

از اسناد به جا مانده از چریکهای فدائی خلق ایران

از میان نوشته ها و ترجمه های فراوان رفقای اولیه چریکهای فدائی خلق ایران آثار کمی به جا مانده اند که امروز به عنوان اسنادی که گوشه ای از فعالیت ها و به طور کلی واقعیت آن رفقا و سازمان کمونیستی راستینی که بنا نهادند را باز گو می کنند، در جنبش وجود دارند. در این جا با گرامی داشت یاد چریک فدائی خلق، رفیق مسعود احمدزاده و در سالگرد شهادت او (اسفند ۱۳۵۰)، مبادرت به چاپ ترجمه ای از این رفیق می کنیم.

"منشاء خانواده ، مالکیت خصوصی و دولت" نوشته فردریک انگلس و ترجمه آن توسط رفیق مسعود احمدزاده می باشد که یکی از با ارزش ترین کتاب های مارکسیستی است که به این وسیله در اختیار مبارزین راه آزادی در ایران قرار گرفته است.

در شرایطی که دشمنان کارگران و توده های ستمدیده ایران از یک طرف و نیروهای دشمن شاد کن از طرف دیگر کوشیده و می کوشند تا اصالت جنبش مسلحانه چریکهای فدائی خلق ایران را با زدن اتهاماتی از این قبیل به آن ها که گویا چریک ها نسبت به مسایل جامعه خود بی توجه بودند و یا این که گویا آن ها تحت تأثیر مبارزات مسلحانه در آمریکای لاتین و غیره به این شیوه مبارزه در ایران مبادرت نمودند، سند زیر در کنار دیگر اسناد باقی مانده از چریکهای فدائی خلق ایران در جنبش، خط بطلان بر چنان ادعاهائی کشیده و بی اساس بودن آن ها را نشان می دهند. همین اسناد گویای آن هستند که رفقای ما تا چه حد در جریان مسایل جامعه خود قرار داشته و با چه حساسیتی مسایل مبارزاتی مردم خود را مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار می دادند. این اسناد هم چنین بیانگر آنند که آن رفقا برای شناخت مسایل درونی جنبش های انقلابی در دیگر نقاط جهان و درس آموزی از آن ها با چه حوصله ای به ترجمه نوشتجات مختلف از تجربیات انقلابیون در هر کجای این جهان که بودند، دست می زدند .

سایت سیاهکل
www.siahkal.com



منشاء خانواده ،
مالکیت خصوصی
و
دولت

اثر: فریدریک انگلس

ترجمہ: جریک فدایی خلق

مسعود احمدزادہ



F. Engels

فردريك انگلس (١٨٢٠ - ١٨٩٥)

کارگران همه کشورها، متحد شوید !

منشاء خانواده،

مالکیت خصوصی

و

دولت

اثر: فریدریک انگلس
در پرتو بررسی های لوئیس مورگان

فهرست

صفحه

۷	مقدمه و توضیح
۱۱	پیشگفتار چاپ اول ، ۱۸۸۴
۱۵	پیشگفتار چاپ چهارم ، ۱۸۹۱

منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت

۳۷	فصل اول - دوران های ماقبل تاریخی فرهنگ
۳۷	۱ - توحش
۳۹	۲ - بربریت
۴۵	فصل دوم - خانواده
۵۸	۱ - خانواده همخون
۶۰	۲ - خانواده پونالوائسی
۷۱	۳ - خانواده یارگیر
۹۱	۴ - خانواده یکتاهمسر
۱۲۰	فصل سوم - تیره ایروکوئی
۱۴۰	فصل چهارم - تیره یونانی
۱۵۳	فصل پنجم - پیدایش دولت آتن
۱۶۸	فصل ششم - تیره و دولت در روم
۱۸۴	فصل هفتم - تیره در میان سلتی ها و ژرمن ها
۲۰۶	فصل هشتم - تشکیل دولت در میان ژرمن ها
۲۲۳	فصل نهم - بربریت و تمدن

۲۵۱

ضمیمه

۲۵۷

فهرست اعلام

مقدمه و توضیح

به خاطره جاودانی :

رفیق کبیر، سعید احمد زاده

رفیق سعید احمد زاده اولین کمونیست ایرانی بود که به ترجمه اشعار درخشان انگلس، منشاء خانواده، مالکیت خصوصی، دولت، پرداخت، اومنتاد بود که بدون بهره گرفتن از فنای بی نظیر کلاسیک های مارکسیستی، درک ما از ماتریالیسم دیالکتیکی - و از آنجا ماتریالیسم تاریخی - ناممکن بوده و لاجرم برخورد خلاق و همه جانبه به شرایط جامعه و راهبایی صیقا انقلابی نامیسر خواهد بود. برای او تئوری و عمل انقلابی يك گنیت را تشکیل میدادند.

بدین طریق در شرایط آنروز جنبش، آنچه که در درجه اول اهمیت قرار داشت، فرا گرفتن متد مارکسیستی بود، و از اینور رفیق احمد زاده و سایر رفقا، هنگام ترجمه پاره‌ای از آثار کلاسیک، به ترجمه اهم نکات آنها میپرداختند تا بتوانند توجه خود را به تعداد بیشتری از این آثار معطوف کنند. این نوع ترجمه‌ها، که گاه ضرورتاً شکل تلخیص و ترجمه بخود میگرفتند، در بالا بردن سطح دانش تئوریک رفقای سازمان نقش مهمی را ایفا کردند.

ترجمه حاضر در شرایط متفاوتی انجام گرفته است. تثبیت سازمان در سطح جامعه، فرصت بیشتری را برای بررسی این آثار بدست داده است. بسط و تجدید نظر در ترجمه این اثر انگلس، از جمله کارهایی است که از مدتی پیش در نظر گرفته شد و بیان اقدام گردید.

لازم می‌بینیم که در اینجا توضیحاتی در خصوص ترجمه حاضر بد هیسم. رفیق احمد زاده در مقابل پاره‌ای از واژه‌های غربی، معادل‌هایی در ترجمه خود آورده است که پاره‌ای همانند ترجمه حاضر و پاره‌ای با آن متفاوت هستند. ما برای انتخاب معادل‌های مناسب، گاه واژه‌هایی را از میان يك سلسله واژه و اصطلاح انتخاب کرده‌ایم، و گاه واژه‌های جدیدی آورده‌ایم. برای مثال

the constitution of gens را رفیق احمدزاده ، نظام کلانسی ترجمه کرده است ، همین اصطلاح بصورت نظام عشیره‌ای و . . . نیز در فارسی آمده است ، معبدا ما اصطلاح ساخت تیره‌ای را درست تر تشخیص دادیم . موارد تفاوت در سراسر ترجمه متعددند ، و باین دلیل در اولین برخورد به واژه یا اصطلاحی خاص - و حتی اسامی خاص - معادل انگلیسی آنرا در پارسی آورده‌ایم .

کوشیده‌ایم که در مقابل لغاتی که امروز مترادف بنظر میرسند ، ولی سابقه تاریخی متفاوتی دارند ، واژه‌های متفاوتی انتخاب کنیم . مثلا امروزه نجباء و اشراف را معمولا مترادف هم میدانند ، و حال آنکه اینها واژه هائی هستند که در شرایط تاریخی متفاوت ، و هر یک بدلیل خاص خود ، بوجود آمده‌اند و نمایشگر مفاهیم متفاوتی میباشند . بهتر است همیشه - و لا اقل هنگام بحث در مقولات ماتریالیسم تاریخی - این تفاوت ها را در نظر گرفت و مرز تمایز بین واژه ها را مخدوش نکرد . ما در این ترجمه ، نجبا را در مقابل nobility و اشراف را در مقابل aristocracy آورده‌ایم . در سراسر ترجمه ده ها مورد مشابه وجود دارد . همچنین بخاطر اجتناب از درهم کردن مفاهیم جغرافیائی و مردم شناسی ، واژه های آلمان و ژرمنی را از هم تمایز کرده‌ایم و هر جا صحبت از مردم این منطقه می‌رود ، آنرا خلق ژرمن ترجمه کرده‌ایم . متاسفانه چون در متون فارسی این تمایزها معمولا مراعات نمیشوند ، این کار ممکن است نا آشنا جلوه کند ، ولی ما آنرا ضروری میدانیم .

در مواردی نیز بهت انتخاب معادلی خاص - و همچنین توضیحات ضروری - را در پارسی مربوطه آورده‌ایم و لهذا در اینجا از ذکر مجدد آنها خود داری میکنیم . پارسی های انگلس را همه جا با ذکر نام او مشخص کرده‌ایم . با وجود آنکه در انتخاب واژه ها و معادل های صحیح - و نه الزاما مصطلح - کوشش فراوان کرده‌ایم ، معبدا معتقد هستیم که جستجوی بیشتر ، و در شرایطی مساعدتر ، نه تنها میتواند در پاره‌ای موارد معادل های

مناسب تری را ، که بویژه تاریخاً در ایران معمول بوده اند ، بدست دهد ، بلکه کل ترجمه حاضر را بهبود بخشد .

این ترجمه ، از روی چاپ هشتم ترجمه انگلیسی اثر انگلس (سکو ، ۱۹۷۲) انجام گرفته است و با ترجمه فرانسه آن (Edition Sociale) مقابله شده است .

سازمان چریکهای فدائی خلق



پیشگفتار چاپ اول

۱۸۸۴

فصولی که در پیش خواهد آمد بیک معنی انجام یک وصیت است. این خود کارل مارکس بود که در نظر داشت نتایج بررسی های مورگان را در ارتباط با نتایجی که خود مارکس - و تا حد معینی میتوانم بگویم خود ما - در بررسی های ماتریالیستی تاریخ به آنها رسیده بودیم اظهار دارد و بدین طریق تمام اهمیت آنها را روشن نماید. در واقع مورگان در امریکا، برداشت ماتریالیستی تاریخ را که مارکس چهل سال پیش کشف کرده بود، بطریق خاص خود از نو کشف کرد، و مقایسه هایی که وی بین بربریت و تمدن نمود، در مقاطع اساسی، تحت همین برداشت، به نتایجی منجر گردید که مارکس به آنها رسیده بود. و درست همانطور که کتاب "سرمایه" سالهای سال، بطور مداوم، هم مورد دستبرد اقتصاددانان رسمی آلمان بود، و هم اینکسه در باره اش سکوت میشد، سخنگویان طوم "ما قبل تاریخی" در انگلستان نیز با کتاب "جامعه باستان" ^۲ مورگان به همینسان رفتار کردند. این اثر من تنها جایگزین محقری است برای اثری که مقصودش نشد دوست از دست رفته من بانجام برساند. معذرت من نقد هائی را که او بر یادداشت های مفضل خود از مورگان ^۳ نوشته در اختیار دارم، و هر جا که میسر باشد آنها را خواهم آورد.

I-Lewis H; Morgan 2- Ancient Society, or Researches in the lines of human progress from Savagery Through Barbarism to Civilization .By Lewis H.Morgan,London, Mac Millan & Co. 1877 .

این کتاب در امریکا چاپ شد و در لندن بسختی بدست میآید. مولف آن چند سال

پیش درگذشت. (انگلس)

۳- بقیه در صفحه بعد

بر اساس برداشت ماتریالیستی، عامل تعیین کننده در تاریخ، در تحلیل نهائی، تولید و تجدید حیات بلافاصله است. ولی این بنیوه خود، خصلت دوگانه‌ای دارد. از يك سو تولید وسائل معاش، خوراك، پوشاك، پناهگاه و ابزارى كه برای آنها ضرورى میشوند، از سوى دیگر تولید خود موجودات انسانی، تكثیر انواع. نهاد های اجتماعى، كه انسانهای يك دوران تاریخى معين و يك کشور معين تحت آنها زندگى میکنند بوسیله هر دو نوع تولید مشروط میشوند: از يكسو بوسیله مرحله تكامل كار و از سوى دیگر بوسیله تكامل خانواده. هر چه تكامل كار كمتر باشد، و هر قدر حجم تولید آن، و لذا ثروت جامعه محدودتر باشد، بهمان اندازه هم نظام اجتماعى بصورت نیرومند تری تحت تسلط پیوند های جنسى بنظر میرسد. ولی در داخل این ساختار جامعه كه مبتنى بر پیوند های جنسى است، بارآورى كار بیشتر و بیشتر تكامل مییابد، و همراه با آن، مالکیت خصوصى و مبادله، اختلاف ثروت، امکان استفاده از نیروی كار دیگران، و بنا بر این پایه تناقض های طبقاتى: عناصر اجتماعى جدید، كه در طبی نسلها برای انطباق ساخت اجتماعى قدیم به شرایط جدید تلاش میکنند؛ تا آنكه بالاخره عدم تجانس آن دو منجر به يك انقلاب كامل میشود. جامعه قدیم كه مبتنى بر گروه های جنسى است، در تصادم با طبقات اجتماعى جدیداً تكامل یافته، تلاشى میشود، بجای آن يك جامعه نوظاهر میشود كه در يك دولت متشكل است و محدوده های پائینى آن دیگر گروه های جنسى نبوده بلكه گروه های سرزمینى^۱ است، جامعه ایست كه در آن نظام خانوادگى كاملاً تحت

بقیه پارقی از صفحه قبل

۳- مراجعه شود به یادداشت های "جامعه كهن" مورگان، توسط كارل ماركس

چاپ روسى ۱۹۴۵ آرشیو ماركس- انگلس، جلد نهم (مولف)

۱- Territorial groups

این گروه ها بعداً توضیح داده خواهند شد.

تسلط نظام مالکیت است، و از این پس تناقض های طبقاتی و مبارزات طبقاتی که محتوی تمام تاریخ تاکنون مکتوب را تشکیل میدهد، در آن آزادانه تکامل می یابند.

شایستگی بزرگ مورگان در این است که خطوط عمده این پایه ماقبل تاریخ مکتوب ما را کشف کرده و از نو ترسیم نموده است، و در گروه های جنسی سرخ پوستان امریکای شمالی کلید عمده ترین، و تاکنون لاینحل ترین، معماهای بدوی ترین تاریخ یونان، روم و ژرمنی^۱ را یافته است. معینا کتاب او اثری نبود که بکروزه تهیه شود. او قریب ۴ سال با مطالب آن کار کرد تا آنکه بطور کامل بر آنها تسلط یافت. باین طلیت است که کتاب او یکی از آثار معدود دوران ساز عصر ماست.

در آنچه که خواهد آمد، خواننده در مجموع بسهولت قادر خواهد بود که آنچه که از مورگان اقتباس شده، و آنچه که خود من بدان افزودهام را از هم تشخیص دهد. در بخش های تاریخی مربوط به یونان و روم، من خود را به مدارک مورگان محدود نکردام، بلکه آنچه را که در اختیار خود داشتمام بدانها افزودهام. بخش های مربوط به سلت^(۲) ها و یا ژرمن ها بطور عمده اثر من هستند؛ در این مورد، مورگان جز منابع دست دوم چیز دیگری در اختیار نداشت، و در مورد شرایط ژرمن ها - به استثنای تاسی توس^(۳) - صرفا تحریف های لیبرالی کذابانه آقای فریمن^۴ در اختیارش قرار داشت. من

۱- ما در سراسر ترجمه لفظ ژرمن را بهمین صورت بغارسی آوردیم تا با دولت آلمان که موجودیت آن اخیراست، اشتباه نشود. به مقدمه مراجعه شود.

۲- Celts سلت ها یا کلت ها شامل برتون ها، ایرلندیها، ولش ها و اسکاتلندی های علیا هستند.

۳- Tacitus

۴- Freeman

روی بحث های اقتصادی که برای هدفی که مورگان در نظر داشت کافی بودند ، ولی برای منظور من بکلی ناکافی هستند ، از نو کار کرده ام . و بالاخره باید بگویم که البته هر جا که صراحتاً از مورگان نقل قول نشده است ، مسئولیت تمام استنتاجات را بعهده می گیرم .

انگلس

پیشگفتار چاپ چهارم

۱۸۹۱

چاپ های وسیع قبلی این کتاب ، حدود ۶ ماه استکه نایاب شده اند و ناشر کتاب مدتی است که از من خواسته است که آنرا برای چاپ جدید آماده کنم . کارهای فوری تر ، تاکنون اجازه این کار را بمن نداده بودند . هفت سال از تاریخی که چاپ اول این کتاب ظاهر شد میگذرد و در این مدت ، دانش ما در زمینه شکل های اولیه خانواده پیشرفتهای مهمی کرده است . بنابراین ، ضروری بود که با دقت فراوان این اثر را گسترش داده و بهتر سازم ؛ بخصوص با در نظر داشتن این امر که اگر این اثر بصورت گذشته کلیشه میشد ، من دیگر برای مدتی قادر به تغییر آن نمیشدم .

بنابراین ، تمام متن را بدقت مورد تجدید نظر قرار دادم و چیزهائی بدان افزودم که امیدوارم در آنها به وضع کنونی طوم توجه کافی شده باشد . بعلاوه در طی این پیشگفتار ، بررسی کوتاهی از تکامل تاریخ خانواده ، از باکوفن^۱ تا مورگان میکنم ، عمدتاً باین دلیل که مکتب انگلیسی مطالعات ماقبل تاریخ ، که آلوده به شوونیسم است ، با توطئه سکوت به کوشش فوق العاده خود ، برای نابود کردن انقلابی که کشفیات مورگان در برداشت های تاریخ جوامع اولیه بوجود آورده است ، ادامه میدهد ؛ گوا اینکه در تعلق دستاوردهای آن کوچکترین تردیدی بخود راه نمیدهد . در بسیاری از جاهای دیگر نیز ، این نمونه طرز کار انگلیسی مشاهده میشود .

اثر من بزبانهای مختلف ترجمه شده است . اول به ایتالیائی :

L'Origine della famiglia, della proprietà privata e della state, versione riveduta dall' autore, di pasq

uale Martignetti; Benevento 1885

سپس به رومانی :

Origina familiei, proprietatei

Private Si a statului, traducere de Joan Nadejde

در مجله Yassy بنام Contemporanul از سپتامبر ۱۸۸۵ تا مه
۱۸۸۶ چاپ شد . بعدا به دانمارکی :

Familiens, privatejendommens og statens

Oprindelse, Dansk, af forfatteren gennemgaaet Udgave,
besörget af Gerson trier, Köbenhavn 1888.

يك ترجمه فرانسوی توسط Henri Ravé بر بنای این متن آلمانی
در زیر چاپ است .

* * *

تا اوائل سالهای ۶۰ ، چیزی باسم تاریخ خانواده وجود نداشت . در
این زمینه علوم تاریخی هنوز کاملا تحت تاثیر " پنج کتاب " موسی بود . شکل
پدر سالاری خانواده ، که در آنجا بطور مفصل تر از جاهای دیگر تشریح شده
بود ، نه تنها بطور ضمنی بصورت قدیمی ترین نوع خانواده پذیرفته شده بود ،
بلکه همچنین — بعد از کنار گذاشتن چند همسری — این نوع خانواده ، با
خانواده بهره‌رسانی کنونی یکی تلقی شده بود ، گوئی در حقیقت خانواده ابداء
مشعول تکامل تاریخی نشده است . حد اکثر چیزی که پذیرفته شده این بود
که ممکن است يك دوران روابط جنسی مختلط^۱ در زمانهای اولیه وجود

— Promisuous یا روابط جنسی بی قید و بند

داشته بوده باشد. البته باید گفت که علاوه بر یکتا همسری، چند همسری شرقی و چند شوئی هندی و تبتی نیز شناخته شده بودند، ولی این سه شکل در هیچ توالی تاریخی قرار داده نشده‌اند و بصورت جداگانه در کنار یکدیگر قرار می‌گرفتند. بر این حقیقت واقف بودند نمونه‌های جدیدی هم هر روزه آنها روشن تر می‌گردد که در میان پاره‌ای از خلق های عهد کهن، و در میان پاره ای از انسانهای وحشی کنونی، نسبت نه از پدر، بلکه از مادر برده میشود و بنابراین فقط تبار از طرف زن معتبر شناخته میشود و ایننگاه در میان بسیاری از خلقهای کنونی، از دواج مابین گروههای بزرگتر معینی - که در آن زمان بررسی دقیقی از آن نشده بود - مضعوب بود، و اینکه این رسم را در تمام نقاط جهان میتوان مشاهده کرد. ولی کسی نمیدانست که چگونه از آنها نتیجه گیری کند، و حتی در کتاب تایلور "بررسی هائی در تاریخ اولیه نسوع انسان، و غیره" (۱۸۶۵)^۱ باینها صرفاً بعثابه "رسوم عجیب" در کنار تابوی موجود در میان انسانهای وحشی، در مورد دست نزدن به چوبی که میسوزد با ابزار آهنی، و مهملات و مزخرفات مذهبی مشابه، برخورد میشود. مطالعه تاریخ خانواده از سال ۱۸۶۱ با انتشار "حق مادری" نوشته باکوفن^۲ آغاز شد. مولف در این اثر، این احکام را میدهد:

۱- بشریت در ابتدا در يك حالت اختلاط جنسی زندگی میکرد، که مولف ناخرسندانه آنها "هتاریسم"^۳ میخواند؛ ۲- چنین اختلاط

1- E.B. Taylor, Researches into the Early History of Mankind and the Development of Civilization, London 1865

2- Mother Right, Bachofen

3- بقیه در پاوتنی صفحه بعد

جنسی باعث میشد که ابویت بکلی غیر قطعی باشد، و بنابراین اصل و نسب فقط از طریق زن - بنا برحق مادری - قابل تشخیص باشد؛ و دیگر اینکه همین امر در ابتدا در مورد تمام خلق‌های عهد کهن صادق بوده است؛ ۳ -

بالتجربه از بین والدین نسل جوان، تنها زنها که بحسابه مادر، بطور قطعی مشخص بودند، از توجه و احترام زیادی از این جهت برخوردار میشدند، که بنا بر برداشت باکوفن، این تا حد حکومت مطلق زنان (زن - الاری) ^۱ پیشرفت؛ ۴ - گذار به یکتا هسری، که در آن زن منحصرأ به يك مرد تعلق دارد، متضمن نقض مقررات مذهبی اولیه بود (یعنی در حقیقت مصلا نقض حق سنتی کهن مردان دیگر نسبت به همان زن)، نقضی که باید جبران میشد، یا اینکه زن تحمل آن نقض مقررات را، با واگذاری خود در يك مدت محدود به دیگران خریداری میکرد.

باکوفن برای اثبات این احکام نقل قولهای بیشماری می‌آورد که از ادبیات کلاسیک کهن، با دقت فوق‌العاده‌ای فراهم کرده است. بنا بر نوشته او، تحول از "هتاریسم" به یکتا هسری و از حق مادری به حقوق پدری، بخصوص در میان یونانیان، در نتیجه تحول عقاید مذهبی، پدید آمدن خداپان جدید - نمایندگان بینش جدید - به معابد سنتی کهن، که نماینده بینش کهن بود، انجام گرفت، بطوریکه اولی کم‌کم دومی را از صحنه خارج کرد. بدین طریق بنا بنظر باکوفن، این تکامل شرایط بالفعل زندگی انسانها نیست که تغییرات تاریخی را در موضع اجتماعی متقابل مرد و زن بوجود می‌آورد، بلکه انعکاس مذهبی این شرایط در اذهان انسانهاست که

بقیه پاورقی از صفحه قبل - انگلس معنای دقیق این واژه را در پاورقی صفحه ۵۱ تشریح میکند.

چنین میکند . با کوفن بهمین سیاق به اورس تیا اثر آه شیلوس ،^۱ بخابسه توصیف جاندار و دراماتیک مبارزه بین حق مادری در حال انحطاط و حق پدری در حال پیروزی ، در صحنه نمایش ایمن^۲ ، اشاره میکند . کلی تمسکاً بخاطر معشوق خود آژیستوس^۳ ، شوهر خود آگام نون^۴ را که تازه از جنگ سرور^۵ برگشته ، میکشد ، ولی اورستس^۶ — که فرزند او از آگام نون است — بانتقام خون پدر ، مادرش را میکشد . بخاطر این عمل او تحت تعقیب اری نی ها^۸ مدافعین شیطانی حق مادری — که بر طبق آن حق ، کشتن مادر و خیم ترسین و غیر قابل جبران ترین جنایات است — قرار میگیرد . ولی آپولو^۹ که بسمه اورستس الهام کرده بود که باین عمل مبادرت ورزد ، و آتنا^{۱۰} که بعنوان حکم برگزیده میشود — دو خدائی که در اینجا معرف نظام نوین بر مبنای حق پدری هستند — از او محافظت میکنند . آتنا به سخنان هر دو گوش فرا میدهد . خلاصه کل جدال در مناظره بین اورستس و اری نی ها می آید . اورستس اعلام میکند که کلی تم نسترای جرم دوگانه ای مرتکب شده است ، چه با کشتن شوهر خود ، پدر او را هم کشته است . پس چرا اری نی ها او را تحت تعقیب قرار داده اند و نه کلی تم نسترای که اتهامش بسیار سنگینتر است ؟ جواب جالب توجه است : " او مردی را کشته بود که با او نسبت خونی نداشت " .
 قتل مردی که نسبت خونی با زنی که قاتل اوست نداشته باشد ، ولو اینکه

۱ — Oresteia of Aeschylus

۲ — Heroic Age یا آنطور که مجازاً گفته میشود " عصر قهرمانان "

3-clytemmestra 4-Aegisthus 5_Agamemnon 6-Trojan

7-Orestes 8-Erinyes 9-Apollo 10-Athena

شوهر قاتل باشد ، قابل جبران است و به اری نی ها مربوط نیست . کار آنها اینست که فقط انتقام قتل در میان وابستگان خونی را بگیرند و وخیمترین آنها ، برصنای حق مادری ، مادر کشی است . در این هنگام آپولو به دفاع از اورستس برمیخیزد . آتنا از آرئوپاژیت^۱ ها - داوران آتنی - میخواهد که در مورد مسئله رای بدهند . آراء براءت و محکومیت مساویند . آنگاه آتنا رئیس دادگاه ، رای خود را بر له او میدهد و تبرئه اش میکند . حق پدری بر حق مادری تفوق یافته است . بنا بر توصیف خود اری نی ها " خداوندان اصل و نسب فرعی " بر ارنی ها پیروز می شوند و بالاخره خود را بدانجا میرسانند که منصب جد پدری در خدمت نظام نوین بدست میآورند .

این تفسیر جد پدری و مطلقاً صحیح اورستیا، یکی از بهترین و زیبا ترین قسمت‌های کتاب است ولی در عین حال نشان میدهد که خود باکوفن همانقدر معتقد به اری نی ها ، آپولو و آتناست که آئه شیلوس در زمان خود بود . در حقیقت او معتقد است که در عهد نیمه‌قدایان آنها چنین معجزه‌ای کرده ، حق مادری را بر انداخته و حق پدری را جایگزین آن کرده اند . بطور واضح چنین برداشتی - که مذ هب را اهرم تعیین کننده تاریخ جهان می انگارد - باید بالاخره به تصوف صرف منتهی گردد . لذا این کاری سخت ، و نه لزوماً همیشه مفید فایده است که در این مجلدات حجیم چهارگانه باکوفن غرق شویم . ولی این همه ، از شایستگی او بعنوان يك پيشاهنگ چینی نی‌گاهد ، چه او اولین فردی بود که بجای هارت پردازی در مورد شرایط بدوی ناشناخته مقاربت جنسی مختلط ، این نکات را ثابت کرد که ادبیات کلاسیک کهن مطو است از اثرات شرایطی که در حقیقت قبل از یکتا همسری در میان یونانیان و آسیائی ها وجود داشته است ، که در آن شرایط، يك

مرد نه تنها با بعضی از يك زن مقاربت میکرد ، بلکه يك زن هم با بعضی از يك مرد مقاربت میکرد ، بدون اینکه رسوم مقرر را نقض کنند ؛ اینکه این رسم بدون باقی گذاشتن اثراتی بصورت تسلیم محدود زن - که بعلمت آن زنها مجبور بودند که حق خود به ازدواج یکتا همسری را خریداری کنند - از بین نرفت ؛ اینکه نسب از اینرو در ابتدا فقط از طریق تبار زن - از مادر به مادر - می توانست مشخص شود ؛ اینکه این اعتبار انحصاری تبار زن ، در یکتا همسری هم که در آن ابویت مطمئن ، یا لا اقل مشخص ، بود ادامه یافت ؛ و اینکه ایمن موضع اولیه مادر بمثابه تنها والد قطعی فرزندانش ، باعث ایجاد يك موضع اجتماعی برای او ، و برای زنان بطور کلی ، میشد که بالاتر از هر موضعی است که تاکنون داشته اند . باکوفن این احکام را به این درجه از وضوح بیان نکرد - بپیش صوفیگرانه او مانع از این کار بود ، ولی در عوض ثابت کرد که این احکام درست میباشند ، و این کار در سال ۱۸۶۱ يك انقلاب تام و تمام بشمار میرفت . کتاب حجیم باکوفن به آلمانی نوشته شده بود ، یعنی بزبان طتی که در آنزمان کمتر از هر ملت دیگری به وضع ماقبل تاریخ خانواده کنونی علاقمندی نشان میداد . بنابراین او ناشناخته ماند . فرد بعدی که در این رشته در سال ۱۸۶۵ ظاهر شده ابدان نامی از باکوفن نشنیده بود .

این جانشین هج . اف . مک لنان ، نقطه مقابل سلف ، خود بسود . در اینجا بجای يك صوفی با استعداد ، ما با يك حقوقدان خشک و سوسخت روبرو میشویم : بجای تغنن های مفرط شاعرانه ، با استدلالات قابل تعمق و کیل مدافعی روبرو هستیم که از موکل خود دفاع میکند . مک لنان بدر میان بسیاری از خلق های وحشی ، بربر و حتی تمدن عصر کهن و جدید ، يك نوع از دج و را مییابد که در آن ، داماد ، بتنهائی یا بهمهراه دوستانش ، مجبور است که تظاهر کند که عروس را از دست وابستگانش بزور میریابد . این رسم باید از

بقایای رسم گذشته‌ای باشد که در آن مردان يك قبیله زنان خود را از قبیله دیگری در واقع بزه می‌گرفتند . و گرنه این " ازدواج ربائی " از کجا مایه می‌گرفت ؟ تا زمانی که مردان تعداد کافی زن در قبیله خود می‌یافتند ابتدا لزومی باین کار نبود . ولی غالبا در میان خلق های عقب مانده مشاهده میکنیم که گروه‌های خاصی وجود دارند (که در حوالی سال ۱۸۶۵ هنوز با خود قبیله یکی گرفته میشدند) که ازدواج داخلی در بین آنها ممنوع است ، بطوریکه اجبارا، مردان ، زنان خود، و زنان شوهران خود را در خارج از گروه انتخاب میکنند ، در حالیکه در میان دیگران این رسم وجود دارد که مردان يك گروه معین مجبورند که زنان خود را فقط از درون گروه خود برگزینند . مک لنان گروه های نوع اول را برون همسر^۲ و نوع دوم را درون همسر^۳ می نامد و بدون اینکه در دسر بیشتری بخود بدهد ، يك آنتی تز سخت و سفت همین " قبائل " برون همسر و درون همسر قائل میشود . گرچه بررسی های خود او در مورد برون همسری ، این حقیقت را درست جلو چشم او می گذارد که در بسیاری از ساکنه در غالب ، یا حتی در تمام - موارد ، این آنتی تز فقط در پندار او وجود دارد ، معبدا او آنرا اساس کل تئوری خود قرار میدهد . بر این مبنی او معتقد است قبائل برون همسر زنان خود را فقط از خارج انتخاب میکنند ، و در حالت جنگ مداوم بین قبائل که مشخصه توحش است ، این کار فقط باریودن میسر است .

مک لنان باین بحث ادامه میدهد : این رسم برون همسری از کجا نشأت میگیرد ؟ برداشتهای همخونی^۴ و مقاربت با خویشاوندان^۵ باین مسئله ربطی ندارد ، چه این مفاهیم خیلی بعد ها پیدا شدند . اما رسمی که در میان انسانهای وحشی بسیار شایع است ، که دختران خود را بلافاصله بعد از تولد

1- marriage by abduction 2 - Exogamous 3- Endogamous

4 - Consanguinity

5- Incest

یا زنای با محارم

میکشند ، ممکن است بآن مربوط شود . این رسم ، باعث زیاده شدن تعداد مردان در هر قبیله شد ، که نتیجه مستقیم و الزامی آن ، تصاحب مشترك يك زن بوسیله چند مرد - چند شویی - بود . نتیجه آن نیز چنین بود که ملائیک يك طفل معلوم بود ولی پدر معلوم نبود ، و از اینرو خویشاوندی فقط از طریق تبار زن و کنار گذاشتن مرد در نظر گرفته میشد - حق مادری . نتیجه دیگر گه بود زن در يك قبیله - کمبودی که با چند همسری نقصان مییافت ولی مرتفع نمیشد - دقیقاً ربودن سیستماتیک و بزور زنان از قبائل دیگر بود .^۱ از آنجا که برون همسری و چند شویی به يك علت واحد - عدم تساوی مدی جنسها - مربوط میشوند ، ما مجبوریم که تمام نژاد های برون همسر را در اصل چند شو بدانیم بنابراین باید بدون تردید بپذیریم که در میان نژاد های برون همسر ، اولین نظام خویشاوندی ، نظامی بود که در آن علائق خوئنی تنها از طریق مادر مشخص میگردد .^۲ (مک لنان ، مطالعاتی در تاریخ باستان ، ۱۸۸۶ ، ازدواج بدوی ، ۱۸۸۶ ، صفحه ۱۲۴) .

شایستگی مک لنان این است که توجه را به شیوع و اهمیت فراوان چیزی که آنرا برون همسری مینامد ، جلب کرده است . ولی او بهیچوجه کاشف وجود گروه های برون همسر نبود و مهم تر اینکه ، آنرا درک نکرد بود . علاوه بر یادداشت های قدیمتر و پراکنده بسیاری از ناظرین که منابع مک لنان بودند ، لاتام (مردم شناسی توصیفی ، ۱۸۵۹)^۳ بدقت و درستی هر چه بیشتر این نهاد

1-System of Kinship

2-J.F. McLennan Studies In Ancient History, Primitive Marriage, London 1886

3-Descriptive Ethnology, R.G. Latham, Vol. I-II London, 1859

را در میان ماگارهای^۱ هندی توصیف کرد و اعلام نمود که این امر در تمام نقاط جهان عموماً وجود و شیوع داشته است. - عارتی که بوسیله خود ملك لنان نقل شده است. و مورگان ما نیز حتی در سال ۱۸۴۷ در نامه‌هایش در باره ایروکوئی‌ها^۲ (در امریکن ریویو)^۳ و در سال ۱۸۵۱ در "اتحادیه ایروکوئی‌ها"^۴ ثابت کرد که این مسئله در این قبیله وجود داشته است و آنرا بدرستی توصیف کرد؛ در حالیکه، همانطور که خواهیم دید، طرز تفکر حقوقی ملك لنان باعث سردرگمی بیشتری در مورد این مسئله شده تا تفنن‌های صوفیانه باکوفن در مورد حقیق مادری. این نیز از شایستگی ملك لنان است که تشخیص داد سیستم رسیدن به نسب از طریق مادر، سیستمی است که در ابتدا وجود داشته است، گرچه همانطور که بعدها خود ذکر کرد باکوفن قبل از او باین تشخیص رسیده بود. ولی در اینجا نیز او ابتدا صریح و روشن ادای مطلب نمی‌کند، دائماً از "خویشاوندی فقط از طریق زنان" سخن می‌گوید و مرتباً این عارت را - که در مورد مراحل اولیه صحیح است - در مورد مراحل بعدی تکامل هم بکار می‌برد؛ در صورتی که گرچه نسب و توارث هنوز منحصر از طریق تبار زن مشخص میشوند، خویشاوندی از طریق تبار مرد نیز تشخیص داده شده و عنوان گردیده است. این نشانه بینش محدود حقوقدانی است که يك عارت حقوقی غیر قابل انعطاف برای خود وضع میکند و بدون تعدیل آن در شرایطی که مصداق آنرا از بین برد هاند، گماکان آنرا تکرار میکند.

چنین بنظر میرسد که تئوری ملك لنان طبعاً قابل تعمق بود نش حتی از نظر خود مولف آن نیز بر پایه محکمی استوار نبود. لا اقل خود او از این

1-Magar 2-Iroquois

3-American Review 4-L.H.Morgan, League of the

He-Dé-no-sau-nee, or Iroquois, Rochester 1851

حقیقت متعجب بود که : " مشاهده میشود که شکل [تظاهر] به ربودن اکتون درست در میان آن نژادهائی از همه مشخص تر و واضح تر است کسسه خویشاوندی مرد [یعنی نسب از طریق تبار مرد]، در بین آنها وجود دارد" (ص ۱۴). ایضا : " این شگفت آور است که تا آنجا که میدانیم امروزه در هیچ جایی، که برون همسری و بدوی ترین نوع خویشاوندی با هم وجود دارند، بجه کشی بصورت يك سیستم مشاهده نمیشود" (ص ۱۴۶). این دو حقیقت تفسیر اورارد میکنند و او تنها میتواند در مقابل آنها فرضیه‌های جدیدتر و پیچیده تری عنوان کند .

معهدا این تئوری در انگلستان با استقبال زیادی مواجه شد و سرو صدای زیادی برانگیخت . در آنجا، مك لنان عموما بعنوان بنیان گذار تاریخ خانواده و برجسته ترین اتوریته در این زمینه پذیرفته شد . آنتی تز او بیسن " قبائل" برون همسر و درون همسر ، با وجود استثنائات و تعدیل های مختصری که بدانها اصراف میشد ، معهدا بصورت بنیان مشخص نظر غالب باقی ماند و عامل محدود کننده‌ای شد که هرگونه بررسی آزاد در زمینه مورد تحقیق ، و بالنتیجه هر نوع پیشرفت قطعی ، را غیر ممکن میساخت . بر بها دادن به مك لنان که در انگلستان مرسوم شد بود ، و بتقلید از آنجا در جاهای دیگر هم رواج یافت ، ما را در مقابل، موظف به ذکر این نکته میکند که ضرر او با این آنتی تز بین " قبائل" برون همسر و درون همسر ، بیش از نفعی است که بررسی های او بدست دادند .

در این اثنا فاکت های بیشتر و بیشتری روشن شدند که دیگر در این طرح تر و تمیز نمی گنجیدند . مك لنان فقط سه شکل ازدواج را می شناخت - چند همسری ، چند شوئی و یکتا همسری . ولی هنگامیکه توجه باین نکته معطوف شده، دلائل همواره فراوان تری بدست آمد مبنی بر اینکه در میان خلق های عقب مانده شکل هائی از ازدواج وجود داشت که در آن يك گروه از مردان بطور اشتراکی صاحب بت گروه از زنان میشدند ، لوپوک (در منشا

تمدن ۱۸۷۰،^۱، تشخیص می‌دهد که این ازدواج گروهی ("ازدواج کمونی") یک حقیقت تاریخی است.

بلافاصله بعد، در سال ۱۸۷۱، مورگان با اسناد جدید و از بسیاری جهات تعیین کننده، ظاهر شد. وی قانع شده بود که سیستم خویشاوندی عجیبی که در میان ایروکوئی ها حاکم بود، در میان تمام بومیان ایالات متحده نیز وجود داشت و بنابراین در سرتاسر یک قاره گسترده بود، گرچه این مستقیماً در تضاد بود با مدارج خویشاوندی که عمدتاً از سیستم ازدواجی حاکم در آنجا برمیخاست. بنابراین او حکومت فدرال امریکا را وادار کرد که در باره سیستم های خویشاوندی خلق های دیگر، برهمنای پرسش نامه-جداولی که خود او وضع کرده بود، به جمع آوری اطلاعات مبادرت ورزد، و از روی جواب ها، به کشف این نکات نائل آمد: ۱- اینکه سیستم خویشاوندی سرخ پوستان امریکا در میان قبائل بی شمار دیگری در آسیا، و در شکل تعدیل یافته‌ای در افریقا و استرالیا نیز، حاکم بود؛ ۲- اینکه آن سیستم بوسله یک شکل ازدواج گروهی در هاوایی و در جزایر استرالیا، که اکنون در حال نابودی بود، کاملاً قابل توضیح بود؛ ۳- اینکه بهر حال در کنار این شکل در همان جزایر، یک سیستم خویشاوندی دیگر نیز وجود داشت که فقط بهر منای یک شکل ازدواج گروهی از اینهم بدوی تر، که اکنون از بین رفته بود، قابل توضیح بود. او مدارک جمع آوری شده و نتیجه گیری های خود را از آنها، در کتاب سیستمهای همخونی و خویشاوندی سبسی^۲، در سال ۱۸۷۱

- 1- J. Lubbock, The Origin of civilization and the Primitive Condition of Man. Mental and Social Condition of Savages, London 1870
- 2- L.H. Morgan, Systems of Consanguinity and Affinity of the Human Family, Washington 1871

منتشر کرد و از آنجا بحث را به عرصه بینهایت وسعتری گشاند. او با شروع از سیستم های خویشاوندی، شکل های خانواده منطبق با آنها را از نو ساخت و بدین طریق راه جدیدی برای بررسی و چشم انداز بسیار وسعتری به ماقبل تاریخ بشریت گشود. با تشخیص اعتبار این شیوه، ساختار تئوریک تمیز مک لنان مانند حسابی مبرکد.

مک لنان در چاپ جدید ازدواج بدوی (مطالعاتی در تاریخ باستان، ۱۸۷۶) از تئوری خود دفاع کرد. با وجود آنکه خود او بصورت کاملاً تمثیلی تاریخ خانوادگی میسازد، صرفاً بر مبنای فرضیه ها، مذهبانه تنها از لیبو و مورگان اثبات هر یک از اظهاراتشان را می طلبد، بلکه همچنین چنان دلائل مسلمی را طلب میکند که فقط در دادگاه های اسکاتلند خواسته میشود. و این مطلب را مردی عنوان میکند که خود از رابطه نزدیک بین مادر برادر و پسر خواهر در بین ژرمن ها (تاسیتوس، ژرمانیا)^۱، از گزارش قیصر^۲ - مینی بر اینکه بریتون ها^۳ در گروه های ده دوازده نفری بطور اشتراکی زنهایشان را در تعلق داشتند - و از تمام گزارش های نویسندگان کهن در مورد جماعت زنان در میان بربرها - بدون ذره ای تردید باین نتیجه میرسد که چنانچه شوئی در میان تمام این خلق ها یک قاعده بوده است! این مانند گوش دادن به دادستانی است که به خود همه گونه اجازه ای میدهد ولی از وکیل مدافع صوری ترین، و از نظر قانونی معتبرترین، دلیل را برای ادای هر کلمه ای می طلبد.

او اظهار میدارد که ازدواج گروهی زائیده تخیل صرف است، و بنابراین از باکوفن هم عقبت می افتد. او میگوید که سیستم های خویشاوندی مورگان چیزی جز دریافت های ساده از آداب اجتماعی نیست، و این امر از آنجا

I-Tacitus, Germania, C.20

2-Caesar

3-Briton

ساکنین اصلی قسمت جنوبی بریتانیا

اثبات میشود که سرخ بوستان، غریبه‌ها، سفید بوستان را "برادر" یا "پدر" می‌خوانند. مانند این است که واژه‌های پدر، مادر، برادر، خواهشگر، شکل‌های تو خالی مخاطب قرار دادن هستند، چون کشیش‌ها و راهبه‌های بزرگ کا تولیک پدر و مادر خوانده میشوند، و یا باین علت که زهاد و تارکین دنیا و حتی فراماسون‌ها و اعضا اتحادیه‌های حرفه‌ای انگلیس، در مجالس رسمی خود، برادر و خواهر خطاب میشوند. بطور خلاصه، دفاع مک لنان بطور اسفباری ضعیف بود.

ولسی یک نکته باقی مانده بود که کسی طبع آن چیزی نگفته بود. آنسی تز "قبائل" برون همسر و درون همسر که وی کل سیستم خود را بر اساس آن بنا نهاده بود، نه تنها متزلزل نشده بود، بلکه عموماً بعنوان ستون قائم کل تاریخ خانواده پذیرفته شده بود. این نکته پذیرفته شده بود که کوشش مک لنان برای توضیح این آنتی تز غیر کافی بوده و با فاکت‌هایی که خود شرح ارائه میداد در تضاد بود. ولی خود آنتی تز - وجود دو نوع قبائل متقابل متباین و مجزا و مستقل، که یکی از آنها زنان خود را از درون قبیله برمیگزیند در حالیکه این کار برای دیگری مطلقاً ممنوع بود - بصورت حقیقت آسمانی غیر قابل تغییر پذیرفته شده بود. فی العثل کتاب منشا^۱ خانواده نوشته ژیمرو تولون^۱ (۱۸۷۴) و حتی کتاب منشا^۲ تمدن (چاپ چهارم ۱۸۸۲) نوشته لیهوک^۲ راصتوان مورد توجه قرار داد.

در همینجا است که اثر صده مورگان: جامعه باستان (۱۸۷۷) ظاهر میشود، کتابی که نوشته حاضر برهنای آن تهیه شده است. در این نوشته

۱- A.Giraud-Teulon, Les Origines de la famille, Genève, Paris 1874

2-Lubbock, Origin of Civilization (Fourth edition,

1882) 3-Ancient Society (1877)

چیزی که مورگان آنرا در سال ۱۸۷۱ بطور مبهم حدس میزد، با احاطه هر چه بیشتر تکامل یافته است. درون همسری و برون همسری آنتی تزیکدیگر نیستند، تا کنون هیچ "قبیله" برون همسر، در جایی شناخته نشده است. ولی در زمانی که ازدواج گروهی هنوز شایع بود - و این با احتمال زیاد در همه جا، در این یا آن زمان وجود داشته است - قبیله شامل گروه های چندی بود که از طریق خونی، توسط مادر بهم وابسته بودند - تیرهها - که ازدواج بین آنها اکیدا ممنوع بود، بطوریکه گرچه مردان تیره میتوانند زنان خود را از رؤیای قبیله خود بگیرند و اینکار را هم طی القاضه میگردند، ولی مجبور بودند که آنها را از خارج از تیره خود انتخاب کنند. بدین طریق خود تیره اکیدا برون همسر بود، قبیله که شامل تمام تیره ها میشد اکیدا درون همسر بود. بدین گونه آخرین بقایای ساختمان تصنعی مک لنان کاملا در هم فروریخت.

معهذا مورگان باین قانع نبود. تیرههای سرخ بوستان امریکا با است بهشرفت تعیین کننده دیگری در زمینه بررسی او شدند. وی کشف کرد که تیره بعدی - که بر صنیای حق پدری سازمان یافته بود و ما آنرا در میان خلق های متدن عهد کهن مشاهده میکنیم - از تکامل شکل بدوی تیرههای بوجود آمده است که بر صنیای حق مادری سازمان یافته بود. تیره یونانی و رومی که برای همه مورخین گذشته بصورت معماشی جلوه میکرد، اکنون بوسیله تیره سرخ بوستان امریکائی تبیین میشد، و بدین طریق بنیان جدیدی برای کل تاریخ جوامع اولیه یافته شد.

کشف مجدد تیره حق مادری اولیه، بمشابه مرحله مقدم تیره حق پدری در میان خلق های متدن، در زمینه تاریخ جوامع همان اهمیتی را داراست که تئوری تحول داروین برای زیست شناسی، و تئوری ارزش اضافی مارکس برای اقتصاد سیاسی. این کشف مورگان را قادر ساخت که برای اولین بار طرح يك تاریخ خانواده را بریزد که در آن لا اقل مراحل کلاسیک تکامل - رویهمرفته، بطور موقت تا آنجا که میزان اسناد موجود اجازه میداد - تثبیت گردند. بدین

است که این امر، دوران جدیدی را در برخورد با تاریخ جوامع اولیه بساز
 میکند. تیره حق مادری ستون قائمی شده است که کل ظم بر محور آن میچرخد.
 پس از کشف آن میدانیم که بررسیهای خود را در چه جهتی انجام دهیم، چه
 چیزی را بررسی کنیم و چگونه نتیجه بررسیهای خود را طبقه بندی نمائیم.
 در نتیجه، پیشرفت در این زمینه بسیار سریعتر از زمان مورگان شده است.

امروزه صوما کشفیات مورگان بنحو وسیع شناخته شده اند؛ شاید بهتر
 است بگوئیم در انگلستان توسط مورخین عهد ماقبل تاریخ به تعلق نیز درآمد^{ند}
 ولی هیچک از اینها از اطمان نخواهند کرد که این انقلاب در بینش را به
 مورگان مدیونیم. در انگلستان تا آنجا که ممکن باشد از کتاب او سخنی بهمان
 نمی‌آورند و از خود مورگان - پس از ابراز تحسین از کارهای گذشته‌اش - درمی
 گذرند. در زمینه جزئیات طرح او خرید مگیری بحمل می‌آید، حال آنکه سکوت
 لجوجانه ای بر کشفیات واقعا عظیم او سایه افکنده است. چاپ اصلی کتاب
 تاریخ باستان اکنون نایاب شده است؛ در امریکا بازار سود آوری برای این
 نوع کتب وجود ندارد؛ بنظر میرسد که در انگلستان این کتاب بطور سیستماتیک
 سرکوب شده و تنها چایی که هنوز از این اثر در انماز میتوان از کتابفروشان
 تهیه کرد، ترجمه آلمانی آن است.

این تعافل، که مشکل است آنرا توطئه سکوت ندانست - بخصوص با در
 نظر گرفتن نقل قول‌های متعددی که صرفا بخاطر رعایت ادب و حفظ ظواهر
 رفاقت میشود - در نوشته‌های مورخین سرشناس عهد ماقبل تاریخ را به چه
 حسابی میتوان گذاشت؟ شاید باین طت است که مورگان امریکائی بود و این
 برای مورخین انگلیسی مشکل است که طیرقم شکیبائی قابل تحسینشان در جمع
 آوری مطالب، مجبور شوند که متکی به دو خارجی - باکوفن و مورگان - باشند
 تا نظرگاه صومی برای ترتیب و گروه بندی این مطالب با بطور خلاصه، ایدها
 یشان را معین کنند؟ يك آلمانی را شاید بشود تحمل کرد، ولی يك امریکائی
 را چطور؟ هر انگلیسی هنگامیکه با يك امریکائی مواجه میگردد ناگهان وطن

پرست میشود، و من موقعیکه در ایالات متحده بودم با نمونه‌های جالبی از این امر مواجه شدم. باید این نکته را اضافه کنم که مک لنان از نقطه نظر رسمی، با اصطلاح بنیان گذار و رهبر مکتب ماقبل تاریخی انگلیسی اعلام شده بود، بعبارت دیگر، این برای مورخین ماقبل تاریخ شیوه‌ای پسندیده بود که با منتهای احترام از تئوری تاریخی تصنعی او، که از بچه کشی به چند شوشی و ازدواج از طریق ربایش و از آنجا به خانواده حق مادری منتهی میشود. یاد کنند؛ اینکه کوچکترین تردید در وجود "قبائل" برون همسر و درون همسر مطلقاً متباین، بدعت ناشایسته محسوب شود، و از اینکه مورگان تمام این جزمهای بیچ را بدور ریخته بود، به اهانت به مقدسات متهم گردد. بعلاوه او این جزمها را صرفاً با بیان مطالب خود ناپود کرد، و ستایش کنندگان مک لنان که تاکنون بین برون همسری و درون همسری تلو تلو میخوردند نزدیک بود سر خود را به سنگ بکهند. آنها آه می‌کشند که: چقدر باید احمق بوده باشیم که خودمان اینها را مدت‌ها قبل کشف نکرده باشیم!

وگویی که این جنایت برای اختراع مکتب رسمی از هر نوع برخوردی بجز بی تفاوتی سرد، نسبت به او کافی نبود، مورگان کاسه صبر آنها را - نه تنها با انتقاد از تمدن، از جامعه تولید کالائی، یعنی اساس جامعه کنونی ما بطریقی که یادآور فوریه^۱ بود، بلکه با سخن گفتن از تغییر شکل آینده جامعه بزبانی که کارل مارکس میتوانست بیان کرده باشد - لبریز ساخت. بنابراین مک لنان با این اتهام شدید اللحن مبنی بر اینکه او "یک ضدیت صریح با شیوه تاریخی" دارد، جزیایش را گفت دستش گذاشت، و این کاریست که پروفیسور ژيرو تولون نیز در ژنو، حتی در سال ۱۸۸۴، با تائید آن اتهام انجام داد. آنها همین ژيرو تولون نبود که در ۱۸۷۴ (منشا خانواده) در تار برون همسری مک لنان دست و پا میزد و آیا مگر مورگان نبود که او را از آن

رهانیده بود ؟

فرستی ندارد که من در اینجا به بهیشت های دیگری بپردازم که تاریخ جوامع اولیه به مورگان مدیون است ، در متن کتاب به نکات لازم اشاره خواهد شد . در این چهارده سالی که از انتشار اثر اصلی او میگذرد ، مدارک ما در زمینه تاریخ جوامع انسانی اولیه افزایش بسیار یافته است . علاوه بر انسان شناسان ، سیاحان و مورخین حرفه ای عهد ماقبل تاریخ ، محققین حقوق تطبیقی هم در این راه وارد شده و مطالب و نقطه نظرهای جدیدی ارائه داده اند . در نتیجه بعضی از فرضیات مورگان در زمینه نکات خاصی متزلزل شده و یا غیر قابل دفاع گردیده اند . ولی مدارک جدید در هیچ جا موجب عوض شدن برداشت های اساسی او نشده اند . نظامی که وی در مطالعات تاریخ جوامع اولیه بوجود آورد ، در ویژگیهای اساسی اش ، تا امروز بنام خود باقی است . حتی میتوانیم بگوئیم هر اندازه که اخبار او در تدوین این بهیشت مهم پنهان نگاه داشته میشود ، معجزاً این نظام بهمان اندازه مقبولیت عمومی پیدا میکند .^۱

فردریک انگلس

لندن ، ۱۶ ژوئن ۱۸۹۱^۲

۱- در بازگشت از نیویورک در سپتامبر ۱۸۸۸ یکی از نمایندگان سابق کنگره آمریکا (نماینده روجستر) را ملاقات کردم که لوئیس مورگان را می شناخت . ماسافانه او چیز زیادی در باره او نداشت که با من در میان نهد . ولی گفت که مورگان در روجستر بصورت یک فرد معمولی زندگی میکرد و به مطالعات خود اشتغال داشت . برادر او سرهنگ ارتش بود و در وزارت جنگ در واشنگتن صاحب منصب بود . مورگان از طریق مساعدت اداره برادرش موفق شده بود که حکومت را نسبت به تحقیقاتش علاقمند کند و مقداری از نوشته های خود را بخرج دولت انتشار دهد . این نماینده سابق اظهار داشت که خود او نیز ←

بقیه پاورقی از صفحه قبل

هنگامیکه در کنگره بود به این کار کمک کرده بود . (انگلس)
۲- اولین بار در Neue Zeit در سال ۱۸۹۱ بصورت یک مقاله
تحت عنوان " در باره تاریخ خانواده بدوی " انتشار یافت .



منشاء خانوادہ،

مالکیت خصوصی و دولت

فصل اول دورانهای ماقبل تاریخی فرهنگ

مورگان اولین فرد متخصصی بود که کوشید تا نظم معینی در ماقبل تاریخ انسان وارد کند؛ میتوان انتظار داشت که - مگر در صورتیکه مطالب اضافی مهمی باعث لزوم تغییراتی شود - طبقه بندی او همچنین بقوت خود باقی بماند.

او طبقاً از میان سه دوران عده توحش، بربریت و تمدن، به اولی و دومی و گذار آن به سومی می پردازد. وی هر يك از این دوران ها را بر حسب پیشرفتی که در تولید وسائل معاش پیدا شده به مراحل پائینی، میانی و بالائی تقسیم میکند، زیرا همانطور که او میگوید: "کل مسئله تفوق بشر بر زمین، وابسته به مهارت وی در این جهت بود. انسانها تنها موجوداتی هستند که میتوان گفت کنترل مطلق بر تولید خوراک پیدا کرده اند. دورانهای بزرگ پیشرفت بشریت کم و بیش بطور مستقیم با توسعه منابع معاش یکی بوده است". تحول خانواده همزمان با آن به پیش می رود ولی چنان معیار تعیین کنندهای برای تعیین حدود دور آنها بدست نمیدهد.

۱- توحش

۱- مرحله پائینی. کودکی نسل بشر. بشر هنوز در موطن اولیه اش، یعنی جنگل های مناطق حاره و تحت حاره زندگی میکرد و لااقل قسمأ در درختان سکونت مینمود. این امر بمتنهایی امکان ادامه حیات او را، طیرفم وجود حیوانات درنده بزرگ، بهمان میکند. موجات، دانها و هسته ها و ریشه گیاهان، غذای او بودند، بوجود آمدن سخن طفوف، دستاورد عده ایست دوران بشمار می رود. هیچ يك از خلق هائی که در طول دوران تاریخی شناخته شدند، دیگر به این مرحله بدوی تعلق نداشتند. گرچه این دوران ممکن است

هزاران سال طول کشیده باشد، ما شواهد مستقیمی از وجود آن در دست نداریم، ولی هنگامی که اصل و نسب انسان از قلمرو حیوانی را بپذیریم، پذیرفتن این مرحله گذار غیر قابل اجتناب میشود.

۲- مرحله میانی. این مرحله با مورد استفاده قرار دادن ماهی (و همچنین خرچنگ و صدف و حیوانات دریائی دیگر) برای خوراک و استفاده از آتش، آغاز شد. این دو مکمل هم هستند زیرا خوراک ماهی فقط با استفاده از آتش کاملاً خوردنی میشود. اما این غذاى جدید انسان را از قید اقلیم و مکان برهاساخت. انسان قادر شد که با نبال کردن رود ها و سواحل دریا، حتی در همان حالت توحش، بر قسمت اعظم سطح کره زمین گسترده شود. ابزارهای سنگی خشن و صیقل نیافته مسنگی اولیه - با اصطلاح عصر کهن سنگی^۱ - که کلاً با عدتها متعلق به این دوران بوده و در سراسر همه قارهها پراکنده ماند، شواهدی بر این مهاجرت هستند. سرزمین هائى که تازه اشغال میشدند و نیز شوق فعال مداوم برای کشف، همراه با تسلط آنها بر هنر ساختن آتش از طریق اصطکاک، غذاهای جدیدی مانند ریشهها و دانههای غذائی را در اختیار قرار داد که در خاکستر داغ یا چالهای پخت و پز (اجاق زمینی) پخته میشدند، و حیوانات شکاری، که پس از اختراع اولین سلاح ها، یعنی چماق و نیزه گاهگاهی به رژیم غذائی اضافه میشدند. خلق های مضمراً شکاری، آنطوریکه در کتابها نمایانده میشود، یعنی خلق هائى که فقط از راه شکار امرار معاش کنند، هرگز وجود نداشته اند، زیرا ثمره شکار کمتر از آن بود که چنین امری را امکان پذیر کند. بنظر میرسد که بعلمت عدم اطمینان مداوم در مورد منابع مواد غذائی، آدم خواری در این مرحله شروع شده و مدت های مدید ادامه یافته باشد. استرالیائی ها^۲ و بسیاری از اهالی پولینزی^۳ تا همین امروز در این مرحله میانی توحش هستند.

I-Paleolithic

3- Polynesia

۲- منظر انگلس آبرجین ها - بومیان سیاه پوست - استرالیاست

۳- مرحله بالائی . این مرحله با اختراع تیر و کمان شروع میشود، که با استفاده از آن، حیوانات شکاری وحشی جزء غذای عادی شده، و شکار یکی از اشتغالات معمولی میگردد. کمان، کماند و تیر، ابزارهای بسیار پیچیده‌ای هستند و اختراع آنها متضمن تجربه انباشته شده طولانی و نیروی فکری صیقل یافته، و بالتسبیح همزمان با آن، آشنائی با تمداد دیگری از اختراعات میباشد. اگر ما خلق‌هایی که گرچه با تیر و کمان آشنا هستند ولی هنوز با هنر سفالگری (نقطه‌ای که مورگان تاریخ گذار به بربریت میداند) آشنائی ندارند، اقامتگاه‌ها، کیم، حتی در این مرحله ابتدائی، آغاز اسکان در دهکده‌ها، نوعی سیاحت بر تولید وسائل معیشت را مشاهده میکنیم: ظرفها و ابزارهای چوبی، بافتند با انگشت (بدون چرخ) با الیاف ساقه گیاهان، سبد بافته شده از ساقه گیاهان یا بویا، و ابزارهای سنگی صیقل یافته (نوسنگی)^۱. در اغلب موارد نیز با استفاده از آتش و تیر سنگی، قایق‌هایی که درون آن گود شده است ساخته شده، و در بعضی موارد از الوار و تیر چوبی برای خانه سازی استفاده شده است. تمام این پیشرفت‌ها را فی‌الثل در میان سرخ‌پوستان امریکای شمال غربی میتوان مشاهده کرد که گرچه با تیر و کمان آشنا هستند ولی از سفالگری چیزی نمیدانند. تیر و کمان برای دوران توحش، حکم شمشیر آهنین برای دوران بربریت، و اسلحه گرم برای دوران تمدن را دارد، یعنی سلاح تعیین کننده است.

۲- بربریت

۱- مرحله پائینی. این مرحله از تاریخ شروع سفالگری آغاز میشود. در بسیاری از موارد نشان داده شده - و احتمالاً در جاهای دیگر هم چنین

بوده است - که سفالگری از پوشاندن زنبیل ها و ظرفهای چوبی با لایه های از سفال برای نسوز کردن آن شروع شد ، بعد به طریق بزودی کشف شد که سفالی که بدین ترتیب قالب گرفته است ، بدون ظرف داخلی هم مفید است .

تا بدینجا ما میتوانیم جریان تحول را بطور عام ، برای يك دوران معین در میان تمام خلق ها ، صرفنظر از محل آنها ، معتبر بدانیم . ولی با نزدیک شدن بربریت ، ما به نقطهای میرویم که تفاوت در نعمات طبیعی دو قاره بزرگ شروع به ابراز وجود میکند . ویژگی مشخص دوران بربریت ، اهلی کردن و دام پروری و کشت گیاهان است . در این زمان قاره شرقی ، با اصطلاح دنیای کهن ، تقریباً تمام حیواناتی را که برای اهلی کردن مناسب بود ، ^{لیگ} تمام فلات قابل کشت - بجز يك مورد استثنائی - را در خود داشت ؛ در قاره غربی ، یعنی امریکا فقط يك پستاندار قابل اهلی شدن یعنی لا ما^۱ و آنهم فقط در بخشی از جنوب - ، و فقط یکی از فلات قابل کشت - گو که بهترین آن - یعنی نرت را داشت . اثر این شرایط طبیعی مختلف این بود که از این بعد نفوس هر يك از نیمکره ها براه خاص خود رفت ، و لذا ممالک های خطوط مرزی بین مراحل متفاوت در هر يك از این دو مورد ، متفاوت میباشند .

۲- مرحله مانی . نیمکره شرقی ، با اهلی کردن حیوانات شروع میشود ؛ در نیمکره غربی ، با پرورش گیاهان خوردنی بوسیله آبیاری و نیز با استفاده از خشت (رگل خشک شده در آفتاب) و سنگ برای ساختمان ، آغاز میگردد . ما از نیمکره غربی^۲ شروع میکنیم زیرا این مرحله در آنجا ، تا زمان فتح اروپائیان بهمین صورت باقی مانده بود .

سرخ بوستان مرحله پائینی بربریت هنگامیکه کشف شدند (و این شامل تمام سرخ بوستان شرقی سی سی سی است) ، تا درجه معینی به پرورش نرت و شاید گدوی تنبل ، جالیزها و دیگر محصولات باغی اشتغال داشتند و این ها يك قسمت خیلی مهم از غذای آنها را تشکیل میدادند . آنها در خانههای چوبی ، در دهکدههایی که با نرده چوبی محصور بودند ، زندگی میکردند .

قبائل شمال غرب، بخصوص آنها که در منطقه رود کلمبیا زندگی میکردند، هنوز در مرحله بالائی توحش بسر میبردند، و با سفالگری، و با هیچ نوع پرورش گیاه آشنائی نداشتند. از جانب دیگر، کسانی که سرخ پوستان پوئبلو نیوکزیک نامیده میشدند، یعنی مکزیکیها، بومیان امریکای مرکزی و پرو، هنگام فتح [امریکا] در مرحله میانی بربریت بسر میبردند. آنها در خانه هائی قطعه مانند، که از خشت و سنگ ساخته شده بود، زندگی میکردند؛ باغات، مزارع ذرت و گیاهان خوردنی دیگر را بطور مصنوعی آبیاری میکردند، که بر حسب محل و اقلیم متفاوت بوده و منبع صده فذائی آنها بشمار میرفت؛ آنها حتی تعدادی از حیوانات را اهلی کرده بودند — مکزیکی ها، بوظلمون و سایر پرندگان، و پرویی ها، لا ما را. بعلاوه آنها با کار کردن با فلزات آشنا بودند — بجز با آهن؛ و بهمین طلت بود که هنوز نمی توانستند از استفاده از سلاح های سنگی و ابزارهای سنگی صرف نظر کنند. فتح امریکا توسط اسپانیاء تکامل مستقل بیشتر را متوقف کرد.

در نیمکره شرقی، مرحله میانی بربریت با اهلی کردن حیوانات شیردو گوشتدار شروع شد، در حالیکه بنظر میرسد که پرورش گیاهان تا اواخر این دوران ناشناخته مانده باشد. بنظر میرسد که اهلی کردن و پرورش احشام و تشکیل گله های بزرگ، و جمعی از آریائی ها و سامی ها از باقی توده های بربر باشد. اسبهای احشام هنوز بین اروپائی ها و آسیائی های آریائی مشترک اند؛ اسبهای گیاهان قابل پرورش ابد چنین نیستند.

در مناطق مناسب تشکیل گله منجر به زندگی شبانی شد، در میان سامی ها، در جلگه های سرسبز فرات و دجله، در میان آریائی ها در جلگه های هند، اوکسوس^۲، جاکسارتز^۳، دان^۴ و دنیپر^۵. اهلی کردن حیوانات

I-Pueblo

۲ — Oxus اکنون آمودریا نامیده میشود. ۳ — Jaxartes

اکنون سیردریا نامیده میشود. — Don ۵ — Dnieper

باید در ابتدا در حواشی چنین مراتعی انجام گرفته باشد. بدینگونه است که برای نسل‌های بعدی چنین بنظر می‌رسد که خلق‌های شبان از نقاطی منشاء گرفته‌اند که نه تنها گهواره بشریت نبوده‌است، بلکه برای اسلاف وحشی آنها و حتی برای خلق‌های مرحله پائینی بربریت غیر قابل سکونت بوده است. برعکس هنگامی که این بربرهای مرحله میانی به زندگی شبانی روی آوردند، هیچگاه بخاطر آنها خطر نکرد که به میل خود جلگه‌های سرسبز پر آب رارها کرده و به مناطق جنگلی که موطن اسلافشان بود برگردند. حتی هنگامیکه آریایی‌ها و سامی‌ها بیشتر به طرف شمال و غرب رانده شدند، سکونت در مناطق جنگلی آسیای مرکزی و اروپا را غیر ممکن یافتند، تا اینکه بوسیله کشت غلات موفق شدند که احشام خود را در زمین‌های کمتر مساعدی تغذیه کنند و بخصوص زمستان را در آنجا بگذرانند. تقریباً قطعی است که کشت غلات در ابتدا بعلت ضرورت تهیه طوفه برای احشام بوجود آمد، و تنها بعداً برای تغذیه انسان اهمیت یافت.

گوشت و شیر فراوانی که در اختیار آریایی‌ها و سامی‌ها بود، و بخصوص اثر نافع این غذاها بر رشد کودکان، شاید بتواند تکامل عالیتر این دو نژاد را بیان کند. در حقیقت سرخ پوستان پوئبلوی نیو مکزیکو که منحصراً گیاهخوار شده‌اند، مغزی کوچکتر از سرخ پوستان مرحله پائینی بربریت دارند که گوشت و ماهی بیشتری می‌خورند. بهر منوال، آدمخواری در این مرحله از بین می‌رود، و فقط بصورت مناسک مذهبی — و یا چیزی که در این مورد کاملاً معادل آن است، یعنی جادو — باقی می‌ماند.

۲- مرحله بالائی. با زوب و تصفیه سنگ آهن شروع می‌شود و با اختراع نوشتن الفبائی و استفاده از آن برای نوشته‌های ادبی، به مرحله تمدن می‌رسد. در این مرحله که همانطور که تذکر داده‌ایم، فقط در نیمکره شرقی بطور مستقل جریان یافت، از مجموع مراحل پیشین پیشرفت بیشتری در تولید بوجود آمد. یونانیان عهد نیم خدایان، قبائل ایتالیائی کمی از تاسیوس

روم، ژرمن‌های عهد تاسیتوس و نورمن‌های زمان وایکینگ‌ها^۲، متعلق به این دوران می‌باشند.

از همه مهمتر، مادر اینجا برای اولین بار با شخم آهنی، که توسط احشام کشیده میشد، مواجه میشویم، که کشت زمین را در يك حد وسیع — زراعت — میسر میساخت و در شرایطی که در آن زمان وجود داشت، يك ازدیاد عملاً نامحدود در وسائل معیشت را ممکن می‌نمود؛ ما همچنین در ارتباط با این، تسطیح جنگل‌ها و تبدیل آنها به زمین زراعی و چراگاه — که باز بدون وجود تیر آهنی و بیل، در يك حد وسیع غیر ممکن بود — را مشاهده میکنیم. ولی همراه با این، يك ازدیاد سریع جمعیت^۴ و تراکم آن نیز، در مناطق کوچک بوجود آمد. قبل از زراعت زمین، تنها شرایط خیلی استثنائی میتوانستند نیم‌میلون نفر را تحت يك رهبری واحد در آورند، و با احتمال زیاد، چنین امری هرگز بوقوع نپیوست.

در شعرهای هومر، بخصوص در ایلیاد^۴، ما اوج مرحله بالائی بربریت را مشاهده میکنیم. ابزار آهنی پیشرفته^۴، آهنگری (آهنگری)، آسیاب دستی، چرخ سفالگری، روشن‌کشی و شرابسازی، کار با فلزات که در حد يك هنر تکامل یافته بود، کالسکه و ارابه جنگی، کشتی سازی با الوار و تیر چوبی، آغاز معماری بتابه يك هنر، شهرهای احاطه شده در دیوار با برج و بارو، حماسه هومری با تمام اساطیر — اینها عمده‌ترین میراث‌های گذار یونانیان از بربریت به تمدن بشمار میروند. اگر این‌ها را با توصیف قیصر و حتی تاسیتوس از ژرمن‌ها — که در آستانه آن مرحله فرهنگی قرار داشتند که یونانی‌های هومری در حال عبور از آن و ارتقاء به مرحله بالاتری بوده‌اند — مقایسه کنیم، مشاهده خواهیم کرد که تکامل تولید در مرحله بالائی بربریت چقدر غنی بوده است.

I-Norman 2-Vikings

3-Homer 4 Iliad

تصویری از تحول بشریت از توحش و بربریت به ابتدای تمدن، که من در اینجا آنرا به سیاق مورگان طرح کرده‌ام، با دانه کافی از نظر ویژگی‌های نو — و مهتر اینکه از نظر ویژگیهای انکار ناپذیر — غنی است؛ انکار ناپذیر، زیرا که مستقیماً از تولید اخذ شده است. معیناً اینها در قیاس با تصویری که در انتهای سفر ما آشکار میشود کمرنگ و حقیرند؛ فقط در اینوقت است که قادر خواهیم بود یک منظره کامل از گذار بربریت به تمدن، با تفاوت فاحش آن دو بدست دهیم. فعلاً ما میتوانیم دوره بندی مورگان را باین ترتیب تعمیم دهیم: توحش — دورانی که در آن تصاحب، محصولات طبیعی آماده برای استفاده، غالب بود؛ چیزهایی که توسط انسان تولید میشدند عمدتاً ابزاری بودند که این تصاحب را تسهیل میکردند. بربریت — دورانی که در آن دامپروری و زراعت زمین بوجود آمد، که در آنها شیوه‌های ازدیاد بارآوری طبیعت بر اثر فعالیت انسان آموخته شد. تمدن — دورانی انسان تکمیل محصولات طبیعی را فرا میگیرد؛ دوران صنعت — بمفهوم خاص کلمه — و هنر.

فصل دوم

خانواده

مورگان که قسمت عمده زندگی خود را در میان ایروکوئی‌ها - که هنوز در ایالت نیویورک موطن دارند - گذراند و توسط یکی از قبائل (سنکا) [به فرزند خواندگی] پذیرفته شد^۱؛ در میان آنان یک سیستم همخونی رایج یافت که در تضاد با مناسبت خانوادگی فعلی آنها بود. ازدواج بین زوج‌های واحد، که - به سهولت توسط هر یک از طرفین قابل فسخ بود - و مورگان آنها "خانواده یارگیر"^۲ نامید، در میان آنان یک قاعده بود. نوزاد چنین جفت وصلت کرده‌ای، مورد قبول و شناسایی همگان بود و بدون تردید می‌توانست واژه پدر، مادر، پسر، دختر، برادر، خواهر، باو قابل تعلق باشد. ولی مورد استعمال واقعی این واژه برعکس بود. ایروکوئی‌ها نه تنها فرزندان خود را پسر و دختر خطاب می‌کنند، بلکه فرزندان برادران خود

۲- در صفحات بعد این نوع (adoption) پذیرفته I= Seneca شدن توضیح داده خواهد شد

۳- در ترجمه pairing family واژه‌ای مناسبت‌تر از "خانواده یارگیر" نیافتیم. ممکن است جستجوی بیشتر در ادبیات باستانی، معادل بهتر آنرا بدست دهد. "خانواده جفتی" ادای معنی نمی‌کند.

۴- در فارسی، واژه پسر هم بمعنای فرزند مذکر (son) است و هم بمعنای کودک مذکر (boy). همین‌طور واژه دختر هم بمعنای فرزند مونث (daughter) را می‌دهد و هم کودک مونث (girl) را. در این عبارت منظور از پسر فرزند مذکر، و از دختر، فرزند مونث است.

را نیز چنین می خوانند ، و اینان نیز او را بدر خطاب میکنند . از سوی دیگر او فرزند این خواهر خود را پسر^۱ خواهر و دختر^۲ خواهر میخواند ، و آنها او را دایی^۳ ، خطاب میکنند . برعکس زن ایروکوشی فرزند این خواهر خود را همانند فرزند ان خود دختر و پسر میخواند . و آنها او را مادر خطاب میکنند . از سوی دیگر او فرزند ان برادر خود را نیز پسر برادر و دختر برادر می خوانند ، و آنها او را عمه^۴ خطاب میکنند . به همین طریق فرزند ان برادرها یکدیگر را برادر و خواهر میخوانند و همبند^۵ فرزند ان خواهرها . برعکس فرزند ان یک زن ، و فرزند ان برادرش یکدیگر را (عمو، عمه، دایی

- ۱- nephew هم بمعنای برادر زاده مذکر و هم خواهرزاده مذکر است .
 ۲- niece هم بمعنای برادرزاده مونث، و هم خواهرزاده مونث است .
 ۳- Uncle هم بمعنای دایی و هم عمو است .
 ۴- Aunt هم بمعنای عمه و هم خاله است .

۵- واژه Cousins نیز در فارسی کنونی یک معادل واحد ندارد . تکامل بعدی سیستم خویشاوندی در ایران، این مفهوم را در جهت از یاد تجزیه کرد . واژه های پسر عمو، پسر دایی، دختر عمو، دختر دایی، پسر عمه، دختر عمه، پسر خاله، دختر خاله، محصولات تدقیق این مفهوم هستند . معنی قاعدتا باید در پارسی کهن واژه معادلی موجود بوده باشد، که مترجم آن بی اطلاع است . همین حکم در مورد تمایز عمواز دایی، و خاله از عمه، خواهرزاده از برادرزاده و فرزند از بچه (بطور عام) صادق است . برعکس در مواردی پاره ای از واژه های خویشاوندی، دقیق نشده باقی مانده اند (که قبلا در پاورقی مربوط به پسر و دختر توضیح آنرا داده ایم) . واژه زن نیز تمایز نیافته و معنای دوگانه انسان مونث (woman) و زوجه (wife) را دارد معنیها باید بگوئیم که این "تدقیق" نیز تصادفی نیست و مربوط به نحوه تکامل شکل های خانواده و سیستم های خویشاوندی در این منطقه است، و این بمعهد مردم شناسان و زبان شناسان است که شکل های ویژه و نحوه تکامل آنها را که در بسیاری از نقاط جهان مشخص شده است، در ایران نیز مشخص کنند .

خاله) زاده میخوانند. و اینها صرفاً الفاظی توخالی نیستند بلکه بیسازمان ایده‌هایی می‌باشند مربوط به قرابت و از یک شجره بودن، تساوی و عدم تساوی نسبت خونی؛ و این ایده‌ها، به‌طایفه شالوده یک سیستم همخونی کاملاً ساخته و پرداخته شده، عمل میکنند که قادرند صدها نسبت مختلف یک فرد واحد را بیان نمایند. بعلاوه، این سیستم نه تنها با قوت تمام در میان تمام سرخ پوستان امریکا وجود دارد (هنوز هیچ استثنائی بر آن مشاهده نشده است) بلکه همچنین - تقریباً بدون تغییر - در میان بومیان هند، در میان قبائل دراویدیان^۲ در دکان^۳ و در میان قبائل گورا^۴ در هندوستان حاکم است. واژه‌های خویشاوندی که در میان تامل‌های جنوب هندوستان و ایروکوئی‌های سنکا در ایالت نیویورک رایج است، حتی امروزه در مورد بیش از دو بیست نسبت مختلف کاملاً یکی هستند. و در میان این قبائل در هند نیز، مانند تمام سرخ پوستان امریکا، مناسبتی که از شکل رایج خانواده بر میخیزد، در تضاد با سیستم همخونی است.

چگونه میتوان این امر را تبیین کرد؟ با در نظر گرفتن نقش تعیین‌کننده‌های که خویشاوندی در نظام اجتماعی تمام خلق‌ها در مرحله توحش و بربریت ایفا کرد، اهمیت چنین سیستم گسترده‌ای چنان است که تبیین آنرا نمیتوان صرفاً بمعهدده عباراتی چند گذاشت. سیستمی که بطور کلی در سراسر امریکا رایج است، و همینطور در آسیا در میان خلق‌هایی از نژادهای کاملاً مختلف بچشم میخورد، و شکل‌های کم و بیش تعدیل یافته آن همه جا در سراسر آفریقا و استرالیا وجود دارد، به تبیین تاریخی نیازمند است، و

1- Collateralness

2- Dravidian

3- Deccan

4- Gaura 5-Tamil

نمی‌توان با چند کلمه - همانکاری را که فی المثل مک لنان می‌کرد - از کنارش رد شد. الفاظ پدر، فرزند، برادر، خواهر صرفاً عناوین افتخاری نیستند، بلکه با خود تکالیف متقابل بسیار جدی و مطلقاً مشخصی همراه دارند که تمامیت آنها، يك قسمت اساسی از ساخت اجتماعی این خلق‌ها را تشکیل می‌دهد. و تبیین آن نیز یافته شد. در جزایر ساندویچ (هاوایی)^۲، تا نیمه اول همین قرن حاضر، يك نوع خانواده وجود داشت که همین نوع پدران و مادران، برادران و خواهران، پسران و دختران، عموها (دائی‌ها) و خاله‌ها^۳، برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌هایی را در خود داشت که سیستم‌های همخونی امریکا و هند کهن ایجاب می‌کنند. و شگفت‌آور است که سیستم همخونی متداول در هاوایی نیز همین‌طور با شکل بالفعل خانواده، که در آنجا موجود بود، در تنازع بود. در آنجا تمام (عمو، عمه، دائی، خاله) زاده‌های درجه اول، بدون استثنا، خواهر و برادر و پسران مشترک نه تنها مادر و خواهران مادرشان و یا پدرشان و یا برادران پدرشان، بلکه تمام برادران و خواهران پدران و مادرانشان، بدون هیچگونه تمایز، شناخته می‌شدند. از اینرو اگر سیستم همخونی امریکائی مضمن يك شکل بدوی تر خانواده است که دیگر در خود امریکا وجود ندارد، ولی هنوز بالفعل در هاوایی موجود است، سیستم همخونی هاوایی، از طرف دیگر، نشانه يك نوع بدوی تر خانواده است که گرچه وجود بالفعل آن هنوز در جایی ثابت نشده است، معیناً باید سابقاً موجود بوده باشد، وگرنه سیستم همخونی منطبق با آن نمی‌توانست بوجود آید. مورگان اظهار می‌دارد که "خانواده"

۱ - در این ترجمه واژه ساخت بعنوان معادل Constitution ،
 در دوران نظام تیره‌ای آمده است. در سایر ادوار، اساسنامه ترجمه شده
 است.

نمایشگر يك اصل فعال است . هیچگاه ایستا نیست بلکه از شرایط پائینتر به بالاتر ارتقا می یابد . برعکس ، سیستم های همخونی منفعل هستند و پس از دورانهای فترت طولانی ، پیشرفتهائی را که خانواده کرده است منعکس می نمایند ، و فقط هنگامی بطور ریشه ای تغییر می یابند که خانواده تغییر ریشه ای کرده باشد . " مارکس اضافه میکند که " همین امر در مورد سیستم های سیاسی ، حقوقی ، مذهبی و فلسفی نیز بطور عام صادق است ."

هنگامی که خانواده به حیات خود ادامه می دهد ، سیستم های همخونی متحجر میشوند ، و وقتی که این دومی به حیات خود بشکل مرسوم ادامه می دهد ، رشد خانواده از حد آن در میگذرد . ولی همانطوریکه کوپنهاگ^۱ توانست با اطمینان از استخوانهای اسکلت حیوانی که در نزدیکی پاریس یافته شد باین نتیجه برسد که آن متعلق به ماریسوپال^۲ است و ماریسوپالها^۳ که اکنون نسلشان نابود شده ، زمانی در آنجا می زیسته اند — همینطور هم ما با همان قاطعیت میتوانیم از سیستم های همخونی تاریخاً منتقل شده باین نتیجه برسیم که يك شکل خانواده — که اکنون نابود شده است — و منطبق با آن بوده ، زمانی وجود داشته است .

سیستم های همخونی و شکل های خانواده ای که در فوق بدانها اشاره شد از سیستم ها و شکل های که امروزه متداول هستند و در آنها هر فرزند ، چندین پدر و مادر دارد ، تفاوت هستند . بر طبق سیستم همخونی امریکه ، که خانواده هاوائی منطبق با آن است ، برادر و خواهر نمیتوانند پدر و مادر يك طفل واحد باشند ؛ برعکس ، سیستم همخونی هاوائی متضمن خانواده ای است که در آن ، این امر يك قاعده بود ، ما با يك سلسله از شکل های خانواده مواجهیم که با شکل های که تا کنون عموماً بعنوان تنها اشکال رایج پذیرفته شده اند ، در تضاد مستقیم هستند . برداشت سنتی ، تنها یگانه همسری را در کنار چند همسری برای افراد مرد ، و حتی شاید چند شوئی را برای افراد زن ، می شناسد و این حقیقت را کتمان میکند — همانطور که

شیوه فیلیستین‌های^۲ اخلاقی است - که در عمل، این فیویدی نه بوسیله جامعه رسمی تحمیل شده‌اند، بی سرو صدا و در عین حال بدون تعارف و رودربایستی، نقض میشوند. برعکس، مطالعه تاریخ جوامع بدوی شرایطی را بما نشان میدهد که در آن مردان چند همسر بوده و در عین حال زنان آنها نیز چند شو بوده‌اند، و بهمین دلیل فرزند ان مشترکشان میان تمام آنها مشترک بودند؛ این شرایط بنوبه خود یک سلسله تعدیل‌هایی را متحمل می‌گردند تا اینکه بالاخره به یکنا همسری منتهی میشوند. این تعدیل‌ها چنان خصلتی دارند که دایره اشخاصی که تحت پیوند‌های ازدواج مشترک هستند - و در ابتدا خیلی وسیع است - کم‌کم تنگتر میشود تا اینکه بالاخره فقط یک زوج واحد باقی میماند، که شکل حاکم امروزی است.

مردگان کبکدین طریق با نگرش به گذشته، تاریخ خانواده را ترسیم کرد، در توافق با کتر همکارانش به مرحله بدوی رسید که در آن مقاربت مختلط^۳ دریک قبله متداول بود، بطوریکه هر زن بطور مساوی به هر مرد تعلق داشت، و همینطور هر مردی به هر زنی. از قرن گذشته تا کنون راجع به چنین جامعه بدوی صحبت بوده است - ولی در حد عام؛ باکوفن اولین کسی بود - این یکی از خدمات بزرگ اوست - که این شرایط را جدی گرفت و بدنهال آثار آن، در سنن تاریخی و مذهبی به جستجو پرداخت. ما امروزه میدانیم که آثاری که او کشف کرد ابدًا تا مرحله اجتماعی اختلاط جنسی به عقب نمی‌رود، بلکه به شکل بعدی آن یعنی ازدواج گروهی ختم میشود. این مرحله اجتماعی بدوی، اگر واقعاً وجود داشته بوده باشد، به چنان دوران بعید^۴ تعلق دارد که بسختی میتوان انتظار داشت که شواهد مستقیم از وجود گذشته آنها، در فسیل‌های اجتماعی، در میان وحشی‌های عقب افتاده، پیدا

← Philistine - ۳ 2-Marsupial I- Cuvier عامی و بی

4- promiscuous intercourse

کرد. دقیقاً اعتبار باکوفن در اینست که این مسئله را در رأس بررسی هایش قرار داده است.

اخیراً رسم شده است که وجود این مرحله ابتدائی در زندگی جنسی انسان، نفی شود. هدف این است که بشریت از این "شرصاری" رها گردد. فیرازا اشاره به فقدان شواهد مستقیم، بخصوص به نمونه بقیه جهنمان حیوانات، مراجعه داده میشود؛ ولی در همین مورد نیز لئونو (نظیر ازدواج و خانواده، ۱۸۸۸) فاکت های بیشماری جمع آوری کرد که نشان دهد در اینجا نیز اختلاط جنسی کامل در مرحله پائینی وجود دارد. ولی تنها نتایجی که من میتوانم از تمام این فاکت ها بگیرم اینست که اینها مطلقاً چیزی را در مورد انسان و شرایط اولیه زندگی او ثابت نمیکنند. بارگیری

۲- این امر که باکوفن چقدر کم چیزی را که کشف کرده بود، با در حقیقت حدس زده بود، می فهمید، از اطلاق اصطلاح هتاریسم (hetaerism) به این حالت بدوی، ثابت میشود. یونانی ها این کلمه زناکاری را هنگامی که بوجود آوردند، برای توصیف مقاربت بین مردان مجرد و یا یکتا همسران، با زنان مجرد بکار میبردند، این کلمه تلویحاً متضمن وجود شکل معینی از ازدواج است که این مقاربت خارج از آن انجام میشود و فحشاء را لااقل بهشابه یک امکان موجود، در بر میگیرد. این کلمه هیچگاه بمعنای دیگری بکار نرفته و من نیز مانند مورگان آنرا به همین معنی استعمال میکنم. کشفیات بسیار مهم باکوفن در همه جا بطور غیر قابل تصویری توسط این اعتقاد پندار آلود او - مبنی بر اینکه روابطی که تاریخاً بین زن و مرد بوجود آمد از اعتقادات مذهبی انسان ها در دوران معین سرچشمه میگیرد و نه از شرایط زندگی بالفعل آنها - عرفانی میشود. (انگلس)

2- Ch. Letournau, L'evolution du Mariage et de la Famille, Paris, 1888

برای دورانهای طولانی در میان حیوانات مهره دار را میتوان بقدر کافی از روی موازین فیزیولوژیک تبیین کرد، فی‌الثل در میان پرندگان احتیاج ماده به حمایت در دوران کرج شدن . نمونه یکتا همسری وفا دارانه در میان پرندگان، مطلقاً چیزی را برای موجودات انسانی ثابت نمیکند زیرا انسانها از پرندگان منشاء نگرفته‌اند . و اگر یکتا همسری مطلق را بشابه اوج تمام فضائل بنگاریم ، بنا بر این جایزه باید به کرم کد داده شود که در هر يك از ۵۰ تا ۲۰۰ پروگلوتید^۱ با بند بدنش يك دستگاه کامل جنسی مذکرو مونث دارد و تمام زندگی خود را به همخوابگی با خود شریک از این بندها، میگذراند . ولی اگر خود را به پستانداران محدود کنیم، کلیه انواع زندگی جنسی را در میان آنان خواهیم یافت : اختلاط جنسی ، نشانه‌های جنسی از ازدواج گروهی ، چند همسری و یکتا همسری . فقط چند شوئی را کم دارد ، زیرا تنها موجودات انسانی میتوانند باین امر دست یابند . حتی نزدیکترین خویشاوندان ما ، کوادرومانا^۲، متنوعترین شکلهای ممکن در جفتگیری نو ماده را نشان میدهند ؛ و اگر بخواهیم که نزدیکتر بپائیم و توجه خود را فقط به چهار میمون انسان‌واره معطوف کنیم ، تنها چیزی که لثرونو میتواند به‌جاگوید اینست که آنها گاه یکتا همسر و گاه چند همسرند ؛ در صورتی که زیرتولون^۳ از قول سوسر^۳ میگوید که آنها یکتا همسر هستند . اظهارات اخیر وسترمارک در کتابش بنام تاریخ ازدواج انسان (لندن ۱۸۹۱)^۴ در مورد یکتا همسری در میان میمونهای انسان‌واره اهدا چیزی را اثبات نمی‌کند . بطور خلاصه این گزارشها چنان غصلتی را دارند که لثرونوی صادق احتراف میکند : « و انگهی در میان پستانداران هیچگونه ارتباط قطعی ، بین درجه تکامل تفکر و شکل

I- Proglottide 2-Quadrumana 3- Saussure

-Westermarck, The History of Human Marriage (London 1891)

ابط جنسی وجود ندارد. " اسپیناس (جوامع حیوانی، ۱۸۷۷) به سرحاقت میگوید: "گله، عالیترین گروه اجتماعی قابل مشاهده در میان حیوانات است. بنظر میرسد که از خانواده ها تشکیل شده باشد ولی از همان ابتدا خانواده و گله در تناقض با یکدیگرند، و به نسبت معکوس هم، تکامل می یابند."

بطوریکه از سطح فوق بر می آید، ما تقریباً هیچ چیزی را بطور قطعی در باره خانواده و گروه بندی های دیگر اجتماعی میمونهای انسان وار نمیدانیم. گزارشها مستقیماً متضاد یکدیگرند. و این هم چیزی تعجب آور نیست. میدانیم چقدر گزارشهایی که حتی در مورد قبائل انسانی وحشی در دست داریم ضد و نقیض بوده و به بررسی نقادانه و موشکافانه احتیاج دارند؛ ولی بررسی جوامع میمونها حتی از جوامع انسانی هم مشکل تر است. بنابراین ما باید فعلاً از هر گونه نتیجه گیری بر مبنای این گزارش های مطلقاً غیر قابل اعتماد، ابا کنیم.

اما این نقل قول از اسپیناس که در بالا بیان اشاره شده، کلید بهتری بدست ما میدهد. در میان حیوانات عالیتر، گله و خانواده مکمل یکدیگر نیستند بلکه متناقض هم هستند. اسپیناس خیلی خوب نشان میدهد که چگونه حسادت در میان حیوانات نو در هنگام جفت گیری، هر گله مجتمع را سست کرده و یا موقتاً منحل میکند. "جائیکه خانواده بهم خیلی نزدیک است وجود گله استثناء نادر است. از جانب دیگر گله تقریباً بصورت طبیعی در جائیکه مقاربت جنسی آزاد یا چند همسری حاکم است بوجود می آید. برای اینکه گله بوجود آید، علائق خانوادگی باید سست شده باشند و فرد

1-A. Espinas, Des Sociétés Animales.

Etude de Psychologie comparée, Paris 1877, P.P. 303-04

مجدداً آزاد شده باشد. باین طت است که اینقدر بندرت گله‌های سازمان یافته را در میان پرندگان مشاهده میکنیم از سوی دیگر، در میان پستانداران، جوامع کم و بیش سازمان یافته‌ای را میتوان دید، دقیقاً باین طت که در این مورد فرد در خانواده ادغام نشده است بدین طریق احساس جمعی [Conscience Collective] گله در آفازش دشنی بزرگتر از احساس جمعی خانواده ندارد. بدون تردید باید بگوئیم: اگر يك شكل اجتماعي بالاتر از خانواده بوجود آمده است، این فقط یا در خود ادغام کردن خانواده‌هائی صیقا تغییر ماهیت یافته، انجام پذیر می‌باشد؛ که دقیقاً بهمین طت این امکان را از بین نمی‌برد که این خانواده بعداً قادر شوند که تحت شرایط بینهایت مساعدتری خود را مجدداً بسازند. (همان منبع اسپیناس، فصل اول، نقل شده بوسیله ژیرتولون در کتابش بنام منشاء ازدواج و خانواده، ۱۸۸۴، صفحات ۵۱۸ - ۵۲۰)

بدین قرار آشکار میگردد که درست است که جوامع حیوانی ارزش خاصی برای استنتاج در مورد جوامع انسانی دارند. ولی این فقط يك ارزش منفی است. تا آنجا که معلوم شده است، در مورد مهره داران عالیه، فقط دو نوع خانواده می‌شناسیم: چند همسری یا جفت واحد. در هر دو مورد، تنها يك نر بالغ، تنها يك شوی مجاز است. حسادت نر، که هم معسرف طلاق و هم محدودیت خانواده است، خانواده حیوانی را در تضاد با گله قرار میدهد. گله و شکل اجتماعی عالیه، در اینجا غیر ممکن شده، در آنجا سست شده، مو یا در فصل جفت‌گیری بگلی مضمحل میشود؛ در بهترین حالت، ادامه تکامل آن در اثر حسادت نر، متوقف میشود. این بتهنهایی ثابت میکند

۱- انگلس در مقابل، Conscience، واژه معادل "احساس" را گذاشته

است، و بنظر ما نیز واژه احساس رساتر است.

که خانواده حیوانی و جامعه انسانی بدوی با هم ناسازگار هستند، و اینکه انسان بدوی که داشت خود را توسط کار از مرحله حیوانی بالا می‌کشد، پس اصلاً خانواده‌های نمی‌شناخت، و یا حد اکثر چنان خانواده‌های می‌شناخت که در میان حیوانات وجود نداشت. بطوریکه حیوان بی‌سلاحی، مانند مخلوقی که داشت انسان میشد، توانست در تعداد کم، و حتی در انفراد، با جفت واحد بخوابد. حالتی که در شکل اجتماعی — آنطور که وستمارک بر صحنای گزارش شکارچیان آنرا به گوریل‌ها و شمپانزه‌ها منسوب می‌کند — به حیات خود ادامه دهد. برای تحول از مرحله حیوانیت، برای انجام بزرگترین دستاورد در طبیعت، یک عامل اضافی ضروری بود: جایگزینی نیروی نا کافی دفاع، توسط نیروی متحد و کوشش مشترک گله. گذار به مرحله انسانی از شرایطی که میمونهای انسان‌واره در آن زندگی می‌کنند، مطلقاً غیر قابل تبیین است. برعکس این میمونها چنین بنظر می‌رسند که دارند به گوشه‌ای رانده شده و بتدریج ناپدید میشوند، و بهر منوال در پروسه انحطاط قرار دارند. این پدیده‌ها دلیلی کافی برای رد تمام نتیجه‌گیری‌هایی است که بر صحنای قباس بین شکل خانواده‌های آنان و خانواده‌های انسان اولیه بعمل آمده است. ولی تحفل و گذشت متقابل در میان نرهای بالغ، رهائی از حسادت، شرط اولیه برای ساختن آن گروه‌های بزرگ و پایداری بود که تنها در بطن آنها دگرگونی از حیوان به انسان میسر می‌گردد. و در حقیقت آیا ما چه چیزی را بخوابه قدیمی‌ترین، بدوی‌ترین، شکل خانواده پیدا می‌کنیم که از آن شکل شواهد غیر قابل انکاری در تاریخ پیدا شود و امروزه در اینجا و آنجا بتواند مورد مطالعه قرار گیرد؟ از دواج گروهی، شکلی که در آن دسته‌های کامل مرد و دسته‌های کامل زن متعلق به یکدیگر باشند و جایی برای حسادت باقی نباشد. بیش از این، ما در مراحل بعدی تکامل شکل استثنائی چندشویی — که هنوز هم بیش از این مخالف همه نوع احساس حسادت است — را می‌یابیم، که بهمین دلیل در میان حیوانات نا شناخته است. ولی نظر باینکه شکل‌ها

از ازدواج گروهی را که می شناسیم همرا با چنان شرایط پیچیده خاصی هستند که لزوما ما را به شکل های مناسب جنسی اولیه تر و ساده تر احالسه میدهند و بدین طریق در تحلیل نهائی ، به يك دوران مقاربت مختلط منطبق بر دوران گذار از حیوانیت به انسانیت اشاره میکنند ، مراجعه به شکل های وصلت بین حیوانات ما را مجددا به همان نقطه ای باز می گرداند که قرار بود یکبار برای همیشه آنرا پشت سر گذاشته باشیم .

پس معنای مقاربت جنسی مختلط چیست ؟ یعنی اینکه محدودیت های موجود کنونی یا گذشته موجود نداشتند . ما هم اکنون سقوط سد حسادت را دیدیم . اگر چیزی قطعی وجود داشته باشد اینست که حسادت طایفه ایست که پیدایش آن بطور نسبی جدید است . همین نیز در مورد مفهوم مقاربت با نزدیکان صادق است . نه تنها در ابتدا برادر و خواهر بصورت زن و شوهر زندگی میکردند ، بلکه رابطه جنسی بین والدین و فرزندان در میان بسیاری از خلق ها ، تا هم امروز مجاز است . باتکرت (نژاد های بومی ایالات اتیانو ساکن امریکای شمالی ۱۸۷۵ ، جلد اول)^۱ به وجود این امر در میان کاپیتاها^۲ باب برنگ^۳ ، کادیاک های^۴ نزدیک آلاسکا و تینه های ساکن داخل امریکای شمالی انگلیس شهادت میدهد . لتونو گزارش هایی در مورد همین امر در میان سرخ پوستان چی پوا^۵ ، کوکوهای^۶ شیلی ، کاری بین ها^۸ و کارن های هندو چین^۹ جمع آوری کرده است ، توصیف های یونانیان کهن و رومی ها در مورد پارت ها

I- H.H.Bancroft, The Native Races of Pacific States of North America, 1875, Vols. I-V, New York. 2-Kavitas

3-Bering Strait 4-Kadiaks 5-Tinnehs 6-Chippewa

7-Cucus. 8-Caribbeans

9-Karens کارن ها مردمی هستند که در مناطق کوهستانی برمه زندگی میکنند

بارسها، سی‌تین‌ها، هون‌ها و غیره که جای خود دارد. قبل از اختراع زنا با نزدیکان^۳ (و این درست و حسابی يك اختراع است و یکی از بسیار ارزش‌ترین اختراعات) مقاربت جنسی بین والدین و اطفال چیزی نبود که زننده تر از مقاربت بین اشخاص متعلق به نسلهای متفاوت، باشد. چنانچه در واقع امروز حتی در فیلیپین مستقیم‌ترین کشورها بدون برانگیختن سر و صدای فراوان انجام میشود. در حقیقت حتی "دخترخانم‌های" بیش از شصت ساله، اگر بقدر کافی ثروتمند باشند، گاهگاهی با مردان جوان سی ساله ازدواج میکنند. ولی اگر مفهوم زنا با نزدیکان را از شکلهای ابتدائی تر خانواده که همراه با آن است حذف کنیم - مفاهیمی که بگلی با مفاهیم ما متفاوت، و غالباً در تضاد مستقیم با آنها هستند - به شکلی از مقاربت جنسی میرسیم که فقط میتواند مختلط خوانده شود - مختلط از آنجا که محدودیت هائی که بعداً بوسیله رسوم تحمیل شد، هنوز وجود نداشتند. این ابداء آن معنی نیست که اختلاط قروقاطی هر روزه در جریان بود. بارگیری مجزا، برای دوران‌های محدود بهیچوجه نفی نمیشود؛ در حقیقت حتی در ازدواج گروهی هم این بارگیری اکنون شامل اکثر موارد میشود. و اگر وسترمارک - که جدیدترین نفی کننده يك چنین حالت بدوی است - هر يك از مواردی را که دوزج تا هنگام تولد نوزاد با هم یار می‌مانند، ازدواج می‌نامد، در آنگاه میتوان گفت که این نوع ازدواج بخوبی میتواند در شرایط مقاربت مختلط وجود داشته باشد، بدون اینکه از هیچ نظر با اختلاط، یعنی فقدان سدهای نهاده شده بر مقاربت جنسی توسط رسوم، در تضاد باشد.

1- Scythians

2- Huns

3 - Incest - منظور انگلس این نیست که این عمل وجود نداشت، بلکه این برداشت بمفهوم "زنا" یا عمل زشت يك اختراع است.

در حقیقت وسترمارک از این نقطه نظر شروع میکند که " اختلاط شامل سرکوبی تمایلات فردی است " بطوریکه " فحشاء " اصل ترین فرم آن [سرکوب تمایلات] است ؛ اینطور بنظر من میرسد که تا هنگامیکه شرایط بدوی را از پشت صحنه فحشاء نگاه کنیم ، فهم آنها بکلی غیر ممکن خواهد بود . ما هنگامیکه ازدواج گروهی را شرح میدهیم ، مجدداً باین مسئله خواهیم پرداخت .

بنظر مورگان از این شرایط اولیه مقاربت مختلط ، احتمالاً در مراحل بسیار ابتدائی ، اینها بوجود آمدند :

۱- خانواده همخون

خانواده همخون اولین مرحله خانواده است . در اینجا گروههای ازدواجی بر حسب نسل ترتیب می یابند : تمام پدر بزرگها و مادر بزرگها ، در محدوده خانواده ، همگی شوهران و زنان یکدیگر هستند ، همین امر در مورد فرزندان آنها ، یعنی پدران و مادران صادق است که مجدداً فرزندان آنها دایره سوم پاره‌های مشترک را تشکیل میدهند ، فقط اسلاف و اغلاف ، والدین و فرزندان از حقوق و وظایف (بزبان ما) ازدواج با یکدیگر برکنار هستند . برادران و خواهران ، (همه ، صوم ، خاله ، دایی) زاده‌های دختر و پسر درجه اول و درجه دوم و درجات بعدی ، همه برادران و خواهران یکدیگر هستند و دقیقاً بهمین طرت ، همه شوهران و زنان یکدیگرند . در این مرحله رابطه برادر و خواهر بطور طبیعی شامل اعمال مقاربت جنسی هم با یکدیگر است .^۱ چنین خانواده‌ای در شکل تمیبهک آن ، شامل اغلاف یک زوج

۱ - مارکس در نامه‌ای که در بهار ۱۸۸۲ نوشته شده است احساس خود را با شد بدترین عبارات در مورد تحریف‌های زشت صهرهای اولیه در کتاب نیبلونگ اثر واگنر (Nibelung, Wagner) ، اظهار میدارد . " چه کسی شنیده است که برادری خواهر . . . بقیه پاورقی در صفحه بعد

است که مجددا در میان آنها ، اخلاف هر درجه، همه برادران و خواهران

بقیه پاروقی صفحه قبل

خود را بهشابه عروشن در آفوش بگیرد ؟ " مارکس به این " خدایان شهوتران " واکنز، که به شیوه کاملا نوبه ششقبازی های خود کم چاشنی مقاربت با خویشاوند میزدند، جواب میدهد : " در عصر های اولیه ، خواهر، همسر بود، و این اخلاقی بود . "

یکی از رفقای فرانسوی من که علاقمند به واکنز است، با این یاد داشت موافق نیست و اشاره میکند که در اوژیس درکا (Ögisdrecca) ، ادای (Edda) اولیه ، که واکنز آنرا بهشابه مدل خود انتخاب کرد ، لـوکی (Loki) بد بینظریق فریا (Freia) را سرزنش میکند : " برادر خود تو، ترا در مقابل خدایان در آفوش گرفته است . " او ادعا میکند که ازدواج بین برادر و خواهر در آن زمان منسوخ شده بود . اوگیس درکا توصیف زمانی است که در آن اعتقاد کهن به اساطیر بگلی شکسته شده بود ، این براستی یک سخره لوسیانیاثی (Lucianian) خدایان است . اگر لوکی ، بهشابه مفیس توفل (Mephistopheles) بد بینگونه فریا را سرزنش میکند باین خود طیه نظر واکنز است . چند سطر بعد لوکی به نژورد (Njord) میگوید : تواز خواهرت [چنین] پسری به هستی آوردی " [Vidh Systur Thinni gazu Silkan Mäg] حال ، نژورد يك آسا (Asa) نبوده بلکه يك وانا (Vana) است ، و در افسانه یین گئینا

(Ynglinga saga) او میگوید که ازدواج بین خواهران و برادران در وانا لند (Vanaland) مرسوم است گرچه در میان آساها چنین نیست . این امر میرساند که واناها خدایان قدیمی تر از آساها بودند . بهر منوال نژورد در میان آساها زندگی میکرد و معادل آنها بود ، و بد بینظریق اوژیس درکا در حقیقت اثبات این نکته است که ازدواج درونی بین برادران و

یک بگیرند، و دقیقاً بآن دلیل همه متقابلاً شوهران و زنان یکدیگر می‌باشند. خانواده همخون از بین رفته است. حتی عقب افتاده ترین خلق هائی که تاریخ می‌شناسد نمونه قابل تأیید این شکل خانواده را ارائه نمیدهند. ولی این نتیجه گیری، که این باید وجود داشته بوده باشد، را سیستم همخونی هاوایی، که هنوز در سراسر پولی نزی وجود دارد بما می‌قبولاند. این سیستم آن درجات همخونی را بیان میدارد که فقط از چنین شکل خانواد ای میتواند بوجود آید؛ و ما مجبوریم که با کل تکامل بعدی خانواده، که این شکل را یک مرحله مقدماتی ضروری می‌شمارد، همین نتیجه گیری را بپذیریم.

۲- خانواده پونالوانی

اگر این اولین پیشرفت در سازماندهی مبتنی بود بر محروم کردن والدین و فرزندان از روابط جنسی با یکدیگر، دومین پیشرفت مبتنی بود بر محروم کردن برادران و خواهران از این روابط. این گام به پیش- با توجه به تساوی سنی بیشتر طرفین - بینهایت مهتر و نیز مشکلتر از گام اول بود. این امر بتدریج انجام شد و با احتمال زیاد با کنار گذاشتن برادران و خواهران طبیعی (یعنی از طرف مادر) از روابط جنسی با یکدیگر آغاز شد، که در اول در موارد منفرد بوده و بعد بتدریج بصورت قاعده در آمد (در هاوایی هنوز تا قرن حاضر استثناً بر این قاعده وجود دارد)، و به منع ازدواج حتی

بقیه پاورقی از صفحه قبل

خواهران، لااقل در میان خدایان، هنوز در زمانی که افسانه های نروژی خدایان بوجود آمد، باعث انزجار نمیشد. اگر کسی بخواهد که واکنش را معذور دارد بهتر است بجای ادابه گوته متوسل شود، زیرا گوته در منظومه خدا و با یاد (ballad of God and the Bayadere) اشتباه مشابهی در مورد تسلیم مذهبی زن کرد موآنرا بسیار شبیه فحشای امروزی تلقی میکند.

(یادداشت انگلس به چاپ چهارم)

۱ - punaluan

بین برادرها و خواهرهای جانبی^۱، یا آنطور که ما میگوئیم (عمه، عمو، خاله، دایی) زاده‌های درجه اول و دوم و سوم منتهی شد. "بگفته مورگان آن یک تصویر حالی از عمل انتخاب طبیعی بدست می‌دهد." تردیدی نیست قبایلی که در میان آنها مقاربت درونی در اثر این پیشرفت محدود شده بود از قبایلی که در آنها ازدواج بین برادران و خواهران هم بصورت قاعده و هم وظیفه باقی مانده بود، بطور سریعتر و کاملتری تکامل می‌یافتند. قدرت تاثیر این پیشرفت برادر نهاد تیره^۲ میتوان دید که مستقیماً از آن منشاء گرفت و هدف اولیه را پشت سر گذاشت. این تیره‌ها بنیاد نظام اجتماعی اکثر - اگر نه همه - خلق‌های بربر جهان بودند، و در یونان و روم مستقیماً از آنها به تمدن می‌رسیم.

هر خانواده بدوی مجبور بود که حد اکثر بعد از یکی دو نسل تقسیم شود. خانوار مشترک کمونیستی اولیه که بدون استثنا تا اواخر دوران میانی بربریت رایج بود، بیشترین گستردگی یک جماعت خانوادگی^۳ را معین میکرد، که بر حسب اوضاع و احوال متفاوت - ولی در هر محل، تقریباً معین - بود. بمجرد اینکه مفهوم ناشایست بودن مقاربت جنسی بین فرزندان یک مسادر واحد بوجود آمد، این مفهوم اجباراً بر روی چنین تقسیمات جماعتی خانوار^۴ قدیمی و ایجاد جماعتی جدید^۴ تاثیر میگذاشت (که بهر حال ضرورتاً با

۱ - Collateral در اینجا بمعنای نسب از یک جده واحد است که البته بر حسب مرحله خاص تکامل خانواده، میتواند فرزندان یک جد مشترک را شامل شود. در فارسی این را "زاده" می‌خوانند.

۲ - Gens

۳ - واژه Community یک معادل واحد در فارسی ندارد. بر حسب موقعیت، ما آنرا تجمع، اجتماع، جماعت ترجمه کرده‌ایم.

۴ - Hausgemeiden

گروه خانوادگی متقارن نبود). يك يا چند گروه خواهر، هسته يك خانوار شدند، و برادران طبیعی آنها، هسته خانوار دیگری گشتند. شکل خانوادهای که مورگان آنرا پونالوایی مینامد، بدین طریق یا بطریقی مشابه آن، از خانواده همخون بوجود آمد. بر حسب رسم هاوایی تعدادی از خواهران جانبی (یعنی) عمه و عمو و خاله و دایی) زادههای درجه اول و دوم یا دورتر (همسرهای مشترك شوهرهای مشترك خود بودند، ولی برادران آنها از این رابطه خارج بودند. این شوهران، دیگر یکدیگر را برادر خطاب نمیکردند - که در حقیقت دیگر الزاما نیز با هم برادر نبودند - بلکه پونالوا، یعنی همراه صمیمی، شریک، خطاب میکردند. بهمین طریق، يك گروه از برادران طبیعی، و یاجانبی، يك عده زن را که خواهران آنها نپودند، مشترکا به همسری داشتند و این زنان نیز یکدیگر را پونالوا خطاب میکردند. این شکل کلاسیک ساخت خانواده است که بعدها يك سلسله تنوعاتی پیدا کرد، و ویژگی مشخصه اساسی آن بشرح زیر بود: تجمع متقابل شوهران و زنان در يك محفل خانوادگی معین، که برادران زنها - اول برادران طبیعی و بعد، برادران جانبی نیز - از آن خارج بودند، و عکس آن هم در مورد خواهرهای شوهران صادق بود.

این نوع خانواده، اکنون بدقیقترین وجهی، درجات خویشاوندی در سیستم امریکائی را بدست میدهد. فرزندان خواهران مادر من، همچنان فرزندان او باقی میمانند، فرزندان برادر پدر من هم بهمینسان فرزندان او هستند؛ ولی فرزندان برادران مادر من، اکنون دختر برادر و پسر برادر او هستند، و فرزندان خواهران پدر من نیز پسر خواهر و دختر خواهر او میباشند، و همه آنها جمعا (عم، عمه، دایی، خاله) زاده من هستند. زیرا در حالی که شوهران خواهران مادر من هنوز شوهر او هستند، و همسران

برادران پدر من نیز - از نظر حق ، اگر نه همیشه عملاً - همچنین همسر او می باشند ، منوحت اجتماعی مقاربت جنسی بین برادران و خواهران ، اکنون باعث تقسیم (عم ، عمو ، خاله ، دایی) زاده های درجه اول - که تا کنون بدن تمایز برادر و خواهر محسوب میشدند - به دو طبقه شده است : بعضی ها مانند گذشته ، برادران (جانبی) و خواهران (جانبی) باقی میمانند ؛ دیگران ، فرزندان برادران از يك سو و فرزندان خواهران از سوی دیگر ، دیگر نمیتوانند برادر و خواهر باشند ، دیگر نمیتوانند والدین مشترك - پدر و مادر ، باهر دو - داشته باشند و به همین علت است که برای اولین بار ، طبقه برادرزاده ها و خواهرزاده ها ، (عم ، عمو ، خاله ، دایی) زاده های مذکر و مونث - که در سیستم خانواده گذشته من معنی بود - ضروری میشود . سیستم امریکائی همخونی - که در مورد هر خانواده ای که بر صناعی يك نوع ازدواج انفرادی بنا شده باشد ، کلا بچ و عت بنظر میرسد - با خانواده پونالوائی ، حتی در کوچکترین جزئیات آن ، بطور منطقی تبیین و توجیه میشود . تا حدی که این سیستم همخونی شایع بوده ، باید لا اقل درست تا همان حد ، خانواده پونالوائی یا شکلی شبیه آن ، وجود میداشته است .

این نوع خانواده ، که ثابت شده عملاً در هاوائی وجود داشته است ، احتمالاً در سراسر پولی نزی هم می توانست مشاهده شود ، اگر مبلغین مذهبی عابد و زاهد - مانند راهبان اسپانیائی پیشین در امریکا - قادر بودند از این مناسبات غیر مسیحائی چیزی جز " نفرت " برداشت کنند . هنگامیکه قیصر در

۱ - دیگر نمیتواند تردیدی وجود داشته باشد که آثار مقاربت جنسی بدون تمایز ، باصطلاح " Sumpfzeugung " ، که باکوفن تصور میکند آنرا کشف کرده است ما را به ازدواج گروهی میرساند . " اگر باکوفن این ازدواج های پونالوائی را " غیر قانونی " میخواند ، کسی که در آن دوره میزیست نیز - به همینسان غالب ازدواج های کنونی ، بین همه ، عم ، خاله ، دایی) زاده های دور ←

مورد برتون ها - که در آن زمان در مرحله میانی بربریت بودند - بما
 میگوید که "آنها ده دوازده نفری زنهای مشترک داشتند ؛ و این هابیشتر
 برادرها و والدین با فرزندان آنها بودند" ، این را میتوان به بهترین وجهی
 ازدواج گروهی توصیف کرد . مادرهای بربرده یا دوازده پسر - که آنقدر
 سن داشته باشند که بتوانند زنهای مشترک بگیرند - نداشته اند ؛ ولی در
 سیستم همخوانی امریکائی - که منطبق بر خانواده پونالوائی است - برادران
 متعددی وجود دارند ، زیرا تمام (عمه ، عمو ، خاله ، دای) زاده های نزدیک
 و دور یک فرد ، برادر او هستند . در مورد اصطلاح " والدین با فرزندانشان
 باید گفت که این میتواند سوء تفاهمی از جانب قیصر باشد ؛ ولی این سیستم ،
 وجود پدر و پسر یا مادر و دختر را در یک گروه ازدواجی واحد نفی نمیکند ،
 گرچه وجود پدر و دختر یا مادر و پسر را نفی میکند . بهمنسان این شکل
 ازدواج گروهی با شکلی مشابه آن سادهترین تبیین گزارش های هرودوت و
 دیگر نویسندگان کهن را در مورد جماعت زنان در میان خلق های وحشی و
 بربر بدست میدهد . این همینطور در مورد توصیف تیکورس اود^۱ (در شمال
 گنگ) توسط واتسن^۲ و کی^۳ در کتابشان بنام خلق هند^۴ ، صادق است :
 " آنها با هم زندگی میکنند (یعنی زندگی جنسی) ، یعنی بدون تمایز در تجمع
 های بزرگ ، و در صورتی که دو نفر از آنها ازدواج کرده باشند ، پیوندشان
 صرفا اسمی است . "

بقیه پاروقی از صفحه قبل

و نزدیک پدری و مادری را مقاربت با نزدیکان یعنی ازدواج بین برادران و
 خواهران همخون محسوب میکند " [مارکس، آرشو صفحه ۸۷]] (یادداشت
 انگلس) .

۱ - Tikurs of Gudh ۲ - Watson ۳ - Koye

۴ - The People of India, vol I-VI, London 1868- 72 -۴

در اکثریت عظیم موارد، بنظر میرسد که نهاد تیره مستقیماً از خانواده پونالوائی منشاء گرفته باشد. البته سیستم طبقاتی استرالئیائی نیز میتواند نقطه شروعی برای این نهاد باشد: استرالئیائی ها تیره دارند؛ ولی آنها هنوز خانواده پونالوائی ندارند؛ آنها يك نوع نارس تر از دواج گروهی دارند.

در تمام شکلهای خانواده گروهی، پدر طفل معلوم نیست، ولی مادر معلوم است. گرچه وی تمام اطفال خانواده جمعی را فرزندان خود میخواند و وظیفه مادری خود را در قبال آنها ایفاء میکند، معیناً او فرزندان طبیعی خودش را از دیگران بازمی شناسد. بدین ترتیب روشن است که هر جا که ازدواج گروهی وجود داشته باشد، نسب را فقط از طریق مادری میتوان معین کرد، و بدین طریق تنها تبار مونث برسمیت شناخته میشود. این امر در واقع در مورد تمام خلق های وحشی و خلق های مرحله پائینی بربریت صادق است؛ و این دومین دستاورد بزرگ باکوفن است که اولین فردی بود که این مسئله را کشف کرد. او این تشخیص انحصاری اصل و نسب از طریق مادر - و مناسبات اثری که در طول زمان بر مبنای آن بوجود می آید - را حق مادری^۲ میخواند. من بخاطر رعایت ایجاز به انتخاب همین اصطلاح قناعت میبرزم. ولی این يك انتخاب ناخوشایند است، زیرا در این مرحله اجتماعی، هنوز چیزی بنام حق، بمعنای حقوقی آن بوجود نیامده بود.

اکنون اگر از خانواده پونالوائی یکی از دو گروه نمونه وار را مورد توجه قرار دهیم - یعنی گروهی شامل تعدادی خواهران طبیعی یا خواهران جانبی (یعنی اخلاف درجه اول و دوم یا دورتر خواهران خود)

۱- در اینجا و بعد از آن انگلس از گروه های ازدواجی بزرگ در میان بومیان استرالیا سخن میگوید.

یا دورتر است) ، همراه با فرزندان و برادران طبیعی با برادران جانبی مادری آنها (که بنا بر فرض ما ، شوهر آنها نیستند) ، ما دقیقاً آن حلقه‌ای از افراد را می‌یابیم که بعداً بصورت اعضا تیره ، در شکل بدوی این نهاد ، ظاهر میشوند . آنها همه یک جده مشترک دارند ، که اخلاف مونث آنها نسل به نسل ، بعلمت اینکه از او نسب گرفته‌اند ، خواهر یکدیگرند . ولی شوهران این خواهرها دیگر نمی‌توانند برادر آنها باشند ، یعنی از این جده نسب گرفته باشند و بنا بر این به گروه همخون — که بعداً بصورت تیره در خواهند آمد — تعلق ندارند ؛ ولی فرزندان آنها متعلق به این گروه هستند — زیرا فقط نسب مادری ، تنها امر تعیین کننده است ، زیرا تنها آنست که قطعی است . از هنگامیکه ممنوعیت مقاربت جنسی بین تمام برادرها و خواهرها — منجمله دورترین مناسبات جانبی از طرف مادری — برقرار میشود ، گروه فوق تبدیل به تیره میشود ، یعنی خود را بصورت یک حلقه محدود محکم از وابستگان خونی تبار مونث در می‌آورد ، که قادر به ازدواج با یکدیگر نیستند ؛ از این به بعد ، این حلقه بطور روز افزون خود را توسط نهاد های مشترک دیگر — که خصیلت اجتماعی یا مذهبی دارند — تحکیم میکند ، و خود را از تیره‌ها^ی دیگر همان قبیله متمایز مینماید . ما بعداً به جزئیات بیشتر این امر خواهیم پرداخت . ولی اگر می‌بینیم که تیره‌ها ، نه تنها ضرورتاً ، بلکه حتی بطور کاملاً طبیعی از خانواده پونالوائی ، تکامل یافته‌اند ، پس زمینه برای حدس قریب به یقین وجود دارد که این شکل از خانواده قبلاً در میان تمام خلق^{ها} ها که در آنها نهاد های تیره‌ای قابل تشخیص‌اند ، وجود داشته است ، یعنی تقریباً در میان تمام خلق های بربر و تمدن .

هنگامیکه مورگان کتاب خود را نوشت ، دانش ما از ازدواج گروهی هنوز خیلی محدود بود . در مورد ازدواج های گروهی جاری در میان استرالایی ها — که در طبقات سازمان یافته بودند — کم میدانستیم ، و بحلاومورگان در همان سال ۱۸۷۱ اطلاعاتی را که در مورد خانواده پونالوائی مساوانی

باورسیده بود، چاپ کرد. از یکسو خانواده پونالوائی يك تبیین کامل سیستم همخونی متداول در میان سرخ پوستان امریکائی را بدست میدهند سیستمی که نقطه شروع تمام بررسی های مورگان بود؛ از جانب دیگر آن شامل يك نقطه مزیت حاضر و آماده برای اشتقاق تیره های حق مادری بود؛ و بالاخره نمایشگر يك مرحله تکاملی بسیار عالیتر طبقات استرالیائی بود. بنابراین این قابل فهم است که مورگان تصور کند که خانواده پونالوائی يك مرحله تکامل است که ضرورتاً قبل از خانواده پارکیر بوجود می آید، و تصور کند که این امر عموماً در اعصار اولیه شایع بوده است. از آنزمان به بعد، ما يك سلسله شکلهای دیگر ازدواج گروهی را شناخته ایم و اکنون میدانیم که مورگان در این جهت زیاده روی کرد. معیناً وی این اقبال را داشت که در خانواده پونالوائی خود، به عالیترین شکل کلاسیک ازدواج گروهی، برخورد کند، شکلی که گذر از آن به مرحله بالاتر بسهولت تبیین می شود.

ما فضای اساسی شناخت خود از ازدواج گروهی را مدیون صلح مذهبی انگلیسی لوریمر فیسون^۱ هستیم، که طی سالها این شکل خانواده را در موطن کلاسیک آن، استرالیا، مورد مطالعه قرار داد. او پائین ترین مرحله تکامل را در میان سیاه پوستان استرالیائی مونت گامبیر^۲ در جنوب استرالیا یافت. در اینجا کل قبیله به دو طبقه تقسیم میشود— کروکی^۳ و کومیت^۴. مقاربت جنسی در داخل هر يك از این طبقات اکیداً ممنوع است؛ از جانب دیگر، هر مرد از يك طبقه، بطور مادرزاد، بصورت شوهر هر زن از طبقه دیگر بشمار میرود، و آن زن نیز بصورت همسر او متولد میگردد. نه افراد، بلکه گروه های کامل با یکدیگر ازدواج میکنند؛ طبقه با طبقه. و باید تذکر داد که در اینجا هیچگونه محدودیتی در مورد تفاوت سنی یا وابستگی خونی خاص وجود ندارد.

1- Lorimer Fison 2- Mount Gambier

3- Kroki 4- Kumite

بجز آنچه که توسط تقسیم به دو طبقه برون همسر معین میشود . يك مرد کروکی بطور مشروع هر زن کومیت را به همسری دارد ؛ ولی چون دختر خود او از يك زن کومیت ، بر منای حق مادری ، خود يك کومیت بشمار میرود ، بنا بر این او از بدو تولد بصورت همسر هر مرد کروکی ، منجمله پدر خودش شمرده میشود . در هر حال ، سازمان طبقاتی ، بدانگونه که ما می شناسیم هیچ محدودیتی در اینجا بوجود نمی آورد . بنا بر این ، این سازمان با در دوره ای ظاهر شد که ، طبرغم تمام انگیزه های مبهم برای محدود کردن مقاربت درونی ، هنوز مقاربت جنسی ، بین والدین و فرزندان ، چیز هولناکی بشمار نمیرفت ، که در آن حالت سیستم طبقاتی مستقیما از يك شرایط مقاربت جنسی مختلط ناشی بوده است . با اینکه مقاربت بین والدین و فرزندان قبل از این که این طبقات بوجود آیند ، بوسیله رسوم ممنوع شده بود . که در آن حالت شرایط کنونی از خانواده همخون منشا گرفته است و اولین پیشرفت بعد از آن است . حدس درمی محتل تر است . تا آنجا که من میدانم ، موارد رابطه ازدواجی بین والدین و فرزندان در استرالیا گزارش داده نشده است ؛ و نوع بعدی برون همسری تیره های حق مادری ، نیز طی القاعده ، تلویحا ممنوعیت این روابط را همچون يك واقعه از قبل استقرار یافته - از همان زمان بنیادش - می انگارد .

طلا و مبرموننگامی در جنوب استرالیا ، سیستم طبقاتی برادران و رودخانه دارلینگ^۱ بیشتر بطرف شرق ، و در کووینزلند^۲ ، در شمال شرقی ، نیز میتوان مشاهده کرد ؛ که بدین ترتیب بطرز وسیعی گسترده است . این سیستم فقط ازدواج بین خواهران و برادران ، بین فرزندان برادران و بین فرزندان خواهران از جهت مادری را ممنوع میدارد ، زیرا که آنها متعلق به يك طبقه هستند ؛ از جانب دیگر فرزندان برادر و خواهر حق ازدواج با یکدیگر را دارند . يك گام دیگر در جهت ممنوعیت مقاربت درونی را در میان کامیلاروی^۳ ،

1- Darling River

2- Queensland

3 - Kamilaroi

در امتداد رودخانه دارلینگ، در نیوساوت ولز میتوان دید؛ که در آنجا دو طبقه اولیه تقسیم به چهار طبقه شده‌اند و هر یک از این چهار طبقه، همینطور در کل با یک طبقه معین دیگر ازدواج میکنند. دو طبقه اول بصورت همسر یکدیگر متولد میشوند؛ فرزندان آنها اعضاء طبقه سوم یا چهارم میشوند — بر حسب اینکه مادر آنها متعلق به طبقه اول یا دوم باشد؛ و فرزندان طبقات سوم و چهارم، که بهمینگونه با یکدیگر ازدواج میکنند، مجدداً به طبقات اول و دوم تعلق می‌یابند. بطوریکه همواره یک نسل متعلق به طبقات اول و دوم است، نسل دیگر به طبقات سوم و چهارم و مجدداً نسل بعد به طبقات اول و دوم. بر منهای این سیستم، فرزندان برادران و خواهران (مادری) نمیتوانند زن و شوهر شوند — ولی نوه‌های آنها میتوانند. بهر حال این سیستم پیچیده عجیب، بعد ها با جوش خوردن تیره‌های حلق مادری، از اینهم پیچیده تر میشود؛ ولی ما نمیتوانیم در اینجا بآن بپردازیم. پس می‌بینیم چگونه انگیزه بطرف منزهت مقاربت درونی، بارها بارها بطریقی خود بخودی و بدون آگاهی روشن از هدف، خود را در گروه بندی بیان میکند.

ازدواج گروهی که در مورد استرالیا هنوز ازدواج طبقاتی است، یعنی حالت ازدواج تمامی یک طبقه از مردان که غالباً در تمام عرض قاره پراکنده اند، با یک طبقه از زنان که بهمین اندازه گسترده‌اند — این ازدواج گروهی هنگامی که دقیقتر مورد ملاحظه قرار گیرد، آنقدر که فیلیستین در تصویر طهم از روسی خانه خود می‌پندارد، وحشت انگیز نیست. بر عکس مدتهای مدیدی گذشت پیش از آنکه حتی حدسی در مورد وجود آن زده شود، و در حقیقت فقط در این اواخر است که وجود آن مورد بحث‌های قرار گرفته است. این امر برای ناظر سطحی، بصورت یکنا همسری سست — و در بعضی جاها چند همسری همراه

با بی وفائی^۱ گاهگاهی — جلوه میکند . باید مانند فیسن و هوویت^۲، برای کشف قوانینی که این شرایط ازدواج را تنظیم میکنند — که در عمل، اروپائی معمولی را بهیاد رسوم ازدواج خودش می اندازند — سالها وقت صرف کرد، تا قوانینی را درک کرد که بر منای آن سیاه پوست استرالیائی حتی وقتی که هزاران میل دور از خانه خود بصورت غریبه در میان خلق هائی بسر میبرد که حتی زبان آنها را هم نمی فهمد، معیذاً غالباً در گشت و گذارهای خود از اردوشی به اردوشی دیگر، از قبیله‌ای به قبیله دیگر زنائی را می باید که معصومانه، بدون مقاومت خود را در اختیار او میگذارند؛ و بر منای آن قانونی کسی که چندین زن دارد، یکی از آنها را در شب به میهمان خود تقدیم میکند. جائیکه اروپائی بی اخلاقی و بی قانونی میبندد، در عمل، قانون سخت حکمفرماست. زنان، متعلق به طبقه ازدواجی بیگانه هستند و بنا بر این — بصورت زن او تولد میشوند؛ همین قانون اخلاقی — که یکی را در اختیار دیگری قرار میدهد — همه نوع مقاربت خارج از طبقات ازدواجی که متقابلاً بهم تعلق دارند را ممنوع و خاطی را طرد میکند. حتی در جائی که ربایش زنان مورد عمل است — چیزی که غالباً اتفاق می افتد، و در نقاطی قاعده است — قانون طبقاتی بدقت تمام رعایت میشود.

باید گفت که ربودن زنان در همینجا اثری از گذار به ازدواج انفرادی — لااقل در شکل ازدواج بارگیری — را آشکار میکند: بعد از آنکه مرد جوان، دختر را بزرور بود، یا بکمک دوستانش با هم فرار کردند، همه این دوستان یکی پس از دیگری با دختر مقاربت میکنند، ولی او زن کسی تلقی میشود که —

۱ — Infidelity غالباً در فارسی خیانت (زن وشوهر نسبت به یکدیگر) گفته میشود که علاوه بر اینکنار سیاست مفهوم خیانت را به زمانی تعمیم میدهد که چنین مفهومی وجود نداشت. مادر این متن آنرا "بی وفائی" ترجمه میکنیم.

ربودن او را آغاز کرده بود . و بر عکس اگر زن ربوده شده از شوهرش فرار کند و توسط مرد دیگری اسیر شود ، همسر مرد دومی میشود ، و مرد اول حق خود را از دست میدهد . بدین طریق روابط انحصاری ، یارگیری برای دورانهای کوتاه یا بلند ، و نیز چند همسری ، خود را در کنار و یا در داخل سیستم ازدواج گروهی ، مستقر میکند ، که هنوز بطور کلی وجود دارد ؛ بطوریکه در اینجانب نیز ازدواج گروهی بتدریج از بین میرود ، و تنها مسئله اینست که در اثر نفوذ ارضیاتی ها کدام يك اول از صحنه خارج میشود : ازدواج گروهی یا سیاه پوستان بومی استرالیایی که بآن اقدام میکنند .

در هر حال ، ازدواج بصورت کل يك طبقه (با طبقه دیگر) ، که در استرالیا وجود دارد ، شکل ازدواج گروهی خیلی عقب مانده و بدوی است ؛ در حالیکه — تا آنجا که میدانیم — خانواده یونانی عالیترین مرحله تکامل آنست . بنظر میرسد که شکل اول ، شکلی است که منطبق بر حالت اجتماعی وحشی های آوارهاست ، در حالیکه دومی ، متضمن اقامتگاه های نسبتا پایدار مجتمع های کمونیستی است ، و مستقیما به مرحله تکاملی بعدی و عالیتر پیش میرود . مسلما پاره ای مراحل بینابینی ، بین این دو پیدا خواهد شد . در اینجا تنها عرصه باز شده ولی تا کنون پیموده نشده ، بررسی ، در مقابل ما قرار دارد .

۳ — خانواده یارگیر

در ازدواج گروهی — یا حتی قبل از آن — یارگیری برای دورانهای کوتاه یا بلند ، تا اندازه ای وجود داشت . يك مرد در میان زنان بیشمارش ، يك زن اصلی داشت (که هنوز بسختی میتوان او را سوگلی او نامید) ؛ و خود این مرد ، از میان مردان دیگر ، شوهر اصلی او بود . این وضع به حد زیادی به سردرگمی مبلغین مذهبی — که ازدواج گروهی را گاه تجمع مختلط همسران میدیدند و گاه زنانی افسار گسیخته — کمک کرد . ولی چنین یارگیری مرسوم ، لزوما با تکامل تیره ها و با ازدیاد تعداد طبقات " برادران " و " خواهران " —

که ازدواج بین آنها ممنوع شده بود - بیشتر و بیشتر تثبیت شد. با حرکتی که تیره برای جلوگیری از ازدواج بین وابستگان خونی بوجود آورد، گام دیگری به پیش برداشته شد. بدین طریق می بینیم که در میان ابروکوشی ها و بیشتر قبائل دیگر سرخ پوستان - که در مرحله پائینی بربریت بودند - ازدواج بین تمام کسانی که سیستم آنها، آنان را خوبشاوند میسرود، ممنوع است؛ و این، صدها نوع مختلف را در بر میگیرد.

بهبودگی روز افزون منوصبت های ازدواج، ازدواج های گروهی را بیش از پیش دشوار کرد؛ بجای این ازدواج ها، خانواده پارگیر بوجود آمد. در این مرحله، یک مرد با یک زن زندگی میکند، ولی بطریقی که چند همسری و بی وفائی گاه گذاری هنوز جز "حقوق ویژه مرد باقی میماند، هر چند که مورد اولی، بدلائل اقتصادی کمتر عملی میشود؛ با این حال در دورانسی که زن با مرد زندگی میکند، از او وفاداری اکید خواسته میشود و اگر زن نکند شدیدا مجازات میگردد. ولی پیوند ازدواج میتواند بهسبب تسهولت توسط طرفین فسخ شود و فرزندان مانند گذشته کماکان به مادر تعلق دارند.

در این محروم شدن روز افزون وابستگان خونی از پیوند ازدواج، انتخاب طبیعی نیز به عمل خود ادامه میدهد. بقول مورگان، ازدواج بین تیره های ناهمخون "گرایش داشت که، از نظر جسمی و فکری، نژاد نیرومندتری بوجود آورد. هنگامی که دو قبیله پیش رونده، با یکدیگر ترکیب شده و یک خلق را می سازند جمجمه و مغز جدید باندازه مجموع استعداد های هر دو، عریض و طویل میشود.^۱ بنا بر این قبائلی که بر مبنای تیره ساخته شده بودند لزوما نسبت به قبائل عقب تر تفوق پیدا میکنند، با آنها را به تبعیت از نحو خود وادار میسازند.

۱ - این قسمت را انگلس با حذف پاره ای لغات، از صفحه ۶۸ کتاب مورگان (جامعه باستان) نقل کرده است. مابنای ترجمه فارسی را بر نوشته انگلس گذاشتیم.

بدین طریق تطور خانواده در صرهای ماقبل تاریخ، شامل تنگ شدن مداوم حلقه‌های بود - که در ابتدا تمام قبیله را در بر میگرفت - که در آن تجمع ازدواجی بین دو جنس متداول بود. با مصروصیت بی دریغ - اول وابستگی نزد یکتر، و بعد دورتر و سپس حتی وابستگی سهی - همه نوع ازدواج گروهی در نهایت عملاً غیر ممکن شد؛ و سرانجام فقط یک زوج واحد - که هنوز بهیوند آن سست بود - طکول، باقی ماند که با تجزیه آن، خود ازدواج بگلی پایان می‌یابد. این امر به تنهایی نشان می‌دهد که عشق جنسی فردی - بمعنای کنونی اصطلاح - چه نقش ناچیزی در بوجود آوردن یکنا همسری داشته است. براتیک تمام خلق‌ها در این مرحله، دلیل قوی تری بر اثبات این امر بدست می‌دهد. تحت شکل‌های قلبی خانواده، مردان نه تنها هیچگاه کمبود زن نداشته‌اند بلکه بر عکس تعدادی بیش از نیاز در اختیار داشته‌اند، و حال آنکه اکنون زنان کمیاب و مورد طلب بودند. در نتیجه، با ازدواج بازگیری، ربودن و خریدن زن آغاز میشود - که نشانه‌هایی شایع بودند از یک تغییر ریشه‌ای که اتفاق افتاده بود - و نه چیزی بیش از آن. این نشانه‌ها را بعضی صرفاً شیوه‌های بدست آوردن زن را - مک‌لنن این اسکاتلندی فاضل مسلک، به طبقات خاص خانواده دگردیسی داده و آنها را "ازدواج ربائی" و "ازدواج از طریق خریدن" نامید. بعلاوه، در میان سرخ پوستان امریکا و همچنین در میان سایر قبائل (در همان مرحله (از تکامل))، ترتیب ازدواج امری مربوط به خود طرفین نیست - و در حقیقت، غالباً حتی با آنها مشورت هم نمیشود - بلکه مربوط به مادران هر یک از آنهاست. بدین طریق دو نفر کاملاً غریبه غالباً با هم نامزد میشوند و فقط هنگامیکه روز ازدواج نزدیک میشود، از انجام معامله خبردار میگردند. قبل از ازدواج، داماد به وابستگی تیره‌ای عروس (یعنی به وابستگی مادری، نه به پدر و به وابستگی‌اش) هدایائی می‌دهد و این هدایا، حکم هدیه برای خریدن دختری را دارند که به او تسلیم می‌کنند. ازدواج بعمل هر یک از طرفین فسخ میشود. معهذاً در میان

بسیاری از قبائل — فی العثل ایروکوئی ها — احساسات عمومی بتدریج طیبه این جدائی ها برانگیخته میشود. وقتی که نزاع بوجود میآید، وابستگان تیره‌ای هر دو طرف دخالت کرده و برای آشتی دادن طرفین کوشش میکنند و جدائی فقط هنگامی عطلی میشود که این کوشش‌ها بی ثمر بمانند؛ فرزندان، نزد مادر میمانند و هر یک از طرفین آزاد است که مجدداً ازدواج کند.

خانواده یارگیر، که خود ضعیف‌تر و ناپایدارتر از آنست که داشتن با حتی طلب یک خانه و مسکن مستقل را ضروری کند، خانوار کمونیستی — که از زمان‌های پیش باقی مانده بود — را ابداً بهم نزد ولی خانه داری کمونیستی متضمن برتری زن در خانه است، همین‌طور که تشخیص انحصاری یک مادر طبیعی، نظر به عدم امکان معین کردن پدر طبیعی با قاطعیت — به احترام زیاد برای زنان، یعنی مادران منجر میشود. اینکه زن، در آفاق جامعه، برده مرد بود، یکی از مزخرف‌ترین تصوراتی است که از عهد روشنگری قرن هجدهم بما رسیده است. زنان در میان تمام وحشی‌ها و تمام بربرها — در مرحله پائینی و میانی و حتی قسماً در مرحله بالائی — نه تنها موقعیت مستقل، بلکه موقعیتی بسیار محترم داشتند. بگذرید آرتور رایت^۱، مبلغ مذهبی — که سالهای طولانی در میان ایروکوئی‌های سنکا بسر برد — شهادت دهد که موقعیت زنان هنوز در مرحله خانواده یارگیر چه بود: "در مورد سیستم خانوادگی آنها، هنگامیکه در خانه‌های دراز قدیمی زندگی میکردند (خانوارهایی کمونیستی که چندین خانواده در آن بودند) احتمال دارد که یک دسته (تیره) غالب بود، ولی زنان شوهران خود را از دسته (تیره) های دیگر انتخاب میکردند معمولاً بخش زنان در خانه

Arthur Wright — ۱

۲ — انگلس در مورد رابطه دسته Clan و تیره Gens بعد توضیح خواهد داد، معبذاً در اینجا Clan معادل تیره است و نه طایفه. (بر طبق تقسیم بندی های ایران)

حکمرمائی میکرد؛ انبارها مشترک بودند؛ ولی بداحال شوهر یا عاشق بدبختی که در انجام سهم خود برای تامین (غذا) کوتاهی میکرد صرفنظر از اینکه چند فرزند یا چقدر جنس در خانه داشته باشد، هر لحظه ممکن بود که به او دستور داده شود که بار و بنه‌اش را جمع کرده و دک شود؛ و پس از چنین امری به صلاح و سلامت او نبود که اطاعت نکند. خانه برای او غیر قابل تحمل میشد؛ و او مجبور میشد که به دسته (تیره) خود برگردد؛ و با چنانچه اغلب اتفاق می افتاد، از آنجا رفته و يك پیوند زناشویی جدید را در دسته‌ای دیگر از سر آغاز کند. زنان در دسته (تیره) - مانند همه جای دیگر - قدرت بزرگی بودند. آنها در صورت لزوم، تردید نمیکردند، که آنطور که اصطلاحاً گفته میشد، 'شاخ‌ها را از سر رئیس انداخته' و او را به صف جنگندگان تنزل دهند."

خانه کمونیستی، که در آن اکثر زنان و حتی تمام زنان بيك تیره واحد تعلق دارند - در حالیکه مردان از تیره‌های مختلف دیگر می‌آیند - بنیان مادی تفوق زن است که عموماً در زمانهای اولیه بوجود آمد؛ و این کشف باکوفن سومین خدمت بزرگ اوست. من میتوانم اضافه کنم که گزارش‌های سیاحان و مبلغین مذهبی در مورد زنان در میان وحشی‌ها و بربرها - مبنی بر کار طاقت فرسای آنها - بهیچوجه با آنچه در بالا گفته شد تضادی ندارد. تقسیم کار بین دو جنس در اثر طلی که مقام زن در جامعه را معین میکنند متفاوت است. خلق‌هایی که زنان آنها خیلی بیش از حدی که بنظر ما شایسته است کار میکنند، خیلی بیش از حدی که اروپائیان به زنان خود احترام میگذارند برای آنها احترام قائلند. "بانوی دوران تمدن - که محصور در احترام دروفین، و بیگانه شده از کار واقعی - است، از نظر اجتماعی، بینهایت پائین‌تر از زن سخت‌کوش دوران بربریت است که در میان خلق خود بانوی واقعی محسوب میشد (Lady, frowa, Frau=Mistress [Herrin]) و بخاطر ماهیت خود، چنین بود.

اینکه امروز در امریکا خانواده بارگیر کاملاً جایگزین ازدواج گروهی شده است یا نه را باید از بررسی دقیقتر خلق‌های شمال غربی و بخصوص امریکای جنوبی - که هنوز در مرحله بالائی توحش بسر می‌برند - دریافت . آنقدر موارد متعدد از آزادی جنسی در مورد امریکای جنوبی گزارش داده شده است که بسختی میتوان تصور کرد که ازدواج گروهی قدیمی موقوف شد باشد .

بهر منوال تمام آثار آن هنوز از بین نرفته است . لااقل در میان چهل قبيله در امریکای شمالی ، مردی که با سن‌ترین خواهر ازدواج میکند حق شوهری نسبت به همه خواهرهای دیگر ، بمجردی که به سن لازم برسند ، دارد - که این از بقایای جماعت شوهران برای يك گروه کامل از خواهران است . همانکرفت میگوید که قبائل شبه جزیره کالیفرنیا (در مرحله بالائی توحش) جشن‌های معینی دارند که در اثنای آن چندین "قبيله" بمنظور مقاربت جنسی مختلط جمع میشوند . روشن است که اینها تیره‌هایی هستند که این جشن‌ها برایشان نمایشگر خاطر مهم زمانهائی است که زنان يك تیره تمام مردان تیره دیگر را به شوهری داشتند و بالعکس . همین رسم هنوز در استرالیا وجود دارد . در میان چند خلق چنین است که مردان سن تر ، روسا و کشیش خاد و رگ‌ها از جماعت همسران بنفع خود بهره برداری میکنند و اکثر زنان را به انحصار خود درمی‌آورند ؛ ولی آنها بنوع خود مجبورند که بهنگام برخی جشن‌ها و گرد هم‌آئی‌های خلقی بزرگ ، رضایت دهند که تصاحب اشتراکی قدیمی مجدداً برقرار شود ، و به زنان خود اجازه دهند که از مردان جوان لذت ببرند . وسترمارک (صفحات ۲۸ و ۲۹) يك سلسله کامل از نمونه‌های چنین جشن‌های ادواری همایشانه‌ای را بدست می‌دهد که در طی آنها مقاربت جنسی آزاد قدیمی ، برای مدت کوتاهی مجدداً برقرار میگردد . از این جمله‌اند نمونه‌های هوسرها ، سانتال ها ، پنجابی‌ها ، و کوتارهای هند ، و برخی از خلقهای افریقا و غیره . شگفت‌آور است

که سترمارك از اینهمه نتیجه میگیرد که اینها بقایای ازدواج گروهی — که او منکر آن است — نبوده و بلکه بقایای فصل جفت گیری است که در میان انسانها بدوی و سایر حیوانات مشترك است .

اکنون به چهارمین کشف بزرگ باکوفن میرسیم که شامل گذار متناهد اول از ازدواج گروهی به یارگیری است . چیزی که باکوفن آنرا يك فدیة بسیاری تخطی نسبت به فرامین کهن خدایان تلقی میکند ، فدیةای که زن توسط آن حق خود به هفت را خریداری میکند ، در حقیقت چیزی نیست جز يك بیان متصوفانه برای فدیة ای که زن توسط آن ، آزادی خویش را از جماعت شوهران کهن باز میخرد و حق واگذاری خود را تنها به يك مرد بدست می آورد . این فدیة، شکل يك تسلیم محدود را بخود میگیرد : زنان بابل مجبور بودند که خویش را به یکبار به معبد میلیتا^۱ تسلیم کنند . سایر خلق های خاور میانه دختران خود را سالها به معبد آنتیس^۲ می فرستادند ، و آنها در آنجا مجبور بودند که با کسانی که بدخواه خود انتخاب میکردند ، آزادانه معاشرت کنند تا اینکه اجازه ازدواج به آنها داده شود . در میان تقریباً تمام خلق های آسیا ، بیسن مدیترانه و گنگ^۳ ، رسوم مشابهی تحت نقاب مذهب وجود دارد . تسلیم فدیهوار به منظور باز خرید ، به مرور ایام ملایم تر میشود . در این خصوص باکوفن میگوید :

" تسلیم مکرر سالانه جای خویش را به يك عمل [تسلیم] واحد میدهد؛ هتاریسم زنان شوهر دار ، جای خود را به هتاریسم دوشیزگان میدهد ، اقدام باین کار در طی ازدواج ، جای خود را به انجام آن قبل از ازدواج میدهد . تسلیم بی قید و شرط (مختلط) به همگان ، جای خود را به تسلیم به کسان معینی

1- Mylitta

2- Anaitis

3- Ganges

میدهد" (حق مادری، صفحه ۱۹). در میان سایر خلقها پوشش مذهبی وجود ندارد؛ در میان پاره‌ای از خلقهای کهن - تراسین ها^۲، سلت ها و غیره، بسیاری از ساکنین بدوی بومی هند و خلقهای مالی^۳ و ساکنین جزایر دریای جنوب^۴، و بسیاری از سرخ پوستان امریکا، حتی تا با امروز - دختران تا زمان ازدواج از سیجترین آزادی جنسی برخوردارند. این امر بخصوص در سراسر امریکای جنوبی صادق است بطوریکه هر کس که کمی بداخل این سرزمین راه یافته باشد میتواند در این خصوص شهادت دهد. در این روال، آگاسیز^۵ (سفری در برزیل، چاپ بوستون و نیویورک ۱۸۸۶، صفحه ۲۶۶) داستان^۷ زبیرا در مورد يك خانواده ثروتمند از اصل و نسب سرخپوست حکایت میکند. هنگامیکه او بدختری معرفی شد و جویای حال پدرش (که آگاسیز تصور میکرد شوهر مادر دختر باشد، که افسر بوده و در جنگ طبعه پاراگوئه^۶ مشغول خدمت بود) شده، مادر دختر باله خند جواب داد: *naō Tem pai, he filha da fortuna* - او پدر ندارد، دختر اتفاق است. این همواره طریقی است که در اینجا سرخپوستان یا زنان دورگه از فرزندان ناسا شروع خود سخن میگویند - ناآگاه از هرگونه احساس خطا یا حیله. این امر آنقدر شایع است که خلاف آن استثنا^۸ بنظر میرسد. فرزندان [غالباً فقط] مادر خود را میشناسند زیرا تمام توجه و مسئولیت بعهده اوست؛ اما آنها هیچ اطلاعی از پدر خود ندارند، و به خاطر زن نیز خطور نمیکند که او یا فرزندانش محقی بر او دارند. چیزی که در اینجا آنقدر برای يك انسان متعین عجیب بنظر میرسد، صرفاً قاعده ای است برهنای حق مادری، و ازدواج گروهی.

1- J.J. Bachofen, Das mutterrecht, stuttgart, 1861

2- Thracians 3- Malay 4- South Sea Islanders

5- Agassiz 6- A Journey in Boston and New York,

1886, P.266 7- Paraguay

در میان خلقهای دیگر، دوستان و وابستگان داماد، با میهمانان عروسی؛
 حق سنتی خود را به عروس، در خود عروسی انجام میدهند، و نوبت داماد
 آخراز همه فرا میرسد؛ برای مثال در جزائر بالریک^۱ و در میان اویلاهای کهن
 افریقای و در میان باره آهای سینیا^۲ تا با امروز نیز چنین است. در میان
 سایر خلق ها يك مقام رسمی - رئیس قبیله یا تیره کاسیک^۳، شامان^۴، کشیش،
 شاهزاده یا هرکس دیگر - که نمایند ه اجتماع است حق شب اول خود را نسبت
 به عروس انجام میدهد. طبرقم تمام بزرگ کاریهای نشرومانتیک این Jus pri-
 mae noctis^۵ بمشابه يك باقیمانده از ازدواج گروهی تا با امروز در میان اظیبومان
 آلاسکا (بانکروفت^۶، نژاد های بومی، جلد ۱، صفحه ۸۱) در میان تاهوها^۷ در
 مکزیکوی شمالی (همانجا، صفحه ۵۸۴) و در میان سایر خلق ها وجود دارد؛
 و در تمام طول قرون وسطی، حداقل در کشورهای اصالتاً سلتی، وجود داشت
 که در آنجا مثلاً در آراگون^۸ - سستیم^۹ از ازدواج گروهی منتقل شد بود. در حالیکه در
 کاستیل^{۱۰} دهقان هیچگاه سرفر نبود، در آراگون تا هنگامی که سرواز در سال ۱۴۸۶ در
 اثر فرمان فرد پینان^{۱۱} کاتولیک ملغی شد شنیخترین نوع سرواز وجود داشت. این قانون صومی
 میگوید: "ما مقرر داشته و اعلام میکنیم که اربابان (سنیورها، بارون های) فوق الذکر...
 نیز نباید شب اول را با زنی که بعد از ازدواج يك دهقان در میآید بخوابند، و در شب عرو
 س بعد از اینکه آن زن بر ختخواب برفته است نیز نباید، بمشابه علامات تهریته خود، به رختخواب
 زن رفته و بر او تسلط شوند؛ اربابان نامبرده نباید پسران یا دختران دهقانان^{۱۲}
 را طبرقم میل آنها - با یا بدون پرداخت بخدمت گیرند." (نقل قول در اصل

1- Balearic 2- Augilas 3- Bareas of Abyssinia

4- Cacique 5- Shaman 7- Bancroft, native races,

I, P.81 8- Taus 9- Aragon 10- Castille

11- Ferdinand the Catholio

۱۲- حق شب اول

کاتالونیایی توسط سوگنهایم، سرواز، پترزبرگ، (۱۸۶۱، صفحه ۳۵).^۱

باکوفن در اینجا نیز کاملاً درست میگوید. او اظهار میدارد که گذار — از آنچه که او "هتاریسم" یا "Sumpfzeugung" مینامد — به یکتا همسری، در اصل توسط زنان انجام یافت. هرچه که روابط جنسی سنتی کهن در اثر تکامل شرایط اقتصادی زندگی، یعنی سست شدن پایه های کمونیسیم کهن و ازدیاد تراکم جمعیت، خلعت ساده، بدوی و جنگلی خود را از دست میدادند، این عمل بیش از پیش برای زنان خفت آور و ستیزگانه جلوه میکرد، بهمان اندازه نیز زنان با حرارت بیشتری تمنای حق عفت، ازدواج موقت یا دائم فقط با یک مرد، — به مثابه نجات، پیدا میکردند. این پیشرفت نمیتوانست از جانب مردان آغاز شده باشد، حداقل برای اینکه آنها هیچگاه — و نه حتی تا با امروز — تصور چشم پوشی از لذات ازدواج گروهی را نکرده اند. تنها پس از آنکه گذار به ازدواج یار گیری توسط زنان انجام شد، مردان توانستند یکتا همسری اکیدرا — البته فقط برای زنان — بوجود آورند.

خانواده یارگیر در مرز بین توحش و بربریت، و عمدتاً در مرحله بالائی توحش و فقط گاهگاهی در مرحله پائینی بربریت، بوجود آمد. این شکل از خانواده است که مشخصه بربریت می باشد، همانطور که ازدواج گروهی وجه مشخصه توحش؛ و یکتا همسری مشخصه تمدن هستند. برای تکامل بیشتر آن به یکتا همسری باید ارجح، طلی متفاوت با آنچه که قبلاً عمل میکردند، لازم بود. در خانواده یارگیر، گروه، به آخرین واحد خود، به ملکول دو اتمیش — یک مرد و یک زن — تقلیل یافته بود. انتخاب طبیعی، با تقلیل دائمی حلقه ازدواج جمعی، کار خود را بانجام رسانده بود؛ در این جهت دیگر کاری برای او باقی نمانده بود. اگر همیچ نیروی محرکه اجتماعی نویی بوجود نیامده بود، موجبی وجود نمیداشت که از

1-History of the Abolition of Serfdom and Bond

Service in Europe until the Middle of the Nineteenth Century, St. Petersburg, 1861.

خانواده بارگیر يك شكل جديد خانواده بوجود آید. اما این نیروهای محرکه آغاز بکار کردند.

اکنون امریکا، موطن کلاسیک خانواده بارگیر را ترك میکنیم. هیچ شاهدی وجود ندارد که بر منای آن نتیجه بگیریم که شکل عالیتری از خانواده در آنجا بوجود آمده، و یا اینکه هرگز یکتا همسری اکید در هیچ نقطه ای، قبل از کشف و فتح آن، وجود داشته است. در دنیای کهن جز این بود.

در اینجا [دنیای کهن] اهلی کردن حیوانات و دامپروری، منبع ثروت غیر منتظره ای بوجود آورده و مناسبات اجتماعی کاملاً نوینی ایجاد کرده بود. ثروت ثابت تا مرحله پائینی بربریت تقریباً در کل شامل خانه، پوشاک و تزئینات بدوی و ابزار تهیه و تدارک غذا: بدوی ترین شکل قایق، سلاح، اسباب خانه، میشد. غذا باید هر روزه فراهم میشد. خلقهای شبان پیشرونده - آسیائی های سرزمین پنج رود خانه هند و منطقه گنگ، و نیز استپ های اکسوس و جاکسارتز که در آن هنگام آب بسیار زیادتری از امروزه داشتند، و سامی های فرات و دجله - اکنون با گله های اسب، شتر، الاغ، گاو، کوسفند، بز و خوک مایطکی پیدا کردند که فقط نیاز به سرپرستی و ساده ترین توجه را داشتند تا به تعداد هرچه بیشتر گسترش یابند و مواد غذایی بسیار غنی، شیر و گوشت را بدست دهند. تمام طرق قدیمی تهیه غذا به فراموشی سپرده شدند؛ شکار که زمانی يك ضرورت بود، اکنون بصورت يك تفنن درآمد.

اما این ثروت نوین متعلق به چه کسی بود؟ بدون هیچگونه تردیدی در ابتدا به تیره تعلق داشت. ولی مالکیت خصوصی گله میبایست خیلی زود بوجود آمده باشد. مشکل است که بتوان گفت که ابراهیم پدر، در برابر مسولف باصطلاح کتاب اول موسی، بصورت مالک گله و احشام خود، بخشابه رئیس يك جمع خانوادگی، ظاهر میشود و یا بصورت موضع خود بخشابه رئیس موروثی يك تیره.

ولی يك چیز مسلم است و آن اینکه ما نهابست او را بخشابه مالك، بمعنای جدید این واژه تعلق کنیم. این نکته نیز مسلم است که مشاهده میکنیم که در آستانه تاریخ معتبر، در همه جا گله ها - دقیقاً مانند محصولات هنری بربریت، ابزار فلزی، آلات تجلی و بالاخره گله بشری، یعنی بردگان - بصورت مایطک مجزای روسای خانواده بودند.

زیرا اکنون بردگی نیز اختراع شده بود. برده برای بربر مرحله پائینی بلا استفاده بود. باین دلیل سرخپوستان امریکا با دشمنان شکست خورده خویش به صورتی رفتار میکردند که با مرحله بالائی بسیار متفاوت بود. مردان اسیر یا کشته میشدند و یا بصورت برادر در قبیله فاتح پذیرفته میگشتند. زنان اسیر یا به زنی گرفته میشدند و یا آنان نیز به همراه باقیمانده فرزندان خود [در قبیله فاتح] پذیرفته میشدند. در این مرحله، نیروی کار انسانی، مازاد قابل توجهی بر آنچه که خرج نگاهداری اش بود، بدست میداد. با شروع د امپرویی، کار با فلزات، بافندگی و بالاخره کشتکاری در مزده، این وضع دگرگون شد. درست همانطور که زنان، که روزگاری خیلی به آسانی بدست میآمدند، اکنون ارزش مبادله پیدا کرده و خریداری میشدند، نیروی کار نیز، بخصوص پس از زمانیکه گله ها ملک خانواده شدند همین صورت درآمد. خانواده به سرعت احشام شدند نمیکرد، افراد بیشتری برای نگهداری از آنها ضروری شد؛ اسزای جنگی، درست برای همین هدف مفید افتادند. و بعلاوه خود آنها را میشد درست مانند احشام زاد و ولد داد.

چنین ثروت هائی، هنگامیکه به طلق خصوصی خانواده ها مبدل شده و به سرعت افزایش یافتند، ضربه ای نیرومند بر جامعه ای که بر پایه ازدواج ببار گیری و تیره حق مادری قرار داشت، وارد آوردند. ازدواج بازگیری عنصری نوین در خانواده وارد کرده بود. در کنار مادر طبیعی، پدر طبیعی معتبر قرار داده بود - پدری که محتملاً از بسیاری از "پدر" های امروزی معتبرتر بود. تهیه غذا و ابزاری که برای آن ضروری بود، و لهذا مالکیت آنها، بر

طبیعی تقسیم کاری که در آن زمان وجود داشت، به پدیده مرد اقداد؛ مرد هنگام جدائی آنها را با خود میبرد، همانطور که زن اسباب خانه را بر میداشت. بدین طریق بر مبنای رسم جامعه در آن زمان، مرد صاحب منابع جدید غذا - یعنی احشام - و پس از آن ابزار کار جدید - یعنی بردگان - بود. ولی بر مبنای رسوم همان جامعه فرزندان او نمیتوانستند از او ارث ببرند. زیرا از این نظر وضع بقرار زیر بود:

بر مبنای حق مادری، یعنی تا آنجا که نسب فقط از طریق تبار مادری شناخته میشد، و بر مبنای رسوم اصلی توارث در تیره، ورثه عضو متوفی در درجه اول وابستگان تیره ای بودند. مایطک میبایست در درون تیره باقی بماند. امکان دارد که مایطک در ابتدا، با در نظر داشتن ناچیزی اموال مرد نظر، علاوه نزدیکترین وابسته تیره ای - یعنی به وابسته خونی از جانب مادری - میرسید. ولی فرزندان مرد متوفی به تیره او تعلق نداشته بلکه متعلق به تیره مادر خود بودند. آنها در ابتدا، همراه با دیگر وابستگان خونی مادری، از مادر خود ارث میبردند، و بعداً، شاید، حق اول را بر مایطک او داشتند؛ ولی آنها نمیتوانستند از پدر خود ارث ببرند زیرا متعلق به تیره او نبودند و مایطک او میبایست در تیره اش باقی بماند. بنابراین سن هنگام مرگ گله دار، گله او اول از همه به برادران و خواهرانش و فرزندان خواهرانش، یا به اخلاف خواهران مادرانش میرسید. اما فرزندان خود او از ارث محروم بودند.

بدین طریق از زیاد ثروت، از یک جانب به مرد موضعی برتر از زن در خانواده میداد، و از جانب دیگر انگیزه ای برای استفاده از این موضع مستحکم شده به مرد میداد تا ترتیب سنتی توارث را به نفع فرزندان خود عوض کند. اما این امر تا زمانی که نسب بر مبنای حق مادری بود، غیر ممکن بود. از اینرو این ترتیب باید منسوخ میشد و منسوخ هم شد؛ و انجام آن، همانند آنکه امروزه بنظر میرسد شکل نبود. زیرا این انقلاب - که از

تصمیم گفته ترین انقلابهایی بود که بشریت بخود دیده است - متعرض حتی يك ضرر زده تیره هم نمیشد . تمام اعضا میتوانستند هم آن چیزی که در گذشته بودند، باقی بمانند . يك تصمیم ساده کافی بود که طبق آن درآینده، اخلاف اعضا مذکور در تیره باقی بمانند، ولی اخلاف اعضا مونث از تیره خارج شده و به تیره پدری خود منتقل گردند . تشخیص نسب از طریق خط زن، وحق توارث از طریق مادر، منسوخ شده و تبار مرد و حق توارث از طریق پدر برقرار گشت . در مورد اینکه این انقلاب چگونه و در چه زمانی در میان خلیقههای تمدن انجام گرفت، چیزی نمیدانیم . این امر کلاً در صهرهای ما قبل تاریخ انجام گرفت . اینک این انقلاب هلاک انجام گرفت، از بقایای وافر حق مادری که به خصوص توسط باکوفن جمع آوری شده است ثابت میشود . سهولت انجام این امر را میتوان از روی تعداد زیادی از قبایل سرخپوست که مخصوص تحت تاثیر ثروت زیاد شونده و شیوه های متغیر زندگی (تغییر محل اقامت از جنگلها به چمنزارها) و تماماً تحت تاثیر اخلاقی تمدن و مسیونرها، این عمل در میان آنها بتازگی انجام یافته و هنوز در جریان است - فهمیناز میان هشت قبيله مسوری^۱ شش عدد آنها تبار و توارث مذکور دارند، و دو عدد هنوز تبار و توارث مونث دارند . در میان شاورمیها^۲، میامی^۳ ها و دلورها^۴ مرسوم شده است که فرزندان را توسط دادن یکی از نامهای تیره ای، به تیره پدر منتقل کنند، تا بتوانند از پدر ارث ببرند . " مغلطه گری^۵ جیلی انسان که سعی میکند چیزها را با تغییر دادن نام آنها تغییر بدهد ! و هر وقت که نفع مستقیم او انگیزه کافی را بوجود آورده باشد، مفری برای شکستن رسوم از میان خود رسوم پیدا کند!" (مارکس). در نتیجه سردرگمی نامساواتیسی

1- Missouri 2- Shawnees 3- Miamis 4- Delawares

۵- Casuistry را در اینجا مجازاً مغلطه گری ترجمه کرده ایم . معنای درست آن تفسیر و تعبیر کشدار، کلاه شرعی گذاشتن، یا چیزی شبیه آن است.

بوجود آمد؛ و امور فقط با گذار به حق پدری میتوانستند سر راست شوند و تا اندازه‌ای هم سر راست شدند. " به نظر میرسد که این رویه‌رفته طبیعی-ترین گذار باشد " (مارکس). در مورد آنچه که متخصصین حقوق تطبیقی در مورد راه‌ها و وسائل انجام این گذار در میان خلقهای دنیای کهن به ما میگویند - که البته تقریباً صرفاً فرضیه هستند - به م. کوالکسکی، در طرح منشاء و تطور خانواده و مالکیت، استکهلم، ۱۸۹۰، مراجعه کنید.

بر افتادن حق مادری، شکست جهانی - تاریخی جنس مونث بود. مرد فرمانروائی خانه را نیز بدست آورد؛ زن تنزل مقام یافت، برده شد، بنده شهوت مرد، و ابزاری صرف برای تولید فرزندان. این موضع تنزل یافته زن، که بخصوص در میان یونانیهای عهد نیم خدایان، و از آن هم بیشتر عهد کلاسیک، به چشم میخورد، به تدریج بزرگ شده و آراسته گشته و تا اندازه‌ای در لغاف شکلهای ملایم تری پیچیده شد، اما بهیچوجه از بین نرفت.

اولین اثر حکومت مطلقه مرد، که اکنون پا بر جا شده بود، در شکل بینابینی خانواده که اکنون ظاهر میشود - خانواده پدر سالار - نشان داده میشود. صفت اصلی آن چند همسری - گو که بعداً چنین میشود - نیست، بلکه " سازماندهی تعدادی افراد، تحت تقید و آزاد، در یک خانواده، تحت قدرت پدر سالارانه رئیس خانواده است. این رئیس خانواده، در شکل سامی، بصورت چند همسری زندگی میکند، افراد تحت تقید، یک زن و چند فرزند دارند، و هدف تمام سازماندهی، نگهداری ربه و گله در یک منطقه محدود است". ویژگیهای اساسی، ترکیب افراد تحت تقید و قدرت پدر سالارانه است؛ بهمین سان خانواده رومی شکل کمال یافته این نوع خانواده است. لغت فامیلیا^۲ از ابتدا بمعنای آرمان فیلیستین مدرن ما، که ترکیبی

1- M. Kovalevsky, Outline of the Origin and Evolution of the Family and Property, Stockholm, 1890. 2-Familia

است از تظاهر به احساساتی بودن و ناسازگاری خانگی، نمایشد. در میان رومی‌ها در ابتدا حتی به يك زوج مزبور و فرزندان آنها اطلاق نمیشد، بلکه فقط به بردگان اطلاق میگشت. فامولوس به معنای برده خانگی و فامیلیا به معنای تمامیت بردگانی است که متعلق به يك فرد هستند. حتی در زمان گیوس^۲، فامیلیا *Id est Patrimanium* (یعنی ارشه) بر مبنای وصیت واگذار میشد. این اصطلاح توسط رومیها اختراع شد تا يك ارگانسیم اجتماعی نوین، که رئیس آن زن و فرزندان و تعدادی غلام، تحت قانون پدر سالارانه رومی، با قدرت مرگ و زندگی بر تمام آنها، در اختیار داشت را تشریح کند. "بنا بر این، این واژه قدیمی‌تر از سیستم فامیلی آهنگین قبائل لاتین نیست که پس از آغاز کشتکاری در مزرعه و پس از قانونی شدن بردگی و همچنین پس از جدائی یونانی‌ها و لاتین‌ها (آر بانی) بوجود آمد". مارکس باین اضافه میکند: "خانواده نوین نه تنها نطفه بردگی (بندگی)^۳ بلکه نطفه سرواژ را نیز در خود دارد. زیرا از همان ابتدا به خدمات کشاورزی مربوط است. و در خود بصورت مینیاتور، شامل تمام تناقض‌هایی است که بعدها در يك سطح وسیع در جامعه و دولتش تکامل می‌یابد".

این نوع خانواده‌گذار از خانواده بارگیر به یکتا همسری را نشان میدهد. برای تضمین وفاداری زن، یعنی تضمین ابویت فرزندان، زن تحت قدرت مطلقه مرد قرار داده میشود؛ اگر مرد زن را بکشد، تنها حق خود را انجام داده است.

1- Famulus

2- Gaius

3 - Servitus

همراه با خانواده پدر سالار وارد عرصه تاریخ مکتوب میشویم، وارد عرصه‌ای میشویم که در آنجا طم حقوق تطبیقی میتواند به ما خدمت شایسته‌ای کند. و در حقیقت پیشرفت زیادی نیز در اینجا برای ما فراهم آورده است. ما اثبات این امر را که جماعت خانواری پدر سالارانه (Hausgenossenschaft) ^۱، آنصورت که ما هنوز امروزه در میان صرب‌ها و بلغارها تحت عنوان زادروگیا (به معنایی شبیه اخوت) یا براتستوو (برادری) و در میان خلق‌های شرقی در یک شکل تعدیل یافته‌ای، می‌یابیم، صارت است از مرحله گذار بین خانواده حق نادری که از ازدواج گروهی بوجود آمده بود، و خانواده مفردی که دنیای جدید می‌شناسد، به ماکسیم کوالوسکی مدیون هستیم (همانجا، صفحات ۱۰۰ - ۶۰) بنظر میرسد که این امر لا اقل در مورد خلقهای متعدن دنیای کهن، آریایی‌ها و سامی‌ها، ثابت شده باشد.

س
 واز زادروگیا اسلاو جنوبی بهترین نمونه یک چنین جماعت خانوادگی را بدست میدهد؛ شامل چندین نسل از اخلاف یک پدر و زنان آنها میشود که همه با هم در یک خانوار زندگی میکنند، مزرعه‌شان را بصورت اشتراکی گشت میکنند، خوراک و پوشاک خود را از یک انبار مشترک بر میدارند و تمام محصولات اضافی را بصورت اشتراکی در تعلق دارند. جماعت تحت اداره عالییه ارباب خانسه (دماسین) ^۲ است که آنرا در امور خارجی نمایندگی میکند، اشیاء کوچک را می‌فروشد و امور مالی را اداره میکند، و مسئول این عمل اخیر و نیز اجرای منظم امور است. او [باین منصب] انتخاب میشود و بهیچوجه لازم نیست که پیرترین فرد باشد. زنان و کار آنها تحت رهبری بانوی خانه (دماسیکا) ^۳ هستند که معمولاً زن دماسین است. هنگام انتخاب شوهر برای دختران، او نظر مهم و غالباً تعیین کننده را دارد. ولی قدرت عالییه در شورای خانوادگی، مجمع

1 - Serbs

2- Zadruga

3 - Bratstvo

4- Domàcin

5 - Domàcica

تمام اعضاء بالغ، مردان و زنان، نهفته است. ارباب خانه به این مجمع حساب پس میدهد؛ این مجمع تمام تصمیم، نای مهم را اتخاذ میکند، عدالت را در میان اعضاء خود مقرر میدارد، در مورد خرید و فروشهای مهم، بخصوص طلق زمینی تصمیم گیری میکند، و الخ. فقط حدود ۱۰ سال پیش وجود چنین جماعتهای خانوادگی در رومیه نیز ثابت شد؛ اکنون معلوم شده است که آنها درست همانقدر در رسوم خلقی روسها ریشه دارند که اوشینا^۱، یا جماعت دهگده^{ای} آنها در قدیمترین مجموعه قوانین روسی — پراودای یا روسلاو — به هم ان نام (رو^۲) که در قوانین الماسی^۳ می آیند — چشم میخورند؛ در منابع تاریخی لهستانی و چکی نیز ارجاعاتی به آنها میتوان یافت.

بنابر هوسلر (نهادهای حق زمین^۴)، واحد اقتصادی در میان ژرمن ها نیز در اصل خانواده مفرد به معنای کنونی آن نبود، بلکه جماعت خانگی بود که شامل چندین نسل یا چندین خانواده مفرد میشد، و غالباً تعداد زیادی از تحت تقیدها را نیز در بر میگرفت. خانواده رومی نیز از همین نوع منشأ گرفته است، و در نتیجه قدرت مطلقه رئیس خانواده، و همچنین فقدان حقوق اعضاء دیگر خانواده در رابطه با او، اخیراً بطور جدی مورد سؤال قرار گرفته است. تصور میروید که بهمین صورت جماعتهای خانوادگی مشابهی در میان سلت ها در ایرلند وجود داشته است؛ در فرانسه، در نپورنه^۵، به نام پارسونز^۶ تا زمان انقلاب فرانسه وجود داشتند، در حالیکه در فرانسه کونته^۷ حتی امروزه نیز کاملاً از بین نرفته اند. در ناحیه لوان^۸ (سائون و لووار) آنها را میتوان

- 1- Obščina 2-Pravda of yaroslov 3- Verv
 4- Dalmatian 5- A.Heusler, Institutionen des
 deutschen Rechts. Bd. 1-11, Leipzig 1885-86-Ed.
 6- Hausgenossenschaft 7-Nivernais 8-Parçonerries
 9- Franche oomté 10- Louhans (Saône et Loire)

در خانه‌های دهقانی بزرگ دید. خانه‌هایی با سالن مشترك مرکزی که ارتفاع آن باندازه ارتفاع کل خانه است و محصور در میان اطاقهای خوابی است که فقط توسط پلکانی که ۶ تا ۸ پله دارند میتوان بآنها رسید، و در هر پله از این خانه‌ها چندین نسل از يك خانواده واحد اقامت دارند.

در هندوستان جماعت خانواری با زراعت اشتراکی زمین، توسط نیرشوس^۱ از زمان اسکندر کبیر ذکر شده است و تا امروزه نیز در همان منطقه، در پنجاب و تمام قسمت شمال غربی کشور، وجود دارد. کوالوسکی خود قادر بود که وجود آنرا در قفقاز مشاهده کند. هنوز در الجزایر در میان کابیل^۲ها وجود دارد؛ و گفته میشود که حتی در امریکا نیز وجود داشته است؛ کوشش میشود که آنرا با کالپولی^۳ در مکزیکوی کهن که توسط زوریتا^۴ توصیف شده است یکسان دانست. از جانب دیگر کونوو^۵ (در اوسلند، ۱۸۹۰ شماره‌های ۴۴ - ۴۲) بوضوح ثابت کرده است که نوعی ساخت مارک در پرو (جایی که با شگفتی تمام مارک را مارکا میخوانند) در زمان فتح امریکا وجود داشته است، و در آن زمین زراعی بطور ادواری واگذار میشد، یعنی زراعت فردی وجود داشت.

به هرمنواله جماعت خانواری پدر سالاری با مالکیت اشتراکی زمین و زراعت اشتراکی، اکنون اهمیتی بخود میگیرد که کاملاً از آنجا متفاوت است. ما دیگر نمیتوانیم در نقش مهمی که این در میان خلقهای تمدن و بسیاری از خلقهای دیگر جهان کهن، در گذار از خانواده حق مادری به خانواده یکتا همسریازی کرد، تردید کنیم. ما در آینده به استنتاجات دیگر کوالوسکی باز خواهیم گشت، یعنی به این امر که این، همچنین مرحله گذاری بود که دهکده، یا مارک جماعت با زراعت فردی بدو ادواری، و سپس واگذاری دائمی زمینهای قابل کشت و چراگاه، از آن بوجود آمد.

1 - Nearchus

2 - Kabyles

3 - Calpulli

4 - Zurita

5 - Cunow

6 - (Ausland, 1890, Nos. 42-44)

در مورد زندگی خانوادگی در این مباحثهای خانواری، بایستی توجه داشت که گفته میشود اقلا در روسیه رئیس خانه از موضع خود در مقابل زنان جوان تر، و بخصوص عروس هایش، سوء استفاده میکند، و غالباً آنها را تبدیل به حرم خود میکند؛ این شرایط بطور رسائی در آوازه‌های فولکلوریک روسیه منعکس شده‌اند.

قبل از اینکه به یکتا همسری که بسرت بعد از منسوخ شدن حق مادری بوجود آمد، بپردازیم باید چند کلمه دیگر در مورد چند همسری و چند شوشی بگوئیم. این هر دو شکل ازدواج را میتوان تنها استثنائات، با اصطلاح محصولات تجلطی تاریخی دانست؛ مگر اینکه آنها در کنار هم در کشور واحدی وجود داشته باشند، که همانطوریکه بخواهی میدانیم هرگز چنین نبوده است. بنا بر این مردهائی که از حالت چند همسری خارج شده بودند، نمیتوانستند به زنانی که از چند شوشی باقی مانده بودند، راضی باشند، و چون تمسک مردان و زنان، صرفنظر از نهادهای اجتماعی، تا کنون نسبتاً مساوی بوده است، واضح است که هیچ شکلی از این ازدواج‌ها نمیتوانسته شیوع عمومی داشته باشند. در حقیقت چند همسری از جانب مرد بطور وضوح محصول بردگی است و محدود به چند مورد استثنائی میباشد. در خانواده پدرسالاری باسی، فقط پدر سالار، و حد اکثر یکی دو نفر از پسرانش، چند همسر بودند؛ دیگران مجبور بودند که هر کدام به یک زن راضی باشند. امروزه نیز در سراسر شرق چنین است. چند همسری امتیاز ثروتمندان و بزرگان است، زنان را عمدتاً توسط خرید بردگان زن بدست می‌آورد؛ توده مردم در حالت یکتا همسری بسر میبرند. در هندوستان و تبت چند شوشی بطور استثنائی وجود دارد، که منشاء جالب توجه آن از ازدواج گروهی محتاج بررسی دقیق تری است. به هر حال در صل بنظر میرسد که خیلی بیشتر از حرسراها^۱ ملو از حسد مسلمانان تحمل میشود. لااقل در میان نبرهای هندوستان،

مردان در گروه های سه یا چهار نفره یا بیشتر، مجبورند که يك زن رابطه
اشتراکی داشته باشند؛ ولی هر يك از آنها میتواند در عين حال با سه یا
چهار مرد ديگر، يك زن دوم اشتراکی داشته باشد. و بهمين طريق يك زن سوم
و چهارم و الی آخر. شگفت آور است که مك لندن در این مخلف های ازدواج
که عضویت چند عدد آنها در آن واحد برای مردان مسر بوده و خود او آنها
را توصیف کرده است، طبقه جدیدی - طبقه ازدواج محفلی - کشف نکرده
است. ولی این مسئله ازدواج محفلی بهیچ وجه چند شوقی واقعی نیست؛
بر عکس همانطوریکه ژیر وتولون توجه کرده است، این يك نوع خاص ازدواج گروهی
است که در آن مردان چند همسر و زنان چند شوهر هستند.

۴- خانواده یکتاهمسر

همانطور که تا کنون نشان داده ایم این شکل از خانواده از دوران گذار از
مرحله میانی به مرحله بالائی بربریت، از خانواده یارگیر نشأت گرفت، و پیروزی
نهائی آن یکی از نشانه های آغاز عصر تمدن است. این شکل از خانواده متکی
بر تفوق مرد است؛ هدف آشکار آن تولید فرزندان با ابویت مسلم است، این
ابویت، برای اینکه فرزندان در زمان لازم بتوانند ثروت پدرشان را به ثابه ورشه
طبیعی او به ارث ببرند، ضروری است. خانواده یکتا همسراز لحاظ سختی
بسیار بیشتر علائق ازدواج، که دیگر اکنون نمیتواند بدلخواه طرفین فسخ
شود، از ازدواج یارگیری متفاوت است. اکنون طی القاعده فقط مرد میتواند
آنها فسخ کند و زنش را رها کند. حق بی وفائی در زناشویی، حتی تا امروز،
متعلق به مرد است، و حد اقل توسط رسم تقدیس شده است (مجموعه قوانین
ناپلئون بطور وضوح این حق را به شوهر میدهد تا هنگامیکه رفیق خود را به
خانه زناشویی نیاورد) و با تکامل بیشتر جامعه، این امر بیش از پیش انجام
میگیرد. اگر زن به یاد بکار بستن اعمال جنسی کهن بیفتد و بخواهد که
آنها از نوزنده کند، با شدتی بیش از همیشه تنبیه خواهد شد.

ما این شکل از خانواده را بشد بدترین وضعی در میان یونانیان مشاهده میکنیم . در حالیکه همانطور که مارکس نشان میدهد موضع خدایان زن در ^۱آسیا به يك دوران ابتدائی تر اشاره میکند ، زمانی که زنان هنوز يك موضع آزادتر و محترمتر داشتند ، در عهد نیم خدایان ، زنانی را که در اثر تفوق مردان و رقابت بردگان زن ، تنزل مقام یافته بودند ، مشاهده می کنیم. میتوان در ^۱اودیسه مشاهده کرد که چگونه تلهماشوس^۲ به مادر خود نهیب میزند و او را ساکت میکند. در هومر زنان اسیر جوان تبدیل به اشیائی برای ارضاء شهوات فاتحین میشوند ؛ روسای نظامی یکی پس از دیگری ، بنا بر درجه خود ، زیباترین آنها را برای خود انتخاب می کنند . همانطور که میدانیم همه ایلید بر محور جنگ بین آشیل و آگاممنون بخاطر يك چنین برده زنی میچرخد . در ارتباط با هر قهرمان مهم هومری ، از دختر اسیری که با او در چادر و رختخواب شریک است ذکر بهمان میاید . این دخترکان (بعد از جنگ) به خانه ، به خانه زناشوئی برده میشوند . همانطور که کازاندر^۳ توسط آگاممنون در آتشفیلوس برده شد . پسرانی که از این بردگان متولد میشوند سهم کوچکی از ملك پدرشان را دریافت میکنند و بعثابه مردان آزاد تلقی میشوند . توکروس^۴ چنین فرزند نامشروعی از تلامون^۵ بود و اجازه یافت که نام پدرش را بر خود نهد. زنی که به عقد عروسی در آمده است باید تمام اینها را تحمل کند ولی خود عفت شدید و وفاداری در زناشوئی را مراعات کند. این درست است که در عهد نیم خدایان ، زن یونانی محترم تر از دوران تمدن است ؛ ولی از نظر شوهرش در واقع صرفا مادر ورثه شروع اوست ، خانه دار اصلی اوست و سرکرده بردگان زنی است که او هر لحظه بخواهد آنها را بصورت صیغه خود در میآورد. وجود برده داری در کناریکا همسری ، وجود بردگان جوان زیبایی که با همسره آن

1- Odyssey 2- Telemachus 3- Casandra

4- Teukros 5- Telamon

چیزی که دارند متعلق به مرد هستند، از همان ابتدا، هر یکتا همسری، ویژگی خاص آن، یعنی یکتا همسری فقط برای زنان، و نه برای مردان، را مهر زد. و تا امروز نیز این خصیصه خود را حفظ کرده است.

در مورد یونانیان افسار بعد، باید بین دوریان^۱ ها و ایونیان^۲ ها تمایز قائل شویم. دوریان ها که اسپارت نمونه کلاسیک آنها بدست میدهد، از بسیار^۳ جهات مناسبات ازدواجی کهن تری از آنچه که حتی هومر نشان میدهد داشته اند. در اسپارت یک نوع از ازدواج یارگیری - که توسط دولت در انطباق با مفاهیمی که در آن زمان رایج بوده تعدیل شده است - را میبایم که هنوز بسیاری از بقایای ازدواج گروهی را حفظ کرده است. ازدواج هایی که فرزندبیار نمیآورد نسخ میشوند؛ پادشاه آناگزادان در پیداس^۳ (حدود ۶۵۰ قبل از میلاد) علاوه بر زن اولش که نازا بود، زنی گرفت و دو خانوار داشت؛ پادشاه آریستونز^۴ در همان عصر، یک زن سوم به دو زن عقیم گذشته خود اضافه کرد، و یکی از آن دورا رها نمود. از جانب دیگر چندین برادر میتوانند یک زن را بطور اشتراکی داشته باشند. شخصی که تمایلی به زن دوستش داشت میتواند با او شریک شود؛ و این عمل شایسته‌ای محسوب میشود هرآینه کسی زن خود را در اختیار یک "نره غول" ننموند قرار میدهد. ولو اینکه همانطور که بیسمارک میگوید این شخص حتی یک شهروند هم نباشد. قطعهای از پلوتارک^۵ وجود دارد که در آن یک زن اسپارتی عاشق خود را که دائما با او توجه میکند به مصاحبه با شوهرش میفرستد، این امر بنا بر قول شومان^۶ یک آزادی جنسی از اینهم وسیع تری را نشان میدهد. بدین طریق زنا واقعی، بی وفایی زن در دوران چشم شوهرش چیزی بود ناشیندنی.

1- Dorians

2- Ionians

3- Anaxandridas

4 - Aristones

5- Plutrch

6 - Schomann

از سوی دیگر بردگی خانگی در اسپارت، لا اقل در اوج شکوفائی آن، ناشناخته بود؛ سرف های هלות در روی املاک بصورت مجزا از دیگران زندگی میکردند و بنابراین برای اسپارتی‌ها^۱ وسوسه کمتری وجود داشت که با زنان آنها نزدیکی کنند. این امر که در تمام این اوضاع و احوال زنان اسپارت موضعی بسیار محترم تر از تمام زنان یونانی دیگر داشتند کاملاً طبیعی است. زنان اسپارتی و برگزیدگان هتاره^۲ آتنی تنها زنان یونانی هستند که در عهد کهن از آنها به احترام یاد میشود و گفتارهای آنها درخور نگارش محسوب میگردد. در میان ایونان‌ها - که آتن مشخصه آن است - مسائل بگلی متفاوت بودند. دختران فقط نخ ریزی، بافندگی و خیاطی را یاد میگرفتند و در بهترین شرایط کمی خواندن و نوشتن را. آنها عملاً در انزوا نگاهداشته میشدند و فقط با زنان دیگر معاشر میشدند. محل زندگی زنان يك قسمت مجزا و مشخص خانه بود. در طبقه فوقانی یا در ساختمان عقبی که به سهولت قابل دسترسی مردان، بخصوص غریبه‌ها، نبود؛ هنگامیکه میهمانان مرد به خانه میآمدند زنان به این بخش میرفتند. زنان بجز همراه با بردگان زن از خانه خارج نمیشدند؛ آنها در خانه در حقیقت تحت نظر بودند؛ آریستوفان از سگهای شکاری مولوسائی^۳ صحبت میکند که در خانه نگاهداشته میشدند تا زنان را بترسانند، در حالیکه لا اقل در شهرهای آسیائی، خواجگانی نگاهداشته میشدند تا زنان را بهایند؛ این خواجگان را در همان زمان هروت در چئوس^۳

۱- Spartiates طبقه شهروندان اسپارتی کهن، که از حقوق کامل مدنی برخوردار بودند. در مقابل Helots که این حقوق را نداشتند.

2- Molosian

3- Chios

برای فروش میساختند، و بنا بر گفته واشموت^۱ این امر فقط منحصر به بربرها نبود. در اریستید^۲ از زن بصورت اویکورما^۳، چیزی برای خانه داری (کلمه خنثی) و بدون ارتباط با مسئله زایش فرزند آن، نام برده میشود، زن برای آتنی‌ها چیزی بیشتر از سرگلفت نبود. شوهر ورزش میکرد، به مشاغل عمومی رسیدگی می نمود، و زن از آن‌ها بدور بود؛ بعلاوه او غالباً بردگان زنی در اختیار داشت. در اوج شکوفائی آتن فحشا^۴ و سیخو وجود داشت که دولت، لا اقل میتوان گفت با نظر خوبی بآن نگاه میکرد. دقیقاً بر مبنای این فحشا بود که تنها زنان برجسته یونانی بوجود آمدند، زنانی که با دراپت و سلیقه هنری خود آنقدر مافوق سطح عمومی زنان کهن قرار داشتند که زنان اسپهتاییت بخاطر فضائل خود بآنجا رسیده بودند. اینکه اینسکه کسی مجبور بود که هتاره شود تا زن محسوب گردد، بزرگترین ادعای نام طیه خانواده آتنی است.

بعرو ایام، این خانواده آتنی نمونه‌ای شده که بر مبنای آن نه تنها سایر سر ایونئیایی‌ها، بلکه همچنین یونانیان سرزمین اصلی و مستعمرات نیز، مناسبات خانگی خود را بنا نهادند. اما زنان یونانی، بطریق تمام انزوا و تحفظ نظارت بودن، فرصت کافی برای فریب شوهران خود، می‌یافتند. شوهران، که از این راز عشق بزنان خود خجلت میکشیدند، خود را با هتاره‌ها یا نواح عشق باز سرگرم میکردند. اما تنزل مقام زن، بخود مردان هم بازگشت و آنان را نیز تنزل داد، تا اینکه آنها را به گرداب انحراف پسر بازی افکند، و هم آنان و هم خدایانشان را با اسطوره گانیمد^۵ سقوط داد.

این منشا^۶ یکتا همسری، تا آنجائی است که میتوانیم در میان تمدن‌ترین و تکامل یافته‌ترین خلقهای عهد کهن بیابیم. یکتا همسری بهیچوجه ثمره عشق جنسی فردی نبود و به آن مطلقاً کاری نداشت، زیرا ازدواج مانند

1- Wachsmuth

2- Euripides

3- Oikurema

4- Ganymed

همیشه ازدواج مصلحتی بود. این اولین شکل خانواده است که نه بر شرایط طبیعی، بلکه بر شرایط اقتصادی مبنی بود - یعنی بر طبق مالکیت خصوصی بر مالکیت اشتراکی اولیه که بطور طبیعی بوجود آمده بود. فرمانروایی مرد در خانواده، تولید فرزندان که میتوانند تنها متعلق با او بوده و ورثه ثروت او باشند - این چیزها را یونانیان آشکارا و بی پرده بخانه تنها هدفهای یکنا همسری میسرند. از لحاظ دیگر ازدواج یک وصال گردن، یک وظیفه نسبت به خدایان، به دولت و به اجداد بود که میبایست ایفا میشد. در آن قانون نه تنها ازدواج را اجباری میکرد بلکه انجام یک حداقل وظایف زناشویی توسط فرد را نیز اجباری میدانست.

بدین طریق یکنا همسری بهیچوجه در تاریخ بخانه آشتی مرد و زن، و به طریق اولی، بصورت عالیترین شکل چنین سازشی، پدیدار نمیشود. بلکه برعکس بصورت انقیاد یک جنس توسط جنس دیگر، بخانه اعلام تضاد بین جنسها به شدتی که تاکنون در اعصار ماقبل تاریخ سابقه نداشته است، ظاهر میشود. در یک نوشته منتشر نشده قدیمی اثر مارکس و من در سال ۱۸۴۶، هارت زیمر را میبایم: "اولین تقسیم کار بین مرد و زن بخاطر تولید مثل است" و امروزه میتوانم اضافه کنم: اولین تناقض طبقاتی که در تاریخ بوجود میآید مقارن با تکامل تناقض بین مرد و زن در ازدواج یکنا همسری است، و اولین ستم طبقاتی مقارن است با ستم جنس مذکر بر مونث. یکنا همسری یک پیشرفت عظیم تاریخی بود، ولی در عین حال، همراه با برده داری و ثروت خصوصی، عصری را آغاز کرد که تا امروز ادامه دارد، و در آن هر پیشرفتی در عین حال یک پسرفت نسبی است؛ که در آن رفاه و تکامل یک گروه بقیمت بدبختی و سرکوب گروهی دیگر بدست میآید. یکنا همسری شکل پخته ای جامعه متدن است، شکلی که در آن

۱- منظر انگلس ایدئولوژی آلمانی (The German Ideology)

است که بعدها منتشر شد.

میتوانیم ماهیت تناقضات و تضادهائی را که بعد از جامعه بطور کاملی رشد میکنند، مورد مطالعه قرار دهیم .

مقاربت جنسی نسبتاً آزاد قدیمی بهیچوجه با غلبه خانواده یارگیر وحتی یکتاهمسری ناپدید نشد . " سیستم زناشوئی قدیمی که اکنون محدودده‌های آن با نابودی تدریجی گروه‌های یونالوائی تنگتر شده بود ، هنوز در اطراف خانواده پیشرو وجود داشت و تا آغاز تمدن ادامه یافت و بالاخره در شکل جدید هتاریسم ، که هنوز بشریت را در عهد تمدن ،مانند سایه‌های تاریک بر خانواده دنبال میکند ناپدید شد . " منظور مورگان از هتاریسم نزدیکی جنسی خارج از زناشوئی بین مرد و زن ازدواج نکرده است که در کاریکیا همسری وجود دارد ، و همانطور که میدانیم در طی تمام دوران تمدن به انواع مختلف پدیدار شده است و بطور دائم به فحشاء طنی تبدیل میشود . این هتاریسم مستقیماً از ازدواج گروهی ، از تسلیم قربانی وار زنان که توسط آن‌ها حق خود به عفت را خریداری میکردند ، منشاء میگیرد . تسلیم به خاطر پیول در ابتدا یک عمل مذهبی بود و در معبد خدای عشق انجام میگرفت و پیول آن در ابتدا به خزانه معبد ریخته میشد . هی پرودول‌های آنیتیس در ارمنستان و معبد آفرودیت^۲ در کرینت^۳ و نیز در دخترکان رقا ص مذهبی معابد هندوستان — با اصطلاح بایودرها^۴ (این لغت تلفظ نادرست لغت پرتغالی بیلا درآ به معنای رقا صه است) — اولین فاحشگان بودند . این تسلیم قربانی وار که در ابتدا برای تمام زنان اجباری بود بعد ها نیابتاً فقط توسط این کشیشان زن بجسای تمام زنان دیگر انجام میگرفت . هتاریسم در میان خلقهای دیگر ، از آزادی جنسی که برای دختران قبل از ازدواج مجاز است

1-Haerodules زنان برده خدمتکار معابد

2- Aphrodite 3- Cornith 4- Bayaderes

5- Bailadeira

ناشی میشود. و بهمین صورت يك باقی مانده ازدواج گروهی است که از طریقى دیگر بما منتقل میگردد. با پیدایش تمایزهای مالکیت — یعنی از همان مرحله بالائی بربریت — کار مزدوری بطور گاهگاهی در کنار کار بردگی پیدا میشود؛ و همزمان با آن، و بهشابه همزاد ضروری آن، فحشاء حرفهای زنان آزاد در کنار تسلیم اجباری بردگان زن پدیدار میگردد. بدین طریق میراثی که از ازدواج گروهی برای تمدن بجا ماند و جانیه است، درست مانند همه چیزهاییکه — توسط تمدن بوجود می آید، و جانیه، دولبه، تضاد مند و تناقض مند است: از يك طرف یکتا همسری، از سوی دیگر هتاریسم، و منجمله افراطی ترین شکل آن فحشاء. هتاریسم همانقدر يك نهاد اجتماعی است که هر نهادی دیگر؛ صارتست از تداوم آزادی جنسی کهن بسود مردان. هتاریسم گرچه در سخن محکوم میشود ولی در حقیقت نه تنها تحمل میشود بلکه با لذت تمام، بخصوص توسط طبقات حاکم، صورت میگیرد. ولی در واقع این محکومیت بهیچوجه شامل مردانی که بآن اقدام میکنند نمیشود و فقط شامل زنان میگردد: آنها تکمیل شده و طرد میشوند تا بدینوسیله یکبار دیگر سلطه مطلق جنس مذکر بر جنس مونث، بهشابه قانون بنیادی جامعه، اعلام گردد.

ولی از اینجا يك تضاد دومی در خود یکتا همسری بوجود می آید. در کنار شوهر که زندگی او با هتاریسم زینت یافته است، زن فراموش شده قرار دارد. و همانقدر غیر ممکن است که نصف سببی را خورد و با اینهمه تمام سبب را در دست داشت، که غیر ممکن است که يك طرف تضاد، بدون طرف دیگرش، را داشت. با اینهمه بنظر میرسد که مردان فکری دیگر در سرداشتن تا اینکه زنانشان بآنها درسی آموختند. دو قیافه اجتماعی دائمی که تا بحال ناشناخته بودند، بهمراه یکتا همسری به عرصه قدم مینهند — عاشق زن، و شوهر قاسق زن. زنان مغلوب مردان شده بودند، ولی این مغلوبین، تاج پیروزی را با نظر بلندی تمام بر سر مردان نهادند. زنا — که مطرود، به شدت قابل مجازات، ولی غیر قابل سرکشی بود — در کنار یکتا همسری و هتاریسم بصورت

يك نهاد اجتماعی اجتناب ناپذیر در آمد . ابویت قطعی فرزندان ، اکنون مانند قبل ، در بهترین حالت ، بر احماد معنوی قرار داشت ؛ ماده ۳۱۲ مجموعه قوانین ناپلئونی برای حل این تضاد حل نشدنی مقرر میدارد که :

l'enfant conçu pendant le mariage a pour père le mari

پدر فرزندی که در دوران ازدواج نطفه میندد ، شوهر زن است . این است نتیجه نهائی سه هزار سال یکتا همسری ..

بدین طریق در هر جا که خانواده یکتا همسر ، بخواهی منشاء تاریخی خود را منعکس میکند ، و تضاد حاد بین مرد و زن را که ناشی از غلبه انحصاری مرد است بوضوح آشکار میکند ، ما تصویر میناتور وار همان تناقض ها و تضاد هایی را مشاهده میکنیم که جامعه که از ابتدای عهد تمدن به طبقات منقسم شده است — بدون اینکه قادر به حل و غلبه بر آنها باشد — گرفتار آنهاست . طبیعاً من در اینجا فقط به مواردی از یکتا همسری اشاره میکنم که در آن زندگی زناشویی واقعاً بر مبنای قوانین حاکم بر خصیصه اصلی کل نهاد جریان دارد ولی زن علیه تسلط مرد قیام میکند . این که در مورد تمام ازدواج ها وضع چنین نیست را هیچ کسی بهتر از فیلیستین های آلمانی نمیداند ؛ کسانی که همانقدر در اداره خانه بی لیاقتند که در اداره دولت . و کسانی که زنانشان ، بنا بر این بطور کاملاً موجهی ، جامه ای را که آنها شایسته اش نیستند بتن میکنند . اما آنها من باب تسلی خاطر ، خود را بسیار مافوق همطراز فرانسوی خود — که از آنها بسیار بدبخت تر است — میدانند .

البته خانواده یکتا همسر بهیچوجه در همه جا و همیشه به شکل خشون کلاسیکی که در میان یونانیان بخود گرفت ظاهر نمیشد . در میان رومی ها که به مثابه فاتحین آینده جهان ، یک دید طولانی تر ، گو که نا آراسته تیراز یونانیها داشتند ، زن آزاد تر و محترم تر بود . رومی تصور میکرد که وفاداری زنش در زناشویی ، راه قدرت مرگ و زندگی که او بر زن داشت ، باندازه کافی تضمین میکند . بعلاوه زن ، درست مانند شوهرش ، میتواند پیوند ازدواج را به

دلخواه خود فسخ کند. اما بزرگترین پیشرفت در تکامل یکتا همسری بطور قطعی با ورود ژرن ها به تاریخ انجام گرفت، زیرا در میان آنها، شاید بسبب فقرشان، ازدواج یارگیری هنوز به یکتا همسری منجر نشده بود. این امر را از سه شرطی که توسط تاسیتوس ذکر شده است نتیجه میگیریم: اولاً طیرغم اعتقاد راسخ آنها به تقدس ازدواج — هر مرد تنها به یک زن راضی است، و زن محصور در هفت زندگی میکند — چند همسری برای مردان صاحب مقام و روسای قبیله وجود داشت، که وضعی است شبیه وضع امریکائی هایی که در میان آنها ازدواج یارگیری رواج داشت. ثانیاً گذار از حق مادری به حق پدری میتواند کمی قبل از آن انجام گرفته باشد، زیرا برادر مادر — نزدیکترین وابسته تیره ای مذکور بر مبنای حق مادری — هنوز تقریباً از پدر یک فرد هم به او نزدیکتر بود، و این نیز منطبق است با موضع سرخپوستان امریکائی که در میان آنها، مارکس، همانطور که خود مکرراً میگفت، کلید درک گذشته ماقبل تاریخ خودمان را کشف کرد. وثالثاً زنان در میان ژرن ها بسیار محترم بوده و در امور عمومی نیز متنفذ بودند. که این مستقیماً در تضاد است با غلبه مرد، که وجه مشخصه یکتا همسری است. تقریباً تمام این ها نکاتی است که بین ژرن ها و اسپارتهایا — که در میان آنها نیز همانطور که دیده ایم ازدواج یارگیری کاملاً نابود نشده بود — مشترک است. بدین طریق، در این رابطه نیز یک عنصر کاملاً نوین، با ظهور ژرن ها تفوق جهانی یافت. یکتا همسری نوین، که اکنون از آمیزش نژاد ها بر خرابه های جهان روم بوجود آمده بود، غلبه مرد را در شکلهای ملاحظه آراست، و بزنان اجازه داد که، حداقل در ظاهر، موضعی بسیار آزادتر و بسیار محترم تر از آنچه که عهد حقیق کلاسیک هرگز بخود دیده بودند داشته باشند. این امر برای اولین بار امکان بزرگترین پیشرفت معنوی را که ما از یکتا همسری گرفته و بدان مدیونیم بوجود آورد. تکاملی که در درون آن، موازی با آن، یا احتمالاً در تقابل با آن برپا بود آمد، یعنی عشق جنسی فردی نوین، چیزی که تا کنون در همه جهان ناشناخته بود.

ولی این پیشرفت قطعا از شرایطی که ژرمن ها هنوز در خانواده بارگیر میزیستند بوجود آمد، و تا آنجا که ممکن بود موضع زن را که منطبق با آن بود با یکتا همسری پیوند داد. این پیشرفت بهیچوجه در نتیجه خلوص معنوی شگرف و فضیلت افسانه ای ژرمن ها - که صلا صرفا باین معنی بود که خانواده بارگیر همان تضاد های معنوی چشم گیر یکتا همسری را بوجود نیارده است - نبود. برعکس، ژرمن ها هنگام مهاجرت هایشان، بخصوص بطرف جنوب شرقی، بسمت چادر نشینان استپ های دریای سیاه، دچار فساد معنوی قابل توجهی شدند، و از آنها پلاویر سوارکاری، محبوب فیر طبیعی جدی نیز - همانطور که به وضوح توسط آمیانوس^۱ در مورد تیفالیا^۲، و توسط پروکوپوس^۳ در مورد هرولیا^۴ اظهار شده است - کسب کردند.

گرچه یکتا همسری تنها شکل شناخته شده ای از خانواده بود که عشق جنسی نوین میتواندست از آن بوجود آید، نباید نتیجه گرفت که این عشق انحصاراً، و با عدتا، بمثابه عشق متقابل زن و مرد، از درون آن بوجود آمده است. کل ماهیت ازدواج یکتا همسری اکید، که در آن زن تحت غلبه مرد است، خلاف این را نشان میدهد. در میان تمام طبقات فعال تاریخی، یعنی در میان تمام طبقات حاکم، ازدواج بهمان صورتی که در زمان ازدواج بارگیری بود - یعنی امری مصلحتی که توسط والدین ترتیب داده میشد - باقی ماند. و اولین شکل عشق جنسی که تاریخاً بصورت شهوت ظاهر میشود، و بصورت شهوت و شهوتی که همه کس (لا اقل طبقات حاکم) حق درگیر شدن در آنرا به مثابه عالیترین شکل تحرك جنسی دارند - و دقیقاً ویژگی خاص آن است - این شکل اولیه، یعنی عشق شوالیه وار قرون وسطائی، بهیچوجه بمعنای عشق زناشویی نبود. برعکس، در شکل کلاسیکش در میان پروونسال ها، با سرعت

1- Ammianus

2-Taifali

3- Procopius

4- Heruli

5- Provençals

تمام بسوی زنا پیش گرفت . و شاعرانشان آنرا ستایش میکردند .
 «آلباها» در تاجک لیدر ژرمن (ترانه‌های سحرناه)، گلهای اشعار عاشقانه
 پروینسال هستند . آنها با رنگ آمیزی درخشانی نشان میدهند که چگونه
 شوالیه با معشوقه خود - زن يك شوالیه دیگر - همستر میشود ، در حالیکه
 نگهبان در بیرون کشیک میدهد و بمجرد پیدا شدن اولین پرتوهای ضعیف
 سحرگامی (آلبا) او را هشدار میدهد تا قبل از آنکه دیده شود، فرار کند .
 اوج در صحنه وداع است . ساکنان شمال فرانسه ، و نیز ژرمن‌های آبرومند ،
 بهمینسان شیوه شعر را همراه با رفتار عشق شوالیه واری که مناسب با آن است ،
 پذیرفتند ؛ و لغزاف اشناخ^۳ نیکو طبع ما نیز ، بهمین روال جالب ، سه شعر عالی
 سحرگامی سروده است که من آنها را به سه شعر بلند حماسی اوترجیح
 میدهم .

ازدواج بپروژوایی زمان ما بر دو نوع است . در کشورهای کاتولیک ،
 والدین مانند گذشته ، برای پسر جوان بپروژوای خود ، زن مناسبی پیدا میکنند ،
 و طبعاً نتیجه این کار ، کاطترین بروز تضادهای ذاتی یکتا همسریست -
 هتاریسم رشد یافته از جانب مرد ، و زنای رشد یافته از جانب زن . کلیسای
 کاتولیک ، بدون تردید طلاق را از این جهت ممنوع کرد که قانع شده بود که
 برای زنا نیز مانند مرگ ، هیچ راه حلاجی وجود ندارد ، از جانب دیگر ، در
 کشورهای پروتستان ، قاعده بر این است که پسر بپروژوا اجازه دارد زنی
 از طبقه خود را ، کم و بیش آزادانه ، انتخاب کند . بالنتیجه ازدواج ممکن
 است تا اندازه معینی مبتنی بر عشق باشد ، که بخاطر رعایت نزاکت ناشی از
 دورویی پروتستانی ، تصور میشود که همیشه مبتنی بر عشق است . در این مورد
 هتاریسم از جانب مرد کمتر نهال میشود ، و زنان نیز از جانب زن يك قاعده نیست . ولی از
 آنجا که مردم ، در طول هر نوع ازدواج همان کسانی هستند که قبل از ازدواج

1- Albas

2- Tagelider

3- Wolfram Eschenbach

بودند ، و از آنجا که شهروندان کشورهای پروتستان غالباً انسانهای بی فرهنگی هستند ، این یکتا همسری پروتستانی — اگر حد متوسط بهترین موارد را در نظر بگیریم — صرفاً بیک زندگی زناشویی بسیار بی روحی منجر میشود که سعادت خانوادگی نام گرفته است . بهترین آئینه این دو نوع ازدواج ، رمان است ؛ رمان فرانسوی برای نوع کاتولیکی ، و رمان آلمانی برای نوع پروتستانی . در هر دو مورد " اورا بچنگ می آورد " : در رمان آلمانی ، مرد جوان دختر را بچنگ میآورد ؛ در رمان فرانسوی ، شوهر کار فاسق را میسازد . اینکه کدام یک از این دو بدتر است را ، همیشه نمیتوان فهمید . بی روحی رمان آلمانی همانقدر برای بهره‌وای فرانسوی تنفر انگیز است که " بی اخلاقی " رمان فرانسوی برای آلمانی بی فرهنگ . گرچه اخیراً ، از زمانیکه " برلن دارد یک شهر مرکزی میشود " ، رمان آلمانی هم شروع کرده است که از هتاریسم و زنائیکه مدتهاست در آنجا وجود داشت‌ها ترس کمتری سخن گوید .

اما در هر دو مورد ، تعیین کننده ازدواج موضع طبقاتی طرفین است ، و تا اینجا همواره ازدواج مصلحتی باقی میماند . در هر دو مورد ، این ازدواج مصلحتی غالباً تبدیل به ناهنجارترین نوع فحشاء — گاهی از طرف جانبین ، ولی معمولاً بیشتر از جانب زن — میشود ، که تنها تفاوت او با فاحشه معمولی در این است که او مانند یک مزدور قطعه کار ، تن خود را با جاره نمیدهد ، بلکه یکبار برای همیشه به بردگی میفروشد . و این گفته فوریه برای تمام ازدواجهای مصلحتی صادق است : " درست مانند دستور زبان که در آن دو ضیق یک مثبت را میسازند ، در اخلاقیات ازدواج نیز ، دو فحشاء یک عفت را میسازند . عشق جنسی زن و شوهر ، فقط در میان طبقات ستمکش ، یعنی امروزه در میان پرولتاریا ، یک قاعده میتواند باشد و هست ، چه این رابطه بطور رسمی تقدیس شده باشد و چه نشده باشد . اما در اینجا تمام پایه‌های یکتا همسری کلاسیک از میان رفته‌اند . در اینجا فقدان کامل همه نوع مالکیت

— که یکتا همسری و تسلط مرد برای تضمین و توارث آن بوجود آمده بود — وجود دارد. بنا براین در اینجا اهدا، گیزه‌ای برای اعمال تسلط مرد وجود ندارد. بعلاوه اسباب این کار نیز موجود نیست؛ قانون بهره‌رژوایی که از این تسلط حراست میکند، فقط برای طبقات دارا و نحوه برخورد آنها با پرولتاریا وجود دارد؛ این قانون خرج برمی‌دارد، بنابراین بعلت فقر کارگر هیچ اعتباری از نظر نحوه رفتار او با زنش ندارد. در اینجا عوامل تعیین کننده، مناسبات شخصی و اجتماعی کاملاً متفاوتی هستند. بعلاوه از آنجا که صنایع بزرگ زن را از خانه به بازار کار و کارخانه منتقل کرده، و او را بسی اوقات نان آهر خانواده نموده است، آخرین بقایای تسلط مرد، در خانه پرولتری پایه‌های خود را از دست داده است — شاید تنها مقداری خشونت نسبت به زن باقی ماند باشد، خشونتی که پس از برقراری یکتا همسری بسیار ریشه دار شده است. بدین طریق خانواده پرولتری، دیگر بمعنای دقیق آن — حتی در موارد حادثترین عشق و سخت‌ترین وفاداری طرفین، و وطن‌رغم تمام تعمیم‌های دنیوی و اخروی که ممکن است طرفین دریافت کرده باشند یکتا همسران نیست. بنابراین، در اینجا، همزادان جاودانی یکتا همسری — هتاریسم و زنا — تقریباً نقشی ندارند؛ در حقیقت، زن حق جدائی را دوباره بدست آورد. هنگامیکه مرد و زن نتوانند با هم بسازند ترجیح می‌دهند که از یکدیگر جدا شوند. خلاصه ازدواج پرولتری تنها از نقطه نظر لغوی یکتا همسرانه است، ولی از نقطه نظر تاریخی بهیچوجه چنین نیست. البته حقوق دانان ما اظهار می‌دارند که بهشرف قانون‌گذاری تا حد زیادی موجبات نارضایتی زن را از میان برمی‌دارد، و سیستم‌های متعدد حقوقی نوین بیش از پیش باین نتیجه می‌رسند که اولاً، ازدواج برای اینکه موفقیت آمیز باشد باید بصورت قراردادی باشد که طرفین آنرا بصورت داوطلبانه متعهد می‌کنند؛ و ثانیاً، در انتهای ازدواج نیز، طرفین باید در مورد حقوق و وظائف یکسان باشند. آنها می‌گویند اگر این دو در خواست بطور پیگیری عملی شوند، زنان، تمام آنچه را که طالبند، بدست خواهند آورد.

این نحوه استدلال خاص حقوق دانان ، دقیقاً همان استدلالی است که
 رزوی جمهوریخواه را یکال از آن استفاده میکند تا پرولتاریا را ساکت کند.
 با فرض ، قرار داد کار را طرفین بطور داوطلبانه منعقد میکنند . ولی بمجرد
 که قانون ، طرفین را بر روی کاغذ ، مساوی قلمداد کرد ، گفته میشود که آنها
 داوطلبانه آنرا منعقد کرده اند . قدرتی که یکطرف بخاطر موضع طبقاتی متفاوت
 بود دارد ، فشاریکه بر طرف دیگر اعمال میکند - موضع اقتصادی واقعی طرفین
 - بهیچ یک از اینها قانون کاری ندارد . در اینجا نیز دو طرف متصراً در طول
 قرارداد کار ، حقوق مساوی دارند ، مگر اینکه یکی از آنها بطور وضوح قرارداد
 لغو کند . این امر که شرایط اقتصادی مشخص ، کارگر را مجبور میکند که
 نتی به این صورت ظاهر حقوق مساوی تن دهد - این نیز چیز است که قانون
 آن کاری ندارد .

در مورد ازدواج ، حتی مترقی ترین قانون نیز باین راضی است که
 لمرفین بطور صوری داوطلب بودن خود را اعلام کنند . اینکه در پشت پرده های
 نانونی ، جائیکه زندگی حقیقی در جریان است ، چه میگردد ، و اینکه توافق
 - داوطلبانه چگونه حاصل شده - باینها نیز قانون و قانوندان کاری ندارد . و
 حال آنکه سادهترین مقایسه قوانین میتواند به حقوق دان نشان دهد که
 معنای این توافق داوطلبانه واقعا چیست . در کشور هائیکه قانوناً برای
 فرزندان یک سهم اجباری از مایطك والدین تضمین میشود ، و بنابراین آنها
 را نمیتوان از ارث محروم کرد - در آلمان و در کشور هائیکه قانونی فرانسوی دارند
 و غیره - فرزندان باید در امر ازدواج توافق والدینشان را جلب کنند .
 در کشور هائیکه قانون انگلیسی دارند ، که مطابق با آن از نظر قانونی در امر
 ازدواج ، جلسرضایتوالدین ضروری نیست . والدین هنگامی که در مورد مایطك خود ،
 آزادی کامل دارند ، و اگر بخواهند ، میتوانند یک شیلینگ هم فرزندانشان ندهند .
 بنابراین واضح است که طرز فکرم این امر ، یا بهتر بگوئیم درست بهمین خاطر ،
 در میان طبقاتی که چیزی برای به ارث گذاشتن دارند ، آزادی امر ازدواج ،

در انگلیس و امریکا نرهای هم از فرانسه و آلمان بیشتر نیست .

در مورد تساوی حقوق مرد و زن در همین ازدواج هم وضع بهتر از این نیست. ناهرابری طرفین در مقابل قانون - که مبرک شرایط اجتماعی گذشته است - نه طت ، بلکه معلول سرکوب اقتصادی زنان است . در خانوار کمونیستی قدیمی که زنج های متعدد و فرزندان آنان را در بر میگرفت ، اداره امور خانه که بمعهد زن بود ، همانقدر يك صنعت عمومی و اجتماعا ضروری تلقی میشد که تهیه غذا بوسنله مرد . این وضع با پیدایش خانواده پدر سالار - و از آنهم بیشتر با خانواده فردی یکتا همسری - تغییر کرد . اداره امور خانه خصلت عمومی خود را از دست داد ، و دیگر امری نبود که مربوط به جامعه باشد ؛ يك خدمت خصوصی شد . زن ، اولین خا. متکار خانگی گشت ، و از شرکت در تولید اجتماعی بیرون رانده شد . تنها ، صنعت بزرگ نوین ، راه تولید اجتماعی را بسروى زن - و آنهم تنها بروى زن پرولتر - مجدداً باز کرد ؛ اما این امر چنانسان انجام گرفته است ، که هنگامی که زن خدمت مخصوصی خود را برای خانواده اش انجام میدهد ، از تولید عمومی خارج است و نمیتواند چیزی کسب کند ؛ و هنگامیکه میخواهد در صنعت عمومی شرکت کند و معاش خود را مستقلا تامین کند ، در وضعی نیست که بتواند وظائف خانوادگی خود را انجام دهد . چیزیکه در مورد زن در کارخانه صادق است ، در همه جا ، حتی در طب و قانون نیز ، برای او صادق است . خانواده فردی نوین ، مبتنی بر بردگی خانگی آشکار یا پوشیده زن است ؛ و جامعه نوین ، توده ایست که ملکول های تشکیل دهنده آن محصورا عبارتند از خانواده های منفرد . امروزه ، در اکثریت عظیم مسوارد مرد ، لااقل در میان طبقات دارا ، روزی رسان و نان آور خانواده است ، و این امر با ویک موضع مسلط را میدهد ، که احتیاجی به هیچ امتیاز قانونی خاصو ندارد . مرد ، در خانواده ، بورژواست ؛ زن ، پرولتاریاست . ولی درجهان صنعتی ، ویژگی ستم اقتصادی که به پرولتاریا وارد میشود ، فقط هنگامی که اسلا آشکار میگردد که امتیازات قانونی خاص طبقه سرمایه دار ملغی شده و تساوی

حقوقی کامل هر دو طبقه مستقر شده باشد. جمهوری دموکراتیک، تناقض بین طبقات را از میان بر نمیدارد؛ برعکس مرصه را برای جنگ تدارک می بینند. و بهمین ترتیب، خصمت ویژه تسلسل مرد بر زن در خانواده نوین، و ضرورت و نیز طریقه ایجاد تساوی اجتماعی واقعی بین آند و، فقط هنگامی کاملاً واضح میشود که آنها کاملاً از نظر قانون یکسان باشند. آنگاه آشکار میشود که نخستین شرط‌رهای زن، ورود مجدد تمامی زنان به صنعت هومی است؛ و باز این امر نیز مستلزم اینست که خصوصیت خانواده فردی بنحایه واحد اقتصادی جامعه، از میان برود.

* * *

بنا بر این سه شکل اصلی ازدواج وجود دارد، که حدوداً با سه مرحله همده تکامل انسانی منطبق اند. برای توحش — ازدواج گروهی؛ — برای بربریت — ازدواج یارگیری؛ — برای تمدن — یکتا همسری بانضمام زنا و فحشاء؛ در مرحله بالائی بربریت، بین ازدواج یارگیری و یکتا همسری، فرمانروائی مرد بر بردگان زن و چند همسری، خود را جا داده است.

همانطور که گل تشریح ما نشان داده است، بهیچرفتی که در این ترتیب صورت گرفته در رابطه با این فاکتور عجیب است که در حالیکه زنان بیش از پیش از آزادی جنسی ازدواج گروهی محروم میشوند، مردان محروم نمیشوند. در واقع ازدواج گروهی تا هم امروز برای مردان وجود دارد. آنچه که برای یک زن جنایت محسوب میشود و شدیدترین عواقب قانونی و اجتماعی را در بردارد، در مورد مردان امری افتخار آمیز تلقی میشود، و حداکثر یک لکه اخلاقی کمرنگی است که اهل‌الذت بر خود می‌پذیرد. هر اندازه که هتاریسم سنتی کهن در زمان ما با تولید کالائی سرمایه دار، تغییر کرده و هر اندازه که بیشتر در انطباق با آن به فحشاء آشکار مبدل میشود، بهمان اندازه نیز اثرات آن فساد انگیز تر

میگردد. و این مسئله مردان را بیش از زنان، به فساد می‌فلتاند، در میان زنان، فحشاء فقط آن بینوایانی را که در دام آن میافتند پست و خوار میکند؛ و حتی اینان نیز تا آن حد که غالباً تصور می‌شود تنزل نمی‌یابند. ولی از جانب دیگر، این تمامی جهان مردان را تنزل میدهد. بدین طریق در نه دهم موارد، يك دوران درگیری طولانی در آن، عملاً يك مدرسه مقدماتی برای بیوفائی در زناشوئی است.

ما اکنون به يك انقلاب اجتماعی نزدیک میشویم که در آن بنیادهای اقتصادی یکتا همسری که تاکنون وجود داشته‌اند، با همان قطعیتی که مکمل آن یعنی فحشاء ناپود شد، ناپود میگردند. یکتاهمسری در اثر تراکم ثروت زیاد در دست يك نفر - در دست مرد - و از میل به باقی گذاشتن این ثروت برای فرزندان مرد، و نه بهیچکس دیگر، بوجود آمد. برای این منظور، یکتا همسری برای زن ضروری بود، ولی نه برای مرد؛ بطوریکه این یکتا شوهری زن، بهیچوجه چند همسری آشکار یا پنهان مرد را متوقف نکرد. ولی انقلاب اجتماعی قریب الوقوع، با تبدیل، حداقل، قسمت عمده ثروت قابل ارث دائمی - وسایل تولید - به مالکیت اجتماعی، تمام این نگرانی‌های موجود در مورد توارث را به حداقل میرساند. از آنجا که یکتا همسری از ظل اقتصادی نشأت گرفته، آیا هنگامیکه این ظل از میان بروند، خود نیز از بین خواهد رفت؟

میتوان بدرستی جواب داد که: یکتا همسری نه تنها از میان نمیرود، بلکه آغاز به تحقق کامل خواهد کرد. زیرا با انتقال وسایل تولید به مالکیت اجتماعی، کار مزدوری، پرولتاریا، نیز از میان میرود، و بنابراین ضرورت تسلیم تعداد معینی از زنان - که از نقطه نظر آماری قابل محاسبه است - بخاطر پول، نیز از میان میرود. فحشاء ناپود میشود؛ یکتا همسری به جای زوال‌یاب، سرانجام يك واقعیت میشود - و برای مردان نیز.

بهر حال موضع مرد بدین طریق دستخوش تغییرات فراوانی میشود. و لیساً وضعیت زن، وضعیت تمام زنان، نیز تغییرات مهمی می‌یابد. با انتقال وسائل

تولید به مالکیت اشتراکی ، خانواده فردی دیگر واحد اقتصادی جامعه نخواهد بود . خانهداری خصوصی تبدیل به يك صنعت اجتماعی میگردد . تعلیم و تربیت فرزند ان يك امر عمومی میشود . جامعه‌ها رطابت تساوی ، از همه اطفال - بدون در نظر گرفتن اینکه آنها محصول پیوند ازدواج هستند یا نه - توجه میکند . بدین طریق نگرانی در مورد " عوارض " که امروزه مهترین عامل اجتماعی - هم معنوی و هم اقتصادی - است که دختر را از تسلیم آزادانه بر مرد مورد طعناش باز میدارد ، از میان خواهد رفت . آیا این امر برای رشد تدریجی مقاربت جنسی آزاد ، و به همراه آن ، مدارای بیشتر افکار عمومی در مورد حرمت بکارت و حیای زنانه ، دلیل کافی نیست ؟ و بالاخره آیا مانده‌ها هم که یکجا همسری و فحشاء ، در جهان نوین ، گرچه متضاد هستند ، معینند ؟ متضاد های جدائی ناپذیر ، قطب های يك شرایط اجتماعی واحد هستند ؟ آیا فحشاء میتواند نابود گردد . بدون اینکه یکجا همسری را با خود به وسطه ناپودی بکشانند ؟

در اینجا عامل نوینی بعمل می‌پردازد ، عاملی که حد اکثر بصورت جنینی ، هنگامیکه یکجا همسری بوجود آمد ، وجود داشت - یعنی عشق جنسی فردی . قبل از قرون وسطی ، چیزی بصورت عشق جنسی فردی وجود نداشت . اینکه زیبایی شخصی ، معاشرت نزدیک ، تشابه تمایلات و غیره ، خواست مقاربت جنسی را در میان جنسهای مخالف برمی‌انگیخت . اینکه مردان نیز مانند زنان ، کاملاً نسبت به این مسئله که با چه کسی چنین رابطه نزدیکی برقرار کنند ، کاملاً بی‌تفاوت نبودند ، امری است کاملاً بدیهی . ولی این هنوز تا عشق جنسی روزگار ما راهی طولانی دارد . در سراسر عهد کهن ، ازدواج بوسیله والدین ترتیب داده میشد ؛ و طرفین با آرامی تمکین میکردند . عشق زناشویی مختصری که در عهد حقیق شناخته شده بود بهیچوجه يك تمایل ذهنی نبود بلکه يك وظیفه عینی بود ؛ نه يك دلیل ، بلکه يك همزاد ازدواج بود . در عهد کهن ، عشق بازی بمعنای امروزی کلمه ، نقطه خارج از جامعه رسمی انجام میگرفت .

جهانان که غم و شادی آنها در عشق را تئور^۱ بتوس^۲ و موشوس^۳ میخوانند، با در دافنیس^۴ و شلوئه^۵ اثر لانگوس^۶ میآید، صرفا بردگان هستند که سهمی در دولت، مرصه شهروندان آزاد، ندارند. البته بجز در میان بردگان، عشق‌بازی را فقط بخانه محصولات تجزیه جهان کهن در حال زوال می‌یابیم؛ و در رابطه با زنانی که آنها نیز در ماورا^۷ محدوده جامعه رسمی هستند، با هتاره‌ها، یعنی با زنان بیگانه با آزاد شده؛ در آتن با شروع انحطاط، در روم در زمان امپراطوری. در واقع اگر عشق‌بازی بین شهروند آزاد مرد و زن انجام میگرفت، فقط بشکل زنا بود. و عشق جنسی بمعنای امروز ما، برای سراینده اشعار هاشقانه کلاسیک عهد کهن آناکرون^۸ پیر، آنقدر بی‌اهمیت بود، که حتی جنس معشوقه‌ها هم از نقطه نظر او کاملاً طی السویه بود.

عشق جنسی ما، اساساً از تمایل جنسی ساده، از اروین^۹ کهن، متفاوت است. اولاً این عشق، متضمن عشق متقابل از جانب معشوق است؛ از این جهت زن هم‌تراز مرد قرار می‌گیرد؛ در حالیکه در اروین عهد کهن، زن بهیچوجه مورد مشورت قرار نمی‌گرفت. ثانیاً عشق جنسی درجه‌ای از شدت و تداوم را در جایی پیدا میکند که طرفین، متارکه یا جدائی را بخانه یک بدبختی بزرگ، و شاید بزرگترین بدبختی‌ها، تلقی می‌کنند؛ آنها برای تصاحب یکدیگر، خطرات بزرگی را متحمل میشوند و حتی جانشان را بخطر میاندازند. چیزی که در عهد اخیر، در بهترین حالت، فقط در موارد زنا اتفاق می‌افتد. و بالاخره معیار اخلاقی نوینی برای داورى در مورد مقاربت جنسی بوجود می‌آید. سوالی که پرسیده میشود تنها این نخواهد بود که آیا این مقاربت مشروع بود یا نامشروع، بلکه این نیز پرسیده خواهد شد که آیا

1- Theooritus

2- Moschus

3- Dapinius

4- Clloe

5- Longus

6- Anacreon

7- Eros

از عشق متقابل برمیخاست یا نه . نکته پیداست که در عمل فتودال یا بورژوا ، این معیار جدید نیز از سایر معیارهای اخلاقی دیگر بیشتر رعایت نمیگردد . صرفاً نادیده گرفته میشود . ولی از آنها هم بدتر نیست . در تئوری ، در روی کاغذ ، مانند آنهای دیگر پذیرفته میشود . و بیش از این نیز اکنون نمیتوان انتظار داشت .

در جائیکه عهد کهن پیشروی خود را بسوی عشق جنسی متوقف کرد ، قرون وسطی آنرا — بصورت زنا — مجدداً از سر گرفت . ما در بالا عشق شوالیه‌ای را که باعث موجد پیدایش ترانه‌های سحرگامی شد ، توضیح دادیم . هنوز يك دره وسیع بین این نوع از عشق که برای تلاش ازدواج میکوشید ، و عشقی که باید شالوده آن باشد ، وجود دارد ، دره‌ای که هرگز با کهنلت شوالیه‌گری کاملاً پر نشد . حتی هنگامیکه ما از لاتین‌های عاشق پهبه به ژرمن‌های ضعیف می‌رسیم ، در نیب‌لوگن‌لید^۱ مشاهده میکنیم که کریم هیلد — گرچه در خفا درست بهمان شدتی عاشق سیگ فریت^۲ بود که وی عاشق او بود — معبداً در جواب به اظهار گانتر^۳ صنی بر اینکه قول داده است که او را در اختیار شوالیه^۴ بگذارد که نامش را نمیبرد ، او صرفاً جواب میدهد : " احتیاجی نیست که شما از من چیزی را بخواهید ؛ من همواره چنان خواهم بود که شما فرمان میدهید . کسیکه شما ، ای آقای من ، برای شوهری من انتخاب میکنید من مشتاقانه خودم را در اختیارش خواهم گذاشت " . هیچگاه به مخیله او خطور نمیکند که عشق او را در این امر باید در نظر گرفت . گانتر خواستار برون هیلد است ، بدون اینکه هرگز وی را دیده باشد ، و اتزل^۵ نیز در مورد کریم هیلد چنین میخواهد . همین امر در گودران^۶ اتفاق میافتد که در آن اثر ، سیگ بانت^۷ ایرلندی خواستار

1- Nibelungenlied 2- Kriemhild 3- Siegfried

4- Gunther 5- Brunhild 6- Etzel

7- Gudrun 8- Sigeban^t

اوته^۱ نروژی است ، اوتل از هگل انینگن^۲ ، هیلده^۳ ایرلندی را میخواهد ؛ بالاخره سیگ فرید مورلندی^۴ ، هارتوت اورمانی و هرویگ سیلندی^۵ ، گودران را میطلبند ؛ و در اینجا برای اولین بار ، گودران بنا به میل آزادانه خود این فرا آخر را انتخاب میکند . طی القاعده عروس یک شاهزاده جوان را ، والدین او انتخاب میکنند . و اگر آنها زنده نیستند ، او خودش با مشورت عالیترین روسا ، واسال ، که نظر آنها در تمام موارد وزنه بسیار سنگینی است ، عروسیش را انتخاب میکند . و جز این هم نمیتواند باشد . برای شوالیه یا بارون ، همانطو که برای خود شاهزاده ، ازدواج یک عمل سیاسی ، یک فرصتی است برای کسب قدرت از طریق پیوند های جدید ؛ منافع خاندان ، و نه تعایلات فردی ، عامل تعیین کننده هستند . در اینجا عشق چگونه میتواند امیدوار باشد که در مورد زناشویی حرف آخر را بزند ؟ برای اصناف شهرهای قرون وسطی نیز ، همین امر صادق است . همان اهوازاتی که از آنها محافظت میکرد — نظامنامه صنف که با مقررات خاص ، خطوط تمایز تصنعی که قانونا آنها را از اصناف دیگر ، از هم صنفی های خود و از نوآموزان و شاگردان روزمزد جدا میکرد — محدود های را که آنها میتوانستند که در آن همسر مناسب خود را بیابند بطور قابل توجهی تنگ میکرد . و این مسئله که چه کسی از همه مناسب تر است را ، نه تعایلات فردی ، بلکه منافع خانوادگی ، بطور قطعی معین میکردند .

بنابراین تا آخر قرون وسطی ، ازدواج در اکثریت عظیم موارد ، همان چیزی که از ابتدا بود ، باقی ماند ، امری بود که بوسیله طرفین اصلی تصمیم گرفته نمیشد . در ابتدا ، فرد بصورت ازدواج یافته بدنیا میآید ، ازدواج یافته با یک گروه کامل از جنس مخالف . احتملا مناسبت مشابهی در شکل های بعدی

- 1- Ute 2- Hetel of Hegelingen 3- Hilde
 4- Siegfried of Morland 5- Hartmut of Ormany
 6- Herwig of Seeland

ازدواج گروهی وجود داشت، با این تفاوت که گروه بطور روزافزونی کوچکتر
 میشد. در ازدواج پارگیری، قانون براینست که مادران بازواج فرزندان خود
 را ترتیب میدهند؛ و در اینجا نیز ملاحظات علائق جدید، مناسبتی که باید
 موضع زوجهای جوان را در تیره یا قبیله مستحکم کند، عامل تعیین کننده است.
 و هنگامیکه با غلبه مالکیت خصوصی بر مالکیت اشتراکی، و با در مد نظر داشتن
 توارث، حق پدری و یکتا هسری غلبه می یابند، ازدواج، همیشه از همیشه، متنی
 بر ملاحظات اقتصادی میشود. شکل ازدواج بوسیله خریداری ناپدید میشود،
 خود معامله، بطور روزافزونی بطریقی انجام میگردد که نه تنها زن، بلکه مرد
 نیز ارزش گذاری میشود. و نه برهنای خصوصیات شخصی بلکه برهنای دارائیش.
 این فکر که تمایلات متقابل طرفین اصلی باید دلیل تعیین کننده ازدواج باشد،
 در عمل طبقات حاکم از همان ابتدا ناشناخته بود. چنین چیزهایی در بهترین
 حالت فقط در داستانهای عاشقانه واقع میشد. — و یا در میان طبقات تحت
 ستم، که به حساب نمی آمدند.

وضع، تا هنگام پیدایش تولید سرمایه داری چنین بود، زمانی که پس
 از عصر کشفیات جغرافیائی، فتح جهان از طریق تجارت جهانی و صنعت
 آغاز شد. ممکن است تصور شود که این شیوه ازدواج کاملاً با آن مناسب بود،
 و در حقیقت هم چنین بود. ولی معیذا — ریشخند تاریخ را حدی نیستند
 این تولید سرمایه داری بود که شکاف قطعی را در آن بوجود آورد. با مبدل
 کردن تمام اشیاء به کالا، تمام مناسبات سنتی کهن را از بین برد، و بجای
 رسوم موروثی و حقوق تاریخی، خرید و فروش را گذاشت، قرار داد آزاد^۱، ه.
 س. ماین^۱، حقوقدان انگلیسی، تصور میکرد که کشف عظیمی کرده است و تیکه میگفت که کل
 پیشرفت ما در مقایسه با اعصار گذشته اینست که از موضع و مقام اجتماع^۲
 به قرارداد رسیدیم، از یک وضع امور موروثی به وضعی از امور که داوطلبانه

برقرار شده است - ابرازی که با همه درستو ، خیلی پیش از آن درمانیفست کمونیست آمده بود .

اما عقد قرارداد متضمن وجود مردمی است که با آزادی بتوانند اختیار خود ، اعمال و دارائیشان را داشته باشند ، و با یکدیگر بر منائی مساوی مقابل شوند . بوجود آوردن چنین اشخاص "آزاد" و " مساوی" دقیقاً یکی از تکالیف صده تولید سرمایه داری بود . گرچه در ابتدا این امر فقط بطریقی ناآگاهانه انجام گرفت ، و بعلاوه تحت یک نقاب مذهبی بود ، معیناً از زمان نهضت اصلاح طلبی لوتری و کالوینیستی ، این امر بصورت یک اصل مسجل درآمد که یک فرد فقط در صورتی کاملاً مسئول اعمال خود است که هنگام اجرای آن دارای آزادی کامل اراد باشد؛ و اینکه مقاومت در برابر اجبار به انجام اعمال غیر اخلاقی ، یک وظیفه اخلاقی است . اما این اصل چگونه با صلکرد گذشته ازدواج جور در میآید ؟ بنا بر مفهوم های بهره‌روایی ، ازدواج یک قرارداد ، یک امر قانونی ، و در حقیقت مهترین آنها بود ، زیرا تن و روح دو نفر را برای تمام طول زندگی واگذار می‌کند . درست است که بطور صوری این معامله داوطلبانه انجام میگرفت ، بدون رضایت طرفین انجام نمی‌یافت ؛ ولی این مسئله که این رضایت چگونه بدست میآید ، و ازدواج چگونه واقعا ترتیب داده میشود را همه بخواهی میدانستند . اما اگر آزادی واقعی انتخاب برای همه قرارداد های دیگر خواسته میشود ، چرا برای این یکی خواسته نشود ؟ آیا دو جوانی که میخواستند با هم ازدواج کنند این حق را نداشتند که خودشان ، بدون نشان ، و اندامهای آنها ، آزادانه واگذار کنند ؟ آیا عشق جنسی در اثر شوالیهگری مرسوم نشد ؟ و آیا عشق زن و شوهری ، در مقابل عشق زناکارانه شوالیهها ، شکل مناسب بهره‌روایی آن نبود ؟ اما اگر این وظیفه همسران بود که یکدیگر را دوست داشته باشند ، آیا این همانقدر وظیفه عاشقان نبود که فقط با یکدیگر ازدواج

کنند و نه با هیچکس دیگر ؟ و آیا حق این عشاق بالاتر از حق والدین ، بستگان و سایر میانجی ها و دلالهای سنتی ازدواج نبود ؟ اگر حق بررسی و تمیز شخصی آزاد در امور کلیسا و مذهب ، خود را بدون رعایت تشریفات تحمیل کرد ، این حق چگونه میتوانست در مقابل ادعای غیر قابل تحمل نسلها^ی پیر ، در واگذاری جسم و روح ، مالکیت ، شادی و غم نسلهای جوان متوقف شود ؟

پیدایش این سئوالات ، در دورانی که در آن تمام طلاقی اجتماعی قدیمی سست شدند و شالوده های تمام مفاهیم سنتی بلرزه درآمدند ، اجتناب ناپذیر بود . اندازه جهان ناگهان تقریباً ده برابر شده بود ، اینک نه تنها یک چهارم کره ، بلکه تمام کره زمین در مقابل چشمان خیره اروپائیان غریب ، که اکنون برای تصاحب هفت اقلیم دیگر شتاب میکردند ، باز شده بود . و مرزهایی هم که شیوه تفکر مجاز قرون وسطائیس بوجود آورده بود ، بهمان سان که مرزهای باریک کهن سرزمینهایشان از میان رفت ، نابود شدند . افقی بینهایت وسیع تر ، هم در مقابل چشمان بیرونی و هم در برابر نگاه درونی انسان ، گشوده شد . احترامات و امتیازات فائده صنفی ، که از طریق نسلها رسیده بود ، برای مرد جوانی که ثروت هندوستان و معاون طلا و نقره مکزیکو و پتوسی^۱ او را خیره کرده بود ، چه فایده ای داشتند ؟ این دوران سرگردانی و شوالیهگری بهرژوازی بود ؛ و داستان عشقی و رویاهای عاشقانه خود را نیز ، گوچه بر مبنائی بهرژوازی و با اهداف بهرژوازی در مقابل چشم ، داشت .

بدین طریق بهرژوازی نوخاسته ، بخصوص در کشورهای پروتستان ، جایی که نظام موجود از همه جا بیشتر متزلزل شده بود ، بطور روز افزونی آزادی انعقاد قرارداد برای ازدواج را نیز برسمیت شناخت ، و بطریقی که در بالا ذکر شد آنرا بمورد اجرا گذاشت . ازدواج ، بصورت ازدواج طبقاتی باقی

ماند، ولی طرفین در محدوده‌های يك طبقه، تا درجه معینی آزادی انتخاب داشتند، و بر روی کاغذ، در تئوری اخلاقی، و در توصیف‌های شاعرانه، هیچ چیز بدینسان مسلم نبود که هر ازدواجی که بر بنیاد عشق جنسی متقابل و توافق واقعا آزادانه مرد و زن بنا نشده باشد، غیر اخلاقی است. خلاصه، ازدواج مبتنی بر عشق، يك حق انسانی اعلام شد؛ نه تنها حق مرد (droit de l'homme)، بلکه بطور استثنائی، حق زن نیز (droit de la femme).

اما این حق انسانی، از يك نظر با اصطلاح حقوق انسانی دیگر متفاوت بود. در حالیکه این حقوق دیگر، در عمل، محدود به طبقه حاکمه، یعنی بورژوازی بودند — طبقه تحت ستم، پرولتاریا، بطور مستقیم یا غیر مستقیم از آنان محروم بود — ریشخند تاریخ خود را بار دیگر نشان می‌دهد. طبقه حاکمه، هنوز تحت تسلط تاثیرات اقتصادی آشنا، باقی میماند و بنابراین، فقط در موارد استثنائی، ازدواج‌های واقعا داوطلبانه میتواند وجود داشته باشد؛ در حالیکه همانطور که دیده‌ایم، این امر در میان طبقه مغلوب يك قاعده است.

بدین طریق آزادی کامل در ازدواج فقط هنگامی میتواند بطور عام عینی شود، که الغاء تولید سرمایه داری، و مناسبات مالکیتی که بوسیله آن ایجاد شده است، تمام آن ملاحظیات اقتصادی فرعی، که هنوز يك چنین تاثیر قدرتمندی در انتخاب شریک بازی میکند، را از میان برده باشد. در آن هنگام هیچ انگیزه دیگری، بجز عاطفه متقابل باقی نخواهد ماند.

از آنجا که عشق جنسی، بنا بر نفس ماهیتش انحصاری است — گرچه این انحصار امروز فقط توسط زن کاملا محقق میشود — بنابراین ازدواجی که مبتنی بر عشق جنسی است نیز بنا بر نفس ماهیتش، یکتا همسرانه است. ما دیدیم که با کوفن، هنگامیکه پیشرفت از ازدواج گروهی به ازدواج فردی را قصد کار زنان میدانست چقدر زیحق بود؛ تنها پیشروی از ازدواج یارگیری به

یکتا همسری را میتوان به حساب مرد گذاشت ، و تاریخا این بطور عمده شامل بدتر شدن موضع زن و تسهیل بیوفائی از جانب مرد شد . با از میان رفتن ملاحظات اقتصادی که زن را مجبور میکند که بیوفائی مرسوم مرد را تحمل کند - نگرانی در باره معاش و حتی بیشتر از آن در مورد آتیه فرزندان - تساوی زنانی که بدین طریق بدست میآید ، با اتکاء به تمام تجارب گذشته میتوان گفت که به نحو بسیار مؤثرتری باعث خواهد شد که مردان واقعا یکتا همسر شوند ، و نه اینکه زنان چند شوگردند .

اما چیزی که بطور قطعی در یکتا همسری از میان میرود ، تمام آن خصوصیات است که یکتا همسری از آنجهت که از مناسبات مالکیت نشات گرفته است ، با خود دارد . اینها عبارتند از ، اولاً تفوق مرد ، و ثانیاً غیر قابل فسخ بودن ازدواج . تفوق مرد در ازدواج ، صرفاً یکی از نتایج تفوق اقتصادی اوست ، و بهر حال آن ، خود بخود نابود میشود . غیر قابل فسخ بودن ازدواج ، تا اندازه ای مربوط به آن شرایط اقتصادی است که یکتا همسری از آن بوجود آمد ، و تا اندازه ای سنتی است مربوط به زمانی که ارتباط بین این شرایط اقتصادی و یکتا همسری هنوز کاملاً فهمیده نشده و توسط مذهب تشدید میشد . این امر امروز هزاران بار نقش شده است . اگر تنها ازدواج هایی که مبتنی بر عشق میباشند اخلاقی هستند ، پس تنها آنهایی نیز اخلاقی هستند که در آنها عشق ادامه می یابد . دوام میل عشق جنسی فردی ، بر حسب فرد ، بخصوص در میان مردان ، بسیار متفاوت است ؛ قطع مسلم علاقه ، یا جانشینی آن با یک عشق پرشور جدید ، جدائی را ، هم برای طرفین و هم برای جامعه ، امری مبارک میسازد . تنها در آن زمان مردم از زحمت افتادن در گرداب بی سرانجام تشریفات انجام طلاق رها میشوند .

بدین طریق آنچه که در حال حاضر در مورد انتظام مناسبات جنسی - بعد از نابودی قریب الوقوع تولید سرمایه داری - میتوانیم حدس بزنیم عمدتاً یک خصوصیت منفی دارد ، و بیشتر مدوود به آن چیزهایی است که از میان

خواهد رفت . اما چه چیزی بآن اضافه خواهد شد ؟ پاسخ این سؤال ، بعد از آنکه يك نسل نوین پرورش یافت ، معین خواهد شد : نسلی از مردانی که هیچگاه در سراسر زندگیشان فرصت خریدن تسلیم زن را ، با پول یا با هر وسیله قدرت اجتماعی دیگر ، نداشته‌اند ، و يك نسل از زنانی که هیچگاه مجبور نبوده‌اند خود را به هیچ مردی ، بخاطر هیچ ملاحظه‌ای بجز عشق واقعی ، تسلیم کنند ، یا از تسلیم خود به معشوقه‌های خویش بخاطر ترس از عواقب اقتصادی آن خودداری نمایند . هنگامیکه چنین مردمانی پیدا شدند ، آنچه را که ما میگوئیم آنها باید انجام دهند ، به پشیزی نخواهند گرفت . آنها کردار خود ، و افکار عمومی خود در مورد رفتار هر فرد ، را برقرار خواهند ساخت . والسلام .

فعلا بگذارید به مورگان ، که از او اینهمه دور شده‌ایم ، بازگردیم . بررسی تاریخی نهاد های اجتماعی که در اثنای دوران تمدن بوجود آمد ، خارج از قلمرو کتاب اوست . بالنتیجه اوفقطیطور مختصر به سرنوشت یکتاهمسری در این دوران میپردازد . او نیز تکامل خانواده یکتا همسر را ، به مثابه يك پیشرفت ، به مثابه تزديك شدن به تساوی کامل جنسها میدانند ، اما بدون این که تصور کند که به هدف رسیده است . ولی او میگوید " هنگامیکه این حقیقت پذیرفته شد که خانواده از چهار شکل متوالی گذشته است ، و اکنون در شکل پنجم است ، بلافاصله این سوال پیدا میشود که آیا این شکل میتواند در آینده نیز دائمی باشد . تنها جوابی که میتوان داد اینست که خانواده باید با پیشرفت جامعه پیشروی کند و باتغییر جامعه تغییر نماید . همانطور که در گذشته نیز چنین بوده است . خانواده مخلوق سیستم اجتماعی است ، و فرهنگ آنرا منعکس خواهد کرد . همانطور که خانواده یکتا همسری از آغاز تمدن تا کنون ، و بطور کاملا محسوس در عصرهای جدید ، پیشرفت زیادی کرده است ، لاقلاً میتوان تصور کرد که هنوز میتواند بهبود بیشتری یابد تا اینکه تساوی جنسها بدست آید . اگر خانواده یکتا همسر نتواند ضروریات جامعه را در

آینده دور برآورده کند ، مشکل بتوان ماهیت جانشین آنرا پیش بینی کرد ."

صل سوم

تیره ایروکوئی

اکنون به بررسی يك كشف دیگر مورگان میپردازیم که از نظر اهمیت، حداقل در ردیف طرحی است که اواز تجدید ساختمان شکل بدوی خانواده از سیستم همخونی بدست داده است؛ و آن اینست که: پیکرهای همخون در قبیله سرخپوستان امریکا - که بنام حیوانات خوانده میشوند - در اساس بازنه‌آی یونانی و ژانتس رومی یکی هستند؛ اینکه شکل امریکائی شکل اصلی تیره بود، و شکل یونانی و رومی شکلهای بعدی و اشتقاقی بودند؛ اینکه تمامی سازمان اجتماعی یونانیان و رومیهای عصرهای اولیه، در تیره، فراتری و قبیله، معادل دقیق خود را در میان سرخپوستان امریکا می‌یابند؛ اینکه (تا آنجا که منابع کنونی ما نشان می‌دهد)، تیره نهادیست که در میان تمام بربرها، تا هنگام ورود آنها به تمدن، و حتی بعد از آن، مشترک بوده است - این کشف، ناگهان دشوارترین قسمت‌های تاریخ اولیه یونان و روم را روشن کرد. و در عین حال پرتو غیر منتظره‌ای بروی ویژگیهای اساسی ساخت اجتماعی اخصار اولیه - قبل از ایجاد دولت - افکند. گرچه این امر هنگامیکه فهمیده میشود، خیلی آسان جلوه میکند. معیناً مورگان در همین اواخر آنرا کشف کرد. او هنوز در اثر اولیه‌اش که در سال ۱۸۷۱ منتشر شد، این راز را کشف نکرده بود. رازی که کشف آن، مورخین ماقبل تاریخی از خود مطمئن انگلیسی را برای مدتی بسکوت بز دلانهای واداشته بود.

واژه لاتینی gens، که مورگان آنرا بشابه يك عنوان عام برای این پیکر همخون بکار میبرد، مانند معادل یونانیش genos، از ریشه مشترک آریائی gan است (در رزم که g آریائی، طی القاعده به k مبدل میشود، این واژه تبدیل به kan میشود)، که بمعنای بوجود آوردن است. genos, gens،

واژه سانسکریت Janas ، واژه گوتیک kuni (برهنای همان قاعده فوق الذکر) ، واژه نوردیک کهن و آنگلوساکسون kyn ، انگلیسی kin ، واژه ژرمن هایمانه künne ، همه متساویا بمعنای خویشاوندی ، نسب ، هستند . ولی ، gens در لاتین و genos در یونانی ، بویژه در مورد آن پیکرهای همخونی بکار میروند که یک نسب مشترک دارند (در این مورد یک جد مشترک) و از طریق نهاد های اجتماعی و مذهبی معینی در یک جماعت خاص با یکدیگر پیوند دارند ، و منشاء و ماهیت آنها تاکنون برای تمام مورخین ما تاریک مانده بود .

ما در بالا ، در رابطه با خانواده پونالوآئی ، دیدیم که چگونه یک تیره در شکل اصلی اش تشکیل میگردد . تیره شامل تمام اشخاص است که بخاطر ازدواج پونالوآئی ، و در انطباق با مفاهیمی که ضرورتا در آنجا رایج بود ، شامل اخلاف شناخته شده یک جده فردی معین — بنیاد گذار تیره بود . از آن جا که در این شکل از خانواده ابویت ناسلم است ، فقط بتبار زن معتبر شناخته میشود . از آنجا که برادران نه با خواهران شان ، بلکه فقط با زنانی از نسب های متفاوت میتوانند ازدواج کنند ، فرزندان که از این زنان متولد میشوند — برهنای حق مادری ، در خارج از تیره قرار میگیرند . بدین طریق فقط نوزادان دختران هر نسل در گروه خویشاندی باقی میمانند ، در حالیکه نوزادان پسرها به تیره های مادریشان تعلق میگیرند . این گروه همخون ، بعد از آنکه خودش را بصورت یک گروه جدا از گروه های مشابه داخل قبیله متشکل کرد ، چه میشود؟ مورگان ، تیره ایروکوئی ، بخصوص تیره قبیله سنکا را ، بمشابه شکل کلاسیک تیره اصلی در نظر میگیرد . آنها هشت تیره دارد که بنامهای حیوانات زیر نامیده میشوند : (۱ — گرگ ؛ ۲ — خرس ؛ ۳ — لاک پشت ؛ ۴ — سگ آبی ؛ ۵ — آهو ؛ ۶ — نوک دراز (پاشله) ؛ ۷ — مرغ ماهیخوار ؛ ۸ — عقاب . رسوم زیر در هر تیره وجود دارد .

(۱ — ساچم (sachem)) (شمس زمان صلح) و رئیس (رهبر زمان جنگ)

خود را انتخاب میکرد. ساچم سالی یکبار در خود تیره بایست انتخاب میشد، و منصب او در تیره مهری بود، به این معنا که بمجرد خالی شدن باید پسر میشد. رئیس جنگ میتواندست از خارج تیره نیز انتخاب شود و منصب او میتواندست برای مدتی خالی بماند. پسر ساچم قبلی هیچگاه انتخاب نمیشد زیرا در میان ایروکوئی ها حق مادری وجود داشت، و بنابراین پسر متعلق به يك تیره مختلف بود. ولی پسر برادر یا خواهر غالبا انتخاب میشدند. هنگام انتخابها، همه — هم مردان و هم زنان — رای میدادند، ولی این انتخاب میبایست بوسیله هفت تیره دیگر تأیید شود، و فقط در آن هنگام شخص انتخاب شده با تشریفات برکارگمارده میشد، و این امر توسط شورای عمومی تمام کنفدراسیون ایروکوئی اجرا میگشت. اهمیت این مسئله را بزودی خواهیم دید. قدرت ساچم در تیره، خصلتی پدرانه و مطلقا معنوی داشت. او هیچ ابزار سرکشی در اختیار نداشت. او بخاطر موقعیتش يك عضو شورای قبیله‌ای سنکا، و همین طور عضو شورای کنفدراسیون تمام ایروکوئی ها هم بود. رئیس جنگ فقط در ماموریت های نظامی میتواندست فرمان دهد.

۲- تیره میتواندست هر زمان که بخواهد، ساچم و رئیس جنگ را خلع کند. این نیز مشترکا توسط مردان و زنان انجام میگرفت. پس از آن شخص خلع شده، مانند دیگران، بصورت يك جنگجوی ساده و شخص معمولی در میآمد. شورای قبیله نیز میتواندست ساچم ها را، حتی طیرغم خواست تیره، خلع کند.

۳- هیچ عضوی اجازه ندارد که در درون تیره ازدواج کند. این قانون بنیادی تیره است. پیوندی است که آنها بهم نگاه میدارد؛ این، بیان منفی مناسبات خونی کاملا مثبتی است که در اثر آن، افرادی که در آن مناسبت درگیر هستند، در واقع يك تیره میشوند. مورگان با کشف این فاکت ساده، برای اولین بار ساخت تیره را آشکار ساخت. این امر که تا آن زمان، تیره چقدر کم شناخته شده بود، از گزارش های قبلی در مورد وحشیان و بربرها

ثابت میشود، که در آنها و پیکرهای مختلفی که سازمان تیره‌ای را میساختند، از روی نادانی بدون تمایز، قبیله، طایفه، تام thum و غیره خوانده میشدند؛ و گاه در مورد اینها اظهار میشد که در هر يك از چنین پیکرهائی از دواج مضموع است. این مسئله باعث سردرگمی بی سرانجامی شد که آقای مك لنان، توانست مانند ناپلئون در آن دخالت کند و با او امر خود نظم بیافریند: تمام قبائل تقسیم میشوند به آنهایی که در درون آنها از دواج مضموع است (برون همسر)، و آنها که در درون آنها از دواج مجاز است (درون همسر). بعد از اینکه او بدین طریق امر را کاملاً در هم ریخت، توانست به عمیقترین بررسیها در مورد اینکه کداميك از دو طبقه مزخرف او قدیتر است — برون همسر یا درون همسر — بپردازد. این حرفچیزند، بمجرد کشف تیره‌برهمنای مناسبات خونی، و بالنتیجه عدم امکان از دواج بین اعضاء آن، خود بخود از بین رفت. بدیهی است در مرحله ای که ایروکوئی‌ها را مشاهده میکنیم، قانونی که از دواج در تیره را ممنوع میکند، کاملاً اجرا میگردد.

۴ — مایلك اشخاص متوفی، در میان سایر اعضاء تیره تقسیم میشد — باید در درون تیره باقی میماند. با در نظر داشتن ناچیزی دارای که ایروکوئی میتوانست از خود باقی بگذارد، ارثیه او در میان نزدیکترین وابستگانش در تیره تقسیم میشد؛ هنگامیکه يك مرد میمرد، در میان برادران و خواهران طبیعی و دائیش تقسیم میشد؛ و تئیکه يك زن میمرد، در میان فرزندان و خواهران طبیعیش، ولی نه در میان برادرانش. این امر دقیقاً دلیل آنست که چرا ارث بردن زن و شوهر از یکدیگر غیر ممکن بود، و چرا فرزندان نمیتوانستند از پدرشان ارث ببرند.

۵ — اعضاء تیره باید بیکدیگر کمک میکردند، از هم حفاظت مینمودند، و بخصوص در انتقام گرفتن از ضایعاتی که توسط خارجیها وارد میآمد، از یکدیگر حمایت میکردند. يك فرد نمیتوانست برای حفظ امنیت خود به حمایت تیره اش متکی باشد، و متکی هم بود. هرکس که با او صدمه وارد میآورد، به تیره صدمه

زده بود. الزام به انتقام خونی، از این - یعنی علائق خونی تیره منشاء میگرفت، و ایروکوئی ها آنرا بدون قید و شرط می پذیرفتند. اگر فردی که عضو تیره نبود، یکی از اعضاء تیره را میکشت، تمام تیره شخص کشته شده، متعهد به گرفتن انتقام خونی بود. در ابتدا کوشش میشد که وساطت شود. يك شهرا از تیره شخص قاتل تشکیل میشد و پیشنهادات به شورای تیره شخص مقتول برای مصالحه میداد، که بیشتر به شکل ابراز تاسف و اهداء تحف بسیار بسا ارزش بود. اگر اینها پذیرفته میشدند، مسئله خاتمه یافته بود. اگر نه، تیره مصدوم، يك یا چند فرد را برای انتقام گیری معین میکرد، و وظیفه آنها این بود که جانی را تعقیب کرده و بکشند. اگر این عمل انجام میشد، تیره دوم حق شکایت نداشت؛ تصفیه حساب انجام یافته بود.

۶- تیره، نامها یا يك سلسله نامهای معینی دارد، که تنها آن تیره از میان تمام قبيله، میتواند از آنها استفاده کند، بطوریکه نام يك فرد نیز معرف تیره اوست. يك نام تیره‌ای، بصورت امری بدیهی و مسلم، حقوق تیره‌ای را با خود دارد.

۷- تیره میتواند بیگانگان را بدرون خود بپذیرد، و بدین طریق آنها را در کل مجموعه قبيله وارد کند. آن اسرای جنگی که کشته نمیشدند، با پذیرفته شدن بدرون يك تیره، عضو قبيله سنگا میشدند، و بدین طریق حقوق کامل قبيله‌ای و تیره‌ای را کسب میکردند. عمل پذیرفتن بنا به درخواست اعضاء منفرد تیره انجام میگرفت - مردان، شخص بیگانه را بصورت برادر یا خواهر می پذیرفتند، زنان بصورت فرزند. برای تأیید، پذیرش تشریفاتى بدرون قبيله ضروری بود. تیره‌هایی که بطور استثنائی کم جمعیت شده بودند، غالباً با پذیرفتن توده‌ای از قبيله دیگر - با رضایت آن تیره - کمبود خود را جبران میکردند. در میان ایروکوئی‌ها، تشریفات پذیرش بدرون تیره در يك جلسه عمومی شورای قبيله، که آنرا عملاً تبدیل به يك مراسم مذهبی میکرد، انجام میگرفت.

۸- مشکل است که بتوان وجود مناسک مذهبی خاص را در میان تیره‌های

سرخیوست ثابت کرد - و مهیندا مراسم مذهبی سرخیوستان ، کم و بیش مربوط به تیره هستند . ایروکوئی ها ، در شش مراسم مذهبی سالانه شان ، ساچم ها و روسای جنگی هر تیره را ، از لحاظ سمت ، به‌شابه " نگاهدارندگان ایمان " تلقی میکردند ؛ و آنها نیز عملکرد های کشیش مآبانه داشتند .

۹- تیره يك گورستان اشتراکی دارد . گورستان ایروکوئی های ابالت نیویورک که از همه جهات توسط سفیدپوستان محاصره شده‌اند ، اکنون نابود شده است ولی سابقا وجود داشته‌است . این گورستان اشتراکی هنوز در میان سایر قبائل سرخیوست وجود دارد مثلا در میان توسکاروراها ، قبایله ای که از نزد يك وابسته به ایروکوئی هاست ، و گرچه مسیحی هستند ولی هنوز در گورستان خود يك ردیف خاص برای هر تیره نگاه میدارند ، بطوریکه مادر ، ولی نه پدر ، در همان ردیفی دفن میشود که فرزندانش در میان ایروکوئی ها نیز تمام اعضا تیره ، در مراسم تشییع جنازه ، مزاداری میکنند ، قبر را میکنند ، مرثیه میخوانند ، و غیره .

۱۰- تیره ، يك شورا ، مجمع دموکراتیک تمام مردان و زنان بالغ عضو تیره ، دارد که همگی آرا مساوی دارند . این شورا ، ساچم ها و روسای جنگی ، وهم چنین سایر " نگاهدارندگان ایمان " را انتخاب و خلع میکند ، در مورد تساوان (ورجیلد)^۲ ، یا انتقام خونی برای اعضا مقتول تیره ، تصمیم گیری میکند . بیگانگان را بدرون تیره میپذیرد . خلاصه ، قدرت عالی در تیره است .

اینها قدرتهای يك تیره تیمیک سرخیوست است . " تمام اعضا يك تیره ایروکوئی شخصا آزاد بوده و میبایست از آزادی یکدیگر دفاع کنند ؛ آنها از نظر امتیازات و حقوق شخصی مساوی بودند ، ساچم و روسا هیچ نوع برتری نداشتند ؛ آنها [انجمن های] اخوت بودند که بوسیله علائق خویشاوندی بهم وابسته بودند . آزادی ، برابری ، برادری ، گرچه هیچگاه فرمول بندی نشده بود ، اصول اساسی تیره بود . تیره ، واحد يك سیستم اجتماعی بود که جامعه

سرخپوستان بر بنیاد آن سازمان یافته بود. این امر، آن احساس استقلال و وقار شخصی، صفات جهانشمول سرخپوستان را، توضیح میدهد.

سرخپوستان سراسر امریکای شمالی، هنگامیکه کشف شدند، بر مبنای حق مادری در تیره‌ها سازمان یافته بودند. فقط در چند قبیله، مانند داکوتاهای^۱، تیره‌ها بزوال گزاشیده بودند، در حالیکه در سایر قبائل، مانند اوجیب‌واها^۲ و اوماهاها^۳، آنها بر مبنای حق پدری سازمان یافته بودند.

در میان قبائل سرخپوست به‌شماره‌ای که بیش از پنج یا شش تیره داشتند، مشاهده میکنیم که سه، چهار یا تعداد بیشتری تیره در یک گروه خاص متحد شده‌اند، که مورگان — با ترجمه دقیق این واژه سرخپوستی به معادل یونانی آن — آنرا فراتری (برادری) میخواند. بدینطریق، سنگاها و فراتری دارند، که اولی تیره‌های یک تا چهار را در بر میگیرد، و دومی تیره‌های پنج تا هشت را. بررسی نزدیکتر نشان میدهد که این فراتری‌ها عمدتاً، نماینده آن تیره‌های اصلی هستند که قبیله در آغاز بآنها تقسیم شده بود؛ زیرا با ممنوعیت ازدواج در درون تیره، هر قبیله ضرورتاً باید حداقل شامل دو تیره میشد تا بتواند مستقلاً موجودیت داشته باشد. با بزرگ شدن قبیله، هر تیره مجدداً به دو یا تعداد بیشتری تیره تقسیم میشود، که هر یک از آنها اکنون بصورت یک تیره جداگانه ظاهر میشوند، در حالیکه تیره اصلی که تمام تیره‌های دختر را در بر میگیرد، بصورت یک فراتری در میآید. در میان سنگاها و غالب قبائل دیگر سرخپوست، تیره‌های یک فراتری، تیره‌های برادر هستند، در حالیکه آنهاستیکه در فراتری دیگر هستند تیره‌های پسر صومعه شده میشوند — اینها عنوانهایی هستند که همانطور که دیده‌ایم، یک اهمیت خیلی واقعی و پر معنی در سیستم همخونی امریکائی دارند. در حقیقت در ابتدا هیچ سنکائی نمیتوانست در درون فراتری اش ازدواج کند؛ اما این ممنوعیت

مدهاست که برافزاده، و فقط محدود به تیره است. سنگاها رسمی داشتند که بر مبنای آن، خربس و آهو، دو تیره اصلی بودند که تیره‌های دیگر از آنها بر خاسته بودند. هنگامیکه این چهار تیره کاملاً ریشه گرفت، بر حسب ضرورت تعدیل می یافت. برای اینکه توازن حفظ شود، گاهی کل تیره هائسی از فراتری‌های دیگر، به فراتری‌هایی که تیره‌های آنها از بین رفته بود، منتقل میشدند. این امر نشان میدهد که چرا ما، تیره‌هایی با یک نام واحد را در فراتری‌های قبائل مختلف می یابیم.

در میان ایروکوئی‌ها، طوکردهای فراتری قسماً اجتماعی و قسماً مذهبی هستند. ۱- در بازی باگویی، یک فراتری در مقابل فراتری دیگر قرار میگرفت؛ هر فراتری بهترین بازیکنان خود را بصدان میآورد و سایر اعضا، فراتری بصورت تماشاچی، بر حسب فراتری، در میآمدند، که روی پیروزی طرف‌های خود با یکدیگر شرط بندی میکردند. ۲- در شورای قبیله، ساچم‌ها و روسای جنگ هر فراتری، با هم جمع میشوند، و گروه در مقابل یکدیگر قرار میگیرند، و هر سخنگو، نمایندگان هر فراتری را بمشابه یک پیکر، مجزا، بمخاطب قرار میدهد. ۳- اگر در قبیله قتل واقع شده باشد، و مقتول و قاتل متعلق به یک فراتری واحد نباشند، تیره‌ها از آنها به تیره‌های برادر متصل میشود؛ اینها یک شورای فراتری تشکیل میدادند و فراتری دیگر را، بمشابه یک پیکر، مخاطب قرار میدادند و از آن میخواستند که شورائی برای اصلاح امر تشکیل دهد. در اینجا نیز فراتری بصورت تیره اصلی، و با چشم انداز پیروزی بیشتری از تیره‌های منفرد، نوزادانش، ظاهر میشود.

۴- هنگام مرگ افراد مهم، فراتری مقابل، ترتیب تشییع جنازه و مناسک دفن را میداد، در حالیکه فراتری شخص متوفی بمحتوان هزادار شرکت میکرد. اگر یک ساچم بمورد، فراتری مقابل، شورای فدرال ایروکوئی‌ها را از خالی شدن منصب مطلع میکرد. ۵- شورای فراتری مجدداً برای انتخاب یک ساچم تشکیل میشود. تأکید بوسیله تیره‌های برادر، یک امر مسلم بود، اما تیره‌های فراتری

دیگر ممکن بود مخالفت کنند. در چنین مواردی شورای فراتری مقابل تشکیل جلسه میداد و اگر مخالفت تأیید میشد، انتخابات باطل بود. ^{شته} ۶- درگذشته
ایروکوئی ها اسرار مذهبی خاص داشتند که سفیدپوستان آنها را گزهای طبی^۱ میخواندند. در میان سنکاها این مراسم بوسیله دو [انجمن] اخوت مذهبی، یکی برای هر فراتری، ترتیب داده میشد. با اجرای مناسک معینی برای ورود اعضا^۲ جدید. ۷- اگر همانطور که تقریباً مسلم است، چهار تبار (گروه های خویشاوندی) که چهار اقلیم تلاسکالارا در زمان فتح در تصرف داشتند، چهار فراتری بوده باشند، این امر ثابت میکند که فراتری ها، مانند هرود یونانیها و پیکرهای همخون مشابه در میان ژرمن ها، بشابه واحد های نظامی نیز عمل میکردند. این چهار تبار، هر یک بشابه یک گروه جنگی مجزا، با پرچم و یونیفرم خود و رهبر خود، به جنگ میرفتند.

همانطور که چندین تیره یک فراتری را تشکیل میدادند، همانطور نیز در شکل کلاسیک، چندین فراتری یک قبیله را تشکیل میدادند. در بسیاری موارد حلقه میانی- یعنی فراتری- در میان قبائل خیلی ضعیف شده، وجود نداشت. ویژگیهای مشخص قبائل سرخپوست در آمریکا کدامند؟

۱- داشتن سرزمینی برای خود و نامی برای خود. هر قبیله، علاوه بر منطقه اسکان بالفعل، دارای سرزمین وسیعی برای شکار و ماهیگیری بود. در ماوراء این سرزمین، یک حاشیه وسیع زمین قراز داشت که به سرزمین قبیله دیگر میرسید؛ حد این زمین بیطرف، در نقاطی که زبان دو قبیله بهم نزدیک بود، کوچک، و در غیر اینصورت بزرگ بود. جنگلهای مرزی ژرمن ها، زمینهای بایری کسه سوئی^۳ های قیصر در اطراف سرزمین خود ایجاد کردند، ایسار نولت^۳ (چارن و^۴، لیمس دانیکوس^۵ دانمارکی) بین دانمارکیها و ژرمن ها، جنگل ساکسونی^۶، و

1- Tlascalà 2- Suevi 3- Isarnholt

4- Jarnved 5- Limes Danicus 6- Saxon

برانی بر (جنگ دفاوی در زبان اسلاوی) - که براند تورک^۲ نام خود را از آن میگیرد - بین ژرن ها و اسلاوها ، چنین سرزمین های بیطرفی بودند. ظروثی که بدین طریق بوسیله مرزهایی که کاملاً خوب مشخص نشده بود محدود میگشت ، زمین مشترک قبیله بود که قبائل همسایه نیز آنرا بهمین صورت میشناختند ، و قبیله در مقابل هر نوع تخطی از آن دفاع میکرد . در غالب موارد ، نامشخصی مرزها فقط هنگامی باعث يك درد سر عملی میشد ، که جمعیت بسیار زیاد شده باشد . بنظر میرسد که نامهای قبیلهای ، بیشتر در اثر تصادف انتخاب شد باشند تا يك آگاهانسه . بعرو ایام غالباً اتفاق میافتاد که قبائل همسایه قبیله را بنا میخواندند بجز نامی که خود قبیله برخوردار بود ، مثل مورد ژرن ها [die Deutschen] ، که اولین اسم جامع تاریخی آنها] Germanen [- را سنتی ها بآنها دادند .

۲ - يك لهجه محلی خاص تنها برای يك قبیله . در حقیقت قبیله و لهجه محلی بطور عمده بیک حد وسعت دارند . در امریکا ، ایجاد قبائل و لهجهها محلی جدید ، از طریق تقسیم مجدد ، تا همین زمانهای اخیر وجود داشت ، و حتی امروزه نیز بسختی میتواند کاملاً قطع شده باشد . هنگامیکه دو قبیله ضعیف شده در يك قبیله ادغام میشوند ، بطور استثنائی دیده میشود که دو لهجه محلی خیلی نزدیک بهم در يك قبیله واحد تکلم میشود . تعداد متوسط جمعیت قبیله امریکائی کمتر از دوهزار نفر است . اما چروکی^۳ ها تقریباً ۲۶ هزار نفرند - که بزرگترین تعداد سرخپوستان ایالات متحده هستند که بیک زبان واحد تکلم میکنند .

۳ - حق برگماری ساچمها و روسای جنگی که توسط تیره ها انتخاب

شده اند ، و

۴ - حق عزل مجدد آنها . حتی بر خلاف میل تیره شان . از آنجا که

این ساچم ها و روسای جنگ ، اعضا^۴ شورای قبیله هستند ، این حق قبیله در

1- Branibor 2- Brandenburg 3- Cherokees

رابطه با آنها ، خود بخود واضح میشود . هر جا که کتفدراسیون قبائل بوجود آمده بود و تمام قبائل در يك شورای فدرال نمایندگی میشدند ، تمام حقوق فوق باین بیکر اخیر منتقل میشد .

۵ - تعاحب ایدمهای مذهبی (یا اساطیر) و مناسک عبادت مشترك .

* بر طبق نمونه بربرها ، سرخ پوستان امریکا مردمان مذهبی بودند . اساطیر آنها هنوز بهیچوجه نقادانه مورد بررسی قرار نگرفته است . آنها در همان زمان ، ایدمهای - انواع ارواح - مذهبی خود را بصورت شخص تجسم میکردند ، اما در مرحله پائینی بربریت که آنها در آن بسر میبردند ، هنوز نمایندگی شکل پذیر (پلاستیک) با اصطلاحات ها، وجود نداشت . این ، يك پرستش طبیعت و عنصر است که بسوی چند خدائی در حال تطور میباشد . قبائل مختلف ، جشن های منظم ، با شکل های مشخص عبادت بخصوص رقص و بازی داشتند . رقص ، بویژه يك قسمت اساسی تمام مراسم مذهبی بود ، و هر قبیله آنرا جداگانه انجام میداد .

۶ - يك شورای قبیله برای امور مشترك . این شامل تمام ساچم ها و روسا

جنگی هر قبیله نمایندگان واقعی قبیله ، زیرا همیشه قابل عزل بودند - میشد . شورا در حضور عام تشکیل جلسه میداد و اطراف آنها را سایر اعضاء قبیله میگرفتند ، که حق شرکت در بحث را داشتند و میتوانند مطمئن باشند که به عقاید آنها توجه خواهد شد . تصمیمات را شورا اتخاذ میکرد . طی القاعده هر فرد حاضر میتواند شورا را مخاطب قرار دهد ؛ حتی زنان میتوانند از طریق سخنگوئی که انتخاب میکردند ، نظریات خود را بیان دارند . در میان ایروکوئی ها تصمیمات نهائی باید به اتفاق آراء اتخاذ میشد . تصمیم های جماعت های مارك ژرمنی نیز چنین بود . بطور خاص تنظیم روابط با قبائل دیگر بمعده شورای قبیله بود . این شورا سفراش میفرستاد و می پذیرفت ، اعلام جنگ و صلح میکرد . هنگامی که جنگ آغاز میشد ، عمدتا بوسیله داوطلبان انجام میگرفت . طی الاصول هر قبیله با هر قبیله دیگری که بطور صریح قرار داصلاح را اعضاء نکرده بود ، در حال جنگ بسر میبرد . ماموریت های نظامی همیشه

چنین دشمنانی، عدت با هوسیله چند جنگجوی برجسته سازماندهی می‌شود. آنها رقص جنگ می‌کنند، هر کس که به رقص می‌پیوست قصد خود را برای شرکت در ماموریت اعلام کرده بود. فوراً واحدی تشکیل شده و بحرکت درمی‌آمد. هنگامی که سرزمین قبیله مورد تجاوز واقع می‌شد، دفاع از آن نیز به همین وضع عدت با هوسیله داوطلبان انجام می‌گرفت. اعزام و بازگشت این واحدها همیشه فرصتی بود برای جشن های عمومی. برای چنین ماموریت هائی تصویب شورای قبیله ضروری نبود. نه تصویب آن طلب می‌گردد، و نه داده می‌شود. آنها دقیقاً مانند ماموریت های خصوصی جنگی ملازمین ژرمن بودند که تاسیتوس شرح آنها را داده است، با این تفاوت که در میان ژرمن ها هیأت ملازمین يك خصلت دائمی تر پیدا کرده، و شامل يك هسته قوی بود که در زمان صلح سازمان داده می‌شد، و به هنگام جنگ، باقی داوطلبان در حول آن جمع می‌شدند. چنین واحدها نظامی بندرت از نظر تعداد افراد زیاد بودند. بهترین ماموریت های سرخ بوستان — حتی آنهایی که در مناطق بزرگ انجام می‌شدند — توسط تعداد ناچیزی نیروی جنگنده انجام می‌گرفت. هنگامی که چندین ملازمینی برای يك درگیری مهم جمع می‌شدند، هر گروه فقط از رهبر خودش اطاعت می‌کرد. وحدت طرح مبارزه، کمابیش توسط شورائی از این رهبران تامین می‌شد. این شیوه جنگی بود که بنا بر توصیف آمیانوس مارسلینوس، آلمان ها^۱ در این طیار در قرن چهارم بکار می‌بستند.

۷ — در بعضی قبائل يك رئیس اصلی^۳ وجود دارد که معیناً قدرتش خیلی کم است. او یکی از ساچم هاست که در مواردی که تصمیم گیری سریع لازم است تدابیر موقتی اتخاذ میکند تا اینکه شورا بتواند تشکیل شود و تصمیم نهائی بگیرد. این يك تلاش اولیه ضعیف، اما — همانطوری که تکامل

I- Ammianus Marcellinus 2- Alamanni of the Upper Rhine

3-Oberhäuptling

بعدی نشان داد - صوما بی ثمر، برای بوجود آوردن يك مقام رسمی، با قدر
اجرائی است؛ در عمل، همانطور که خواهیم دید، این عالیترین فرمانده
نظامی^۱ بود که در غالب موارد - اگر نگوئیم همیشه - به چنین مقام رسمی
دست می یافت .

ای
اکثریت عظیم سرخ پوستان امریکا هرگز فراسوی این مرحله از ادغام قبیله
نرفتند . قبایلشان کم تعداد ، مجزا از هم بوسیله مناطق وسیع مرزی ، ضعیف
شده بر اثر جنگهای دائمی بود . سرزمین فوق العاده وسیع - با مرد می اندک -
را در بر میگرفتند . اتحاد هائی که بخاطر حالت فوق العاده ، در اینجا و آنجا ،
بین قبائل خویشاوند بوجود می آمد ، با از بین رفتن خطرات ، دوباره از بین
میرفت . ولی در بعضی نواحی ، قبائلی که در اصل خویشاوند بوده و سپس
از هم جدا شده بودند ، در کنفدراسیون های پایدار دوباره متحد میشدند ،
و بدین طریق اولین گام را برای تشکیل ملت ها بر می داشتند . در ایالات متحده
بیشرفتمتین نوع چنین کنفدراسیون هائی را در میان ایروکوئی ها مشاهده
میکیم . آنها با مهاجرت از موطن اصلی خود در غرب میسیسیپی - که
احتمالا در آنجا شاخه ای از خانواده بزرگ داکوتا را تشکیل میدادند - پس
از سرگردانی ممتد ، در جایی که امروز ایالت نیویورک نامیده میشود ، مقیم
شدند . آنها به پنج قبیله تقسیم شدند : سنهکاها ، کایوگاها ، اونون داکاها ،
اونی دها و موهاوک ها^۲ . آنها از طریق صید ماهی ، شکار ، و محصولات یسک
نوع بستان کاری بدوی ، در دهکده هائی که قالبها حصارى بدو آن ها بود ،
زندگی خود را میگذراندند . آنها که تعدادشان هیچگاه از ۲۰۰۰ نفر
تجاوز نمیکرد ، تعدادی تیره داشتند که در هر پنج قبیله مشترك بودند ؛
بلهجه های نزدیک بهم از يك زبان واحد تکلم میکردند ، و يك قطعه زمين

1-Oberster Heerführer

2-Senecas, Cayugas, Onondagas, Oneidas, Mohawks

یکپارچه را ، که بین پنج قبیله تقسیم شده بود ، اشغال مینمودند . چون این طعمو جدیداً فتح شده بود ، همکاری عادتى بین این قبایل — طیه کسانی که خود جانشین آنها شده بودند — امری طبیعی بود . حد اکثر ، در ابتدای قرن پانزدهم ، این تبدیل شد به يك " اتحادیه دائمی " منظم ، کنفدراسیونی ، که با آگاهی از قدرت جدیدش — فورا خصلتی تجاوزکارانه پیدا کرد . و در اوج قدرتش — حدود سال ۱۶۲۵ — مناطق وسیعی از سر — زمین های مجاور را فتح کرد ، بعضی از ساکنین را اخراج و بقیه را مجبور به دادن خراج نمود . کنفدراسیون ایروکوئی ، پیشرفتهترین سازمان اجتماعی بود که سرخ پوستانی که هنوز در مرحله پائینی بربریت بودند (یعنی — به استثنای مکزیکی ها ، نیومکزیکی ها و پرونی ها) بآن دست یافتند . ویژگی ها اساسی کنفدراسیون بقرار زیر بودند :

۱ — اتحاد دائمی پنج قبیله همخون برهنای تساوی کامل و استقلال در تمام امور داخلی قبیله . این مناسبت خونی پایه حقیقی کنفدراسیون را می — ساخت . سه قبیله از پنج قبیله ، قبیله پدر نامیده میشدند . و برادر یکدیگر بودند ؛ دو قبیله دیگر قبیله پسر نام گرفتند و بهمین طریق برادر یکدیگر بودند . سه تیره — قدیمیترین تیرهها — هنوز در تمام پنج قبیله نماینده های زنده داشتند ، در حالیکه سه تیره دیگر فقط در سه قبیله نماینده داشتند . اعضا هر يك از این تیرهها ، در تمام پنج قبیله ، برادر بودند . زبان مشترك — صرفا با تفاوت های لهجهای — بیانگر و اثبات کننده اصل و نسب مشترك بود .

۲ — ارگان کنفدراسیون يك شورای فدرال بود مرکب از پنجاه ساچم ، که همه مقام و شخصیت مساوی داشتند ؛ این شورا ، در مورد تمام امور مربوط به کنفدراسیون . نظر نهائی میداد .

۳ — در هنگام بنیان کنفدراسیون ، این پنجاه ساچم ، بعنوان حامین مناصب جدید — که بطور خاص برای اهداف کنفدراسیون تشکیل شده بود —

بین قبایل و تیره ها توزیع شدند. هرگاه جاهای خالی بوجود می آمد، افراد^ی توسط تیره مربوطه دوباره انتخاب میشدند و همیشه فقط توسط همان تیره قابل عزل بودند؛ ولی حق گذاشتن آنها در مناصب مربوطه، بمعهده شورای فدرال بود.

۴ - این ساچم های فدرال^۱، در قبائل مربوطه خود نیز ساچم بودند و هر کدام در شورای قبیله يك کرسی و يك رای داشتند.

۵ - کلیه تصمیمات شورای فدرال، باید باتفاق آراء^۱ اخذ میشد.

۶ - رای گیری برصنای قبیله ای انجام میشد، بنا بر این هر قبیله و تمام اعضا^۱ شورا در هر قبیله بایستی توافق میکردند تا اینکه تصمیم لازم الاجرائی اتخاذ شود.

۷ - هر يك از پنج شورای قبیله ای میتوانست جلسه شورای فدرال را تشکیل دهد ولی شورای اخیرالذکر نمیتوانست راساً تشکیل جلسه دهد.

۸ - جلسات آن در حضور عموم مردم تشکیل میشد: هر فرد ایروکوئسی حق صحبت داشت؛ ولی فقط شورا حق تصمیم گیری داشت.

۹ - کسی در راس کنفدراسیون نبود، رئیس رسمی، و یا قوه مجریه وجود نداشت.

۱۰ - ولی کنفدراسیون دو رئیس عالی جنگی داشت که اعتبار و قدرت مساوی داشتند ([نظیر] دو "پادشاه" اسپارت ها، دو کنسول رومی ها). این کل ساختمان اجتماعی بود که ایروکوئسی ها چهارصد سال تحت آن میزیستند و هنوز هم زندگی میکنند. من این شرح مورگان را با ذکر پاره ای از جزئیات نقل کردم زیرا این بما فرصت میدهد که سازمان جامعه ای که هنوز دولت نمی شناسد را مورد مطالعه قرار دهیم. دولت متضمن يك قدرت عمومی خاص - جدا از تمامیت آنهاست که آنها را تشکیل میدهد - می باشد؛ و

۱) ساچم فدرال را شاید بتوان معادل ایلخان دانست، همانطور که ساچم میتوان "خان" زمان صلح، خواند.

مورر با غریزهٔ حقیقی، ساخت [اساسنامه] مارک ژرمن را فی حد ذاته يك نهاد صرفاً اجتماعی میدانند که بطور اساسی با دولت متفاوت است، گرچه بعدها بصورت پایه آن [دولت] درآمد. بنا بر این مورر در تمام نوشته‌هایش پیدایش تدریجی قدرت عمومی را از، و در کنار، ساخت مارک‌ها، دهکده‌ها، املاک اربابی و شهرها، بررسی میکند. سرخ‌پوستان آمریکای شمالی نشان میدهند که چگونه يك قبیله در اصل متحد، بتدریج در سطح يك قاره عظیم پراکنده شد؛ چگونه قبیله‌ها از طریق تقسیم، خلق‌ها، مجموعه‌های قبائل، را تشکیل دادند؛ چگونه زبان‌ها تغییر کردند، تا جایی که نه تنها بطور متقابل غیر قابل فهم شدند، بلکه تقریباً هر نشانه‌ای از یگانگی اولیه در آنها ناپدید گردید؛ و چگونه در عین حال هر يك از تیره‌ها در داخل قبائل، بسه تیره‌های متحد تبدیل شدند؛ چگونه تیره‌های مادری قدیمی بصورت فراتری‌آرامه یافت، و اسامی این قدیمیترین تیره‌ها هنوز در میان از هم جداترین و از هم دور افتادترین قبائل یکسان مانده است — گرگ و خرس، اسامی تیره‌ای، هنوز در میان اکثریت قبائل سرخ پوست وجود دارند. بطور کلی، ساختی که در بالا توصیف شد در مورد همه آنها صادق است — بجز اینکه بسیاری از آنها به حد يك کف در آسیون قبائل خویشاوند نرسیدند. ولی ما همچنین مشاهده میکنیم هنگامی که تیره بعنوان يك واحد اجتماعی معین بود، کل سیستم تیره‌ها، فراتری‌ها و قبیله، تقریباً بصورت يك ضرورت الزام‌آور از این واحد تکامل می‌یافت — زیرا که این يك امر طبیعی بود. این هر سه، گروه‌هایی هستند با درجات مختلف همخونی؛ هر يك فی نفسه کامل و گرداننده امور خود، ولی هر يك در عین حال مکمل دیگران. و میدان

Meurer -- ۱

Phratry — ۲ (اخوت) که شرح آن در گذشته آمد را، از بعضی لحاظ و در پاره‌ای از موارد میتوان طایفه نامید (و در این حال نباید با clan اشتباه شود).

امور مربوط به آنها، شامل تمامیت امور عمومی بربرهای مرحله پائینی بود. بنا بر این هر جا که تیره را بصورت واحد اجتماعی يك خلق كشف می کنیم، باید بدنبال يك سازماندهی قبیله، مشابه آنچه که در فوق آمد، بگردیم؛ و هرچساکه منابع کافی در دست داشته باشیم — فی المثل در مورد یونانی ها و رومی ها — ما نه تنها این سازماندهی را می یابیم، بلکه حتی قانع میشویم که در آنجا هم که منابع کافی در اختیار نداریم، مقایسه با ساخت اجتماعی امریکائی، ما را برای رهائی از دشوارترین تردیدها و معماها یاری خواهد داد.

و این ساخت تیره ای، با تمام سادگی کودکانه خویش، چه شگرف است! همه امور — بدون سرپازها، ژاندارنها یا پلیس، بخواهی میچرخد؛ بدون نجبا، پادشاهان، حکام، والی ها یا قاضی ها؛ بدون زندان ها؛ بدون محاکمات. تمام دعواها و مشاجرات بوسیله همه کسانی که به آنها مربوط است — تیره یا قبیله، یا هر تیره در میان خود — حل میشوند. انتقام خونی فقط بصورت یکی از موازین افراطی یا بینهایت نادر وجود دارد — که مجازات اعدامها، صرفا نوع تمدن وار این انتقام خونی است با تمام محاسن و معایب تمدن. گرچه در مقام مقایسه با امروز، امور خیلی بیشتری بطور اشتراکی انجام میگیرند — خانه بصورت اشتراکی و کمونیست وار توسط تعدادی خانوار اداره میشود. زمین ملك قبیله است، فقط باغهای کوچک بطور موقت در اختیار خانوارها گذاشته میشوند — معینا حتی يك نره از دستگاه اداری و وسیع و پیچیده ما ضرورت پیدا نمیکند. طرفین يك قضیه در مورد آن تصمیم میگیرند، و در بیشتر موارد، رسوم دیرپای کهنسال همه چیز را تنظیم کرده است. فقیر و محتاج نمیتواند وجود داشته باشد — خانوار کمونیستی و تیره بوظائف خود در قبال پیران، بیماران و معلولین جنگ عمل میکنند. همه آزاد و برابر هستند — منجمله زنان. هنوز جایی نه برای برده ها وجود دارد، و نه طی القاعده برای انقیاد قبائل بیگانه. هنگامی که ایروکوئی ها در حوالی سال ۱۶۵۱، اری ها و "طل بیطرف" را فتح کردند، از آنها دعوت

نمودند که بعنوان اعضاء مساوی [الحقوق] به کتفد راسیون بپیوندند؛ فقط هنگامیکه مغلوبین از قبول این امر امتناع ورزیدند، از سر زمین خود رانده شدند. و این جامعه، چه مردان و زنانی را تحویل داده است! این امر را از احساس تحسین همه سفید پوستانی که با سرخ پوستان فاسد نشده در تماس بودند، می توان مشاهده کرد. تحسین از وقار و عزت نفس، صداقت و رک گوئی، خصال برجسته و شهامت این بربرها:

ما در همین اواخر، شواهدی از این شهامت را در افریقا دیدیم. زولو کافیرها چند سال پیش مانند نهپانها در چند ماه قبل - دو قبله‌ای که نهادهای تیره‌ای قبائل راهنوز حفظ کرده‌اند - چنان کاری کردند که هیچ ارتش اروپائی را یارای آن نیست. آنها در حالیکه تنها به تیزه و سنان مسلح بودند و سلاح گرم در اختیار نداشتند، در زیر رگبار گلوله تفنگها، تا حد رسیدن به سر تیزه‌های پیاده نظام انگلیس - که بهترین جنگنده‌های جنگ از نزدیک در جهان شناخته شده‌اند - پیش رفتند، آنها را دچار آشوب کرده و بارها شکست دادند؛ و این طیرغم نا برابری سه‌گین سلاح‌ها، و طیرغم این واقعیت بود که آنها از خدمت نظامی بی اطلاع بوده و نمیدانند که تمرین نظامی چیست. ظرفیت و پایداری آنها از اینجا ثابت میشود که انگلیسی‌ها شکایت میکنند که کافیر از اسب سریعتر می‌دود و ظرفیت و چهار ساعت فاصله‌ای طولانی‌تر را طی میکند. بقول یک نقاش انگلیسی، کوچکترین عضلات آنها، سخت و کشیده مانند زه بیرون میزند.

بشریت و جامعه انسانی، قبل از آنکه تقسیمات طبقاتی بوجود آید، چنین بود. و اگر ما شرایط آنها را با اکثریت عظیم خلقهای تمدن امروز

از صفحه قبل: Eries-1 ۲- چون در جنگ ایروکوئیاها و هورونها بیطرف نبودند.

۳- اشاره به جنگ انگلیسی‌ها علیه Zulu Kafirs ها در سال

۱۸۷۹ و علیه Nubians در سال ۱۸۸۳ است.

مقایسه کنیم ، شکافی عظیم بین پرولتر و دهقان خرده پای امروزی ، و عضو آزاد يك تیره کهن مشاهده می نمائیم .

این يك طرف قضیه است . ولی فراموش نکنیم که این سازماندهی محکومه ناپودی بود . این سازماندهی ، هیچگاه به فراسوی قبیله تکامل نیافت ؛ همانطور که بعداً خواهیم دید . و همانطور که تلاشهای اپروکوئی ها برای انقیاد دیگران نشان داده است . کنفدراسیون قبائل ، خود نشانه انحطاط آن بود . چیزی که خارج از قبیله بود ، خارج از قانون بود . جائیکه قرار داد صلح بهر راحت وجود نداشت ، جنگ بین قبیلهای با قبیله دیگر در ^{میر} میگردید . با قسوتی که مشخص کننده انسان از همه حیوانات دیگر است . و فقط بعد ها ، بنا بر محاسبه سود و زیان فرو می نشست . همانطور که در مورد امریکا دیده ایم ، ساخت تیره ای در شکوفائی کامل ، متضمن يك شکل پهنیهای عقب .

افتاده تولید بود ، یعنی يك جمعیت فوق العاده کم ، پراکنده در يك سرزمین وسیع ؛ و بنا بر این ظبه کامل طبیعت خارجی بر انسان ، که برای او بیگانه ، مخالف و غیر قابل فهم بود ، ظبه ای که در تصورات مذهبی کودکان او منعکس میشد . قبیله ، مرز انسان . در رابطه با خودش و نیز در رابطه با بیگانگان . بود : قبیله ، تیره و نهادهای آنها ، مقدس و تخطی ناپذیر بودند . يك قدرت عالیه ، که بوسیله طبیعت نهاده شده . و فرد در احساس ، پندار و کردار خود ، مطلقاً تابع آن بود . گرچه خلق های این عصر ممکن است شگفت انگیز بنمایند ، آنها بهیچ وجه تمایز نیافته بودند . همانطوری که مارکس میگوید ، آنها هنوز به بند ناف جماعت بدوی متصل اند . قدرت این جماعت های بدوی بایستی شکسته میشد و شکسته شد . ولی این شکسته شدن تحت تاثیر چیزهایی بود که از ابتدا بصورت انحطاط ، بصورت سقوط از عظمت اخلاقی ساده جامعه تیره ای کهن ، بنظر میرسند . پست ترین تمایلات . حرص فرومایه ، هوسبازی حیوان وار ، آزمندی دون صفتانه غارت خود خواهانه منابع عمومی . جامعه متعفن جدید ، جامعه طبقاتی

را افتتاح میکنند؛ شنیع‌ترین وسیله‌ها - دزدی، تجاوز، فریب و خیانت -
جامعه تیره‌ای بی طبقه کهن را بی پایه کرده و سرنگون میکنند. و جامعه نو،
در تمام طول هستی ۲۵۰۰ ساله‌اش، هرگز جز تکامل یک‌الویت کوه‌ها
بحساب‌ستم و استثمار یک اکثریت بزرگ، چیز دیگری نبوده است؛
و امروز، بیش از همیشه چنین است.

فصل چهارم

تیره یونانی

یونانی‌ها مانند پلاس‌جین‌ها و خلق‌های دیگری که از يك منشا قبیله‌ای واحد بودند، از عصرهای ماقبل تاریخ در همان سلسله‌های ارگانیک-شکل بودند که امریکائی‌ها: تیره، فراتری، قبیله، کنفدراسیون قبائل فراتری ممکن است - مانند مورد در میان‌ها - وجود نداشته باشد؛ کنفدراسیون قبائل ممکن است در همه موارد کاملا تکامل نیافته باشد؛ ولسی تیره در همه جا به‌شابه واحد بود. در زمانی که یونانیان وارد تاریخ شدند، آنها در آستانه تمدن بودند. تقریباً دو دوره بزرگ کامل تکامل بیسیون یونانی‌ها و قبائل امریکائی فوق‌الذکر وجود دارد، که معرف پیشی داشتن یونانی‌های عصر نیم خدایان نسبت به ایروکوئی‌هاست. باین دلیل تیره یونانی دیگر خصلت باستانی تیره ایروکوئی را نداشت؛ جایای ازدواج گروهی بنحو قابل توجهی محو میشد. حق مادری جای خود را به حق پدری داده بود؛ از اینرو، ثروت خصوصی فزون یابنده، اولین شکاف را در ساخت تیره‌ای بوجود آورد. شکاف دوم، طبعمایس از شکاف اول بوجود آمد؛ پس از برقراری حق پدری، ثروت يك وارث مونث متعول، در اثر ازدواج، به شوهرش تعلق میگرفت، یعنی به يك تیره دیگر؛ و بدین ترتیب، بنیاد کل قانون تیره‌ای در هم شکسته میشد، و در يك چنین مواردی، دختر نه تنها اجازه ازدواج در درون تیره را پیدا میکرد، بلکه مجبور به آن بود، تا بدین ترتیب، تیره‌اش بتواند ثروت را حفظ کند.

بنا بر کتاب تاریخ یونان نوشته گروت^۳، تیره آنتی، بهم پیوستگی خود را

1-Pelasgians 2- Dorians

3- History of Greece, Grote

بوسیله نهاد های زیر محفوظ نگاه داشته بود :

۱ - جشن های مذهبی مشترك، و امتیاز انحصاری عبادت و پرستش يك خداى معين، كه متصوراً جد اولیه تیره بود، و با يك لقب خاص در این ظرفیت مشخص میشد .

۲ - گورستان مشترك . (به اولولیدس اثر دیموستنس مراجعه شود) .

۳ - حق وراثت متقابل .

۴ - التزام متقابل به تعاون، دفاع و محافظت در مقابل زور .

۵ - حق و التزام متقابل به ازدواج در درون تیره در مواردی معين،

بخصوص برای دختران یتیم و ورثه مونث .

۶ - داشتن - لا اقل در بعضی موارد - مایطك اشتراکی، و يك آرکون^۲

(قاضی)، و يك خزانه دار مخصوص بخود .

فراتری که چندین تیره را بهم می پیوست، کمتر از این بهم نزدیک بود،

ولی در اینجا نیز حقوق و تکالیف متقابلی می یابیم که خصلتا به این شبیه

هستند، بخصوص در زمینه اشتراك در مناسك مذهبی خاص و حق داد خواهی

اگر یکی از اعضاء فراتری کشته شود . همینطور تمام فراتری های يك قبیله بطور

ادواری، مراسم مقدس مشترك معینی تحت ریاست يك قاضی که فیلپازیلئوس^۳

(قاضی قبیله ای) نام داشت و از میان نجبا (اویاتریدها) انتخاب میشد ،

انجام میدادند .

این است آنچه گروت میگوید - و مارکس اضافه میکند : " در تیره یونانی،

وحشی (فی المثل ایروکوئی)، بوضوح نمایان است^۴ . و هر چه بررسی خود را

وسیعتر کنیم، بیشتر به چنین تشخیصی میرسیم .

1-Eubulides, Demosthenes 2-Archon 3- Phylobasileus

4- Eupatrides

۲- حاکم عرشد عالیترین قاضی

۵ - آرشیو، صفحه ۱۳۴

در واقع تیره یونانی دارای مشخصات زیر نیز میباشد :

۷ - اصل و نسب بر مبنای حق پدری .

۸ - ممنوعیت ازدواج در درون تیره بجز در مورد ورثه مونث . این استثنا^۱

و فرموله شدن آن بصورت يك دستور حقوقی ، اعتبار قانون قدیمی را بوضوح ثابت میکند . این همچنین از قانون مورد پذیرش جهانشمول ، مبنی بر اینکه يك زن بدنال ازدواج ، از مناسك مذهبی تیره خود چشم می پوشد و مناسك مذهبی شوهرش را - که او در فراتری اشوارد شده - کسب میکند ، معلوم میشود . این ، و نیز يك قطعه مشهور در دیکائه آرکوس^۱ ، ثابت میکنند که ازدواج در خارج از تیره قاعده بود . بگر^۲ در چاریکلز^۳ مستقیماً اظهار میدارد که هیچ زن و مردی مجاز نبودند که در تیره خود ازدواج کنند .

۹ - حق پذیرش در تیره ؛ این امر ، توسط پذیرش بد اخل خانواده انجام میگرفت - ولی با تشریفات عمومی ، و فقط در موارد استثنائی .

۱۰ - حق انتخاب و عزل رؤسا . ما میدانیم که هر تیره آرکون^۱ خود ش را داشت ؛ ولی در هیچ جا تصریح نشده است که این منصب ، در خانواده ها^۲ معینی ارشی بوده است . تا پایان دوره بربریت ، احتمالات همیشه طیه ارشی بودن اکید است ، چون این امر کلاً با شرایطی که غنی و فقیر در آن از حقوق کاملاً مساوی در تیره برخوردار بودند ، ناسازگار است .

نه تنها گروت ، بلکه نیه بوهر^۴ ، مومسن^۵ و تمام مورخین عهد باستان کلاسیک نیز نتوانستند مسئله تیره را حل کنند . گرچه آنها بدرستی بسیاری از ویژگی ها^۱ مشخصه آنها مورد توجه قرار دادند ، ولی همیشه آنها بصورت يك گروه از خانواده ها تصور میکردند ، و [با اینکار] فهم ماهیت و منشاء تیره را برای خود غیر ممکن میساختند . تحت سازمان تیره ای ، خانواده هیچگاه يك

I-Dicaearchus 2- Becker 3-Charicles 4-Niebuhr

5- Mommsen

واحد از سازمان نبود، و نمیتوانست باشد، زیرا مرد و زن الزاماً به دو تیره متفاوت تعلق داشتند. تیره کلا متعلق به فراتری بود، فراتری به قبیله؛ ولی خانواده نیمی متعلق به تیره شوهر، و نیمی متعلق به تیره زن بود. دولت نیز خانواده را در قانون عمومی [برسمیت] نمی شناسد — تا هم امروز خانواده فقط در قانون مدنی وجود دارد. معیناً تمام تاریخ مکتوب تا کنون از این فرض مهمل — که در قرن هجدهم بصورت امری غیر قابل عدول شد — حرکت میکند و آن اینکه، خانواده انفرادی بگماهمسری — نهادی گسسته چندان قدیمتر از تمدن نیست — هسته ایست که جامعه و دولت بتدریج بدور آن تبلور یافتند.

مارکس اضافه میکند "آقای گروت هم لطفاً توجه میفرمایند که گرچه یونانی ها تیره های خود را از اساطیر مشتق میکنند، این تیره ها قدیمتر از اساطیر — با خدایان و نیمه خدایانی که آنها خود آفریده بودند — میباشند."

مورگان ترجیح میدهد از گروت بماند یک شاهد معتبر و کاملاً مطمئن نقل قول کند. بعلاوه گروت اظهار میدارد که هر تیره آتنی نامی داشت که از جد متصور او گرفته شده بود؛ قبل از زمان سولون بعنوان یک قاعده عمومی، و بعد از آن، اگر مردی بدون وصیت میرد، هم تیره ای های او (زنت) مایطکش را به ارث میبردند؛ اگر مردی کشته میشد، اول بستگان، بعد هم تیره ای ها، و آخرالامر هم فراتری های او، حق و وظیفه داشتند که قاتل را به دادگاهها بکشانند: "همه آنچه ای که ما از کهن ترین قوانین آتنی میدانیم بر مبنای تقسیمات تیره ای و فراتری بنا شده است."

نسب تیره ها از اسلاف مشترك، بقول مارکس برای "فیلیستین های فضل فروش" معمای عذاب آوری بوده است. طبیعتاً از آنجا که آنها ادعا میکنند

I- Solon 2- Gennétes 2-Grote, 1869; III, 60

3-Phratros

این اجداد صرفاً افسانه‌ای هستند، هنگامی که میخواهند شرح بدهند که چگونه تیره‌ها از خانواده‌های مجزای مشخص بدو کاملاً غیر وابسته بوجود آمده‌اند، سردرگم میشوند؛ معیناً - اگر تنها بخاطر این هم شده باشد که وجود تیره‌ها را توضیح دهند - باید این کار را بنحوی انجام دهند. بدین طریق آنها در گردابی از کلمات میچرخند و از حد این عارت پیشتر نمیروند: تیره شناسی حقیقتاً افسانه‌ای بیش نیست، ولی تیره يك واقعیت است. و بالاخره گروت میگوید - عارات داخل گروه‌ها از مارکس است - : "ما حرف این تیره شناسی را می شنویم ولی، بندرت، زیرا فقط در موارد ((تیره‌های)) ممتاز و محترم در معرض عموم قرار میگیرد. ولی تیره‌های پستتر نیز، همانند تیره‌های معروف، مناسب مشترك داشتند [عجیب است، آقای گروت!] و جد فوق بشری و تیره شناسی مشترك [چقدر عجیب است، آقای گروت]، این تیره‌های پست تر!]: طرح و پایه تصویری [آقای عزیز من! تصویری نه، بلکه جسمانی! Germanice fleischlich] در همه تیره‌ها یکی بود."

فارکس جواب مورگان را باین صورت خلاصه میکند: "سیستم همخوانی منطبق بر این تیره، در شکل اصلیش - که یوفانیها مانند فناپذیرهای دیگر، زمانی صاحب آن بودند - شناخت مناسب متقابل تمام اعضا تیره را حفظ میکرد. آنها این فاکت با اهمیت تعیین کننده برای خودشان را در عمل از اوان کودکی یاد میگرفتند. با فرا رسیدن خانواده یکتاهم سری، این امر به فراموشی سپرده شد. نام تیره‌ای، يك تیره شناسی بوجود می‌آورد، که در مقایسه با آن، تیره شناسی خانواده یکتاهم سری غیر مهم جلوه می‌نمود. این نام برای حاملین آن، جد و آباء مشترك آنها را گواهی میداد. ولی تیره شناسی تیره، آنقدر به عقب باز میگشت که اعضا آن دیگر نمیتوانستند

خویشاوندی واقعی متقابل خود را اثبات نمایند، بجز در مورد تعداد معدودی از اجداد مشترك اخیر. نام، نفی نفسه دلیل وجود جد و آباء مشترك، و اثبات قطعی آن — بود، بجز در موارد فرزند خواندگی. از جانب دیگر نفی بالفعل هر نوع خویشاوندی بین اعضاء تیره، به سبب گروت و نیه بوهر — که تیره را به چیزی مطلقا توهمی، مخلوق پندار تبدیل کرده اند — چیزی است سزاوار دانشمندان " ایدآل ها "، یعنی گرم کتابها^۱ گوشه نشین. از آنجا که تداوم نسل ها — بخصوص با پیدایش یکتا همسری — بدور دست رانده میشود، و واقعیت گذشته، در پندارهای اساطیری انعکاس می یابد، بنا بر این فیلیستین های نیکدل از آن نتیجه گرفتند — و همچنان نتیجه میگیرند — که تیره شناسی پندار آلود، تیره های واقعی را بوجود آورده است!^۱

فراتری — مانند مورد امریکائیان — يك تیره مادری بود که به چند تیره دختری تقسیم شده بود، و در عین حال موجد اتحاد آنها بود، و غالباً همه آنها را به يك جد مشترك میرساند. بدین طریق، بنا به نظر گروت تمام اعضاء هم عصر فراتری هکاتائوس^۲ يك خدای مشترك بشابه جد شانزد همشان داشتند. " از این رو، تمام تیره های این فراتری بمعنای واقع کلمه تیره های برادر بودند. هومر از فراتری بعنوان يك واحد نظامی یاد میکند. در آن گفته مشهور که نستور^۳ به آگام نون چنین اندرز میدهد که: نیروها را از قبائل فراتری ها چنان نظم ده که فراتری از فراتری حمایت کند و قبیله از قبیله. فراتری همچنین حق و وظیفه دارد که قاتل يك عضو فراتری را پیگرد کند، و این نشان میدهد که در اعصار پیشین، حق انتقام خونی وجود داشته است. بعلاوه فراتری اماکن مقدس و اعیان مشترك داشته است؛ زیرا

2-Hekataeus 3-Nestor

۱ — آرشيو، صفحات ۱۳۹ — ۱۳۸

تکامل کل اساطیر یونانی از کیش طبیعت آریائی کهن ، اساساً مشروط به تیره‌ها و فراتری‌ها بود و در درون آنها انجام گرفت . فراتری همچنین يك رئیس داشت (فراتری آرکوس)^۱ ، و بعقیده کولانگس^۲ ، مجالس عمومی — که تصمیم‌های لازم الاجرا میگرفت — و يك دادگاه و يك دستگاه اداره کننده^۳ داشت . حتی دولت دوران بعدی ، با وجود آنکه تیره را در نظر نمیگرفت ، معیناً برای فراتری عملکردهای عمومی معینی قائل بود .

تعدادی از فراتری‌های خویشاوند يك قبیله را میساختند . در آتییکا چهار قبیله وجود داشت که هر يك سه فراتری داشتند و هر فراتری شامل سی تیره بود . این تقسیم قرینه‌وار گروه‌ها ، متضمن دخالت آگاهانه و برنامه‌دار در نظم چیزهایی است که بطور خود بخودی شکل گرفته اند . از اینکه این امر چگونه ، چه وقت و بجهت انجام یافت تاریخ یونان چیزی فاش نمیکند ، زیرا یونانی‌ها خود (تنها) خاطراتی را حفظ کرده‌اند که فراتر از عصر نیم خدایان نمی‌رود .

تفاوت لهجه یونانیان که در يك سر زمین نسبتاً کوچک متراکم بودند ، کمتر از آنهایی که در جنگل‌های وسیع آمریکا تکامل یافتند ، بچشم میخورد . معیناً حتی در اینجا نیز فقط قبائلی که لهجه ساده واحد دارند را ، در يك مجموعه بزرگتر ، متحد می‌یابیم ؛ و حتی آتیکی کوچک نیز لهجه خاص خودش را داشت — که بعدها زبان غالب در نثر یونانی شد .

در حماسه‌های هومری ، معمولاً قبائل یونان را بصورت متحد شده در خلق‌های کوچک می‌بینیم ، ولی در درون آنها تیره‌ها ، فراتری‌ها و قبائل هنوز استقلال کامل خود را حفظ کرده‌اند . آنها در همان زمان ، در شهر

I- Phratriarchos 2- Coulanges

۳ — در مقابل Administration دستگاه اداره کننده گذاشتیم — بسا توجه به مرحله تاریخی مورد بحث — تا با دستگاه اداری بمعنای امروز کلمه اشتباه نشود .

های حصاردار زندگی میکردند . میزان جمعیت، با رشد گله‌ها ، کشاورزی در مزرعه و آغاز صنعت دستی، افزایش می یافت . همراه با این ، اختلاف ثروت بالا گرفت و باعث پیدایش يك عنصر اشرافیت در بطن د مکراسی بطور طبیعی رشد یافته قدیمی شد . خلق‌های کوچک مختلف ، برای تصاحب بهترین زمین و نیز برای غارت ، در جنگ دائمی با یکدیگر بسر میبردند . به بردگی گرفتن اسرای جنگی ، در همین زمان ، نهادی شناخته شده بود .
ساخت این قبائل و خلق‌های کوچک بطریق زیر بود :

۱ - مرجع قدرت دائمی ، شورا (بوله^۱) بود ، که با احتمال زیاد در ابتدا از روسای تیره‌ها تشکیل میشد ، ولی بعدها - هنگامی که تعداد اینها خیلی زیاد شد - انتخابی شدند که این خود فرصت تکامل و تقویت عنصر اشرافیت را بوجود آورد . دیونی سیوس^۲ بطور قطعی از شورای عصر نیم خدایان که متشکل از رجال (کراتیس^۳ تو^۳) بود ، سخن میگوید . در آتئسیگوس ، شورای تیس^۴ در مورد معین تصمیم لازم الاجرائی اتخاذ میکند مبنی بر اینکه جسد اتئوکلن^۵ با احترامات تمام بخاک سپرده شود ، و جسد پولی نیس^۶ بدر انداخته شود تا طعمه سگان گردد . بعدها با پیدایش دولت ، این شورا به سناتبدیل گشت .

۲ - مجلس خلقی (آگرا^۷) . ما در میان ایروکوئی‌ها دیدیم که مردم - مرد و زن - دایره وار به گرد جلسات شورا جمع می شدند و با حفظ نظم در مباحثات شرکت میکردند و بدین طریق ، در تصمیمگیری‌ها تاثیر می گذاشتند . در میان یونانی‌های هومری ، این اوستاندها - برای اینکه بیان حقوقی ژرمن کهن را بکار برده باشیم - تبدیل به يك مجلس خلقی کامل شده بودند ؛ و در نزد ژرمن‌های کهن نیز بدینگونه بود . این مجلس توسط شورا برای تصمیم

1-Bule 2-Dionysius 3-Kratistoi 4-Thebes 5-Eteocles

6-Polyneioes 7-Aroga 8-Umstand . کسانی که در اطراف می ایستند .

گیری در مورد امر مهم فراخوانده میشد؛ هر فردی حق سخن داشت . تصمیم گیری‌ها بلند کردن دست یا با هلهله کردن اتخاذ میشد (آئشیلوس در کتاب مستد همان) . مجلس [مرجع] عالی و نهائی بود ، زیرا که شومان در کتاب حقیقه‌های یونان میگوید " هر گاه که مسئله‌ای مورد بحث است که اجرای آن مستلزم همکاری مردم است ، هومر هیچ وسیله‌ای را بجا نشان نمیدهد که از طریق آن همه مردم را بر خلاف میلشان ، مجبور به انجام آن کند . در این زمان که هر عضو مذکر قبله یک جنگجو بود ، هنوز هیچ مرجع مقتدر عمومی جدا از خلق وجود نداشت که توانسته باشد طیه خلق اقدام کند . دمکراسی بدون هنوز در شکوفائی تام بود ؛ و این باید بعنوان نقطه‌مزیت برای تضاد در مورد قدرت و موقعیت شورا و بازیلئوس باشد .

۳ - فرمانده نظامی (بازیلئوس) . ملاحظات مارکس در مورد این موضوع چنین است : " فضای اروپائی - که اکثر آنها از بد و تولد، آلت دست شاه زادگان هستند - بازیلئوس را بعنوان یک پادشاه ، بمعنای جدید کلمه ، نمایش میدهند . مورگان - جمهریخواه یانکی - با این تفسیر مخالف است . او بطور ریشخند آمیز ، ولی بدرستی در مورد گلاستون چرب زبان و کتاب " جوانی جهان " او میگوید : آقای گلاستون روسای یونانی عصر نیم‌خدا یان رابعابه پادشاهان و شاهزادگان - و مضافاً بعنوان جنتمن‌ها - به خوانندگانش خود معرفی میکند ، ولی خود او مجبور است که اعتراف کند که : در مجموع نظر میرسد ، که مارسم یا قانون تعلق ارث به فرزند ارشد را می‌پاییم ، که

1-Suppliants

2-G.F. Schömann, Griechische Alterthümer, Bd. I-II, Berlin, 1855- 59

3-W.E.Gladstone, Juventus mundi. The Gods and Men of the Heroic Age, London 1869

باندازه کافی — ولی نه کاملاً دقیق — تصریح شده است. در حقیقت خود آقای گلازستون باید متوجه شده باشد که چنین سیستم ابهام آمیز تعلق ارث به فرزند ارشد، که باندازه کافی — ولی نه کاملاً دقیق تصریح شده است — بود و نبودش يك ارزش دارد.

ما چگونگی مسئله ارث در مورد مناصب روسا در میان ایرکوئی‌ها — و نیز سایر سرخ پوستان — را تا کنون دیده‌ایم. نظر باینکه تمام منصب داران بیشتر از داخل تیره انتخاب می‌شدند، [میتوان گفت که] آنها تا آن حد در تیره موروثی بودند. بتدریج، جای خالی مانده، مرجحاً توسط نزدیکترین وابسته تیره‌ای فرد پر میشد — برادر یا پسر خواهر — مگر اینکه دلیل محکمی برای صرف نظر کردن از او وجود می‌داشت. بنا بر این اگر در یونان، تحت تسلط حق پدری، منصب بازیلئوس بتدریج به فرزند مذکر یا یکی از اولاد مذکور او منتقل شد، فقط نشان دهنده این است که احتمال جانشینی — توسط انتخابات عمومی — بنفع اولاد مذکور بود؛ ولی این بهیچوجه بمعنای جانشینی قانونی، بدون انتخابات عمومی، نیست. در اینجا ما در میان ایروکوئی‌ها و یونانیان، اولین جوانه‌های خانواده‌های اشرافی خاص در تیره‌ها را می‌یابیم، و نیز اولین جوانه‌های صدارت یا سلطنت را. از اینرو میتوان تصور کرد که در میان یونانی‌ها، بازیلئوس یا توسط مردم انتخاب میشد، و یا حد اقل توسط ارگان سازمانی آن — شورا یا آگورا — مورد تأیید قرار میگرفت، و در مورد "پادشاه" (رکس) در روم نیز به همین ترتیب عمل میشد.

در ایللیاد، آگام‌نون — فرمانده انسانها — بصورت پادشاه هالیرتیه یونانی‌ها ظاهر نمیشود، بلکه بصورت فرمانده عالی يك ارتش فدرال در مقابل يك شهر محاصره شده، نمایان میگردد. و هنگامی که اختلافات بین یونانیان بروز کرد، آن‌ها سه توم در گفته مشهور خود، باین صفت اوست کسه

اشاره میکند: تعدد فرماندهی بد است؛ بگذارید يك فرمانده واحد داشته باشیم^۱، و غیره (که شعر معروف در باره چوگان، بعداً به آن اضافه شد).
 "ادیسس^۲ نوس در اینجا در باره شکل حکومت موعظه نمیکند، بلکه میخواهد که از فرمانده عالی ارتش در میدان جنگ اطاعت شود. زیرا برای یونانی ها که در مقابل تروی^۱، تنها بصورت يك ارتش ظاهر میشوند، امر در آگور (شورا) باندازه کافی بنحود مکراتیک جریان دارد. هنگامی که از هدایا - یعنی تقسیم فنائم - صحبت میشود، آشیل هرگز آگام نون یا يك بازیلئوس دیگر را بعنوان تقسیم کننده انتخاب نمیکند، بلکه همیشه "پسران آچائئان ها"، یعنی مردم را باین کاری گمارد. القاب "خلف زئوس"^۲، "پرورده زئوس" چیزی را ثابت نمیکند، زیرا هر تیره از خدائی نسب دارد، و تیره رئیس قبیله، از يك خدای "برجسته" - در این مورد از زئوس - نسب می برد. حتی تحت رقبت ها - مانند یومائوس^۴ خوک چران و دیگران - "الهی" (theioi یا dioi) هستند، حتی در ادیسس^۵ که مربوط است به دوران خیلی بعد از ایلیاد - چنین است. در همین اودیسس^۶ بینیم که تا نیم خدایان به مولیوس قاصد و نیز مود و کوس^۷، را شکرگور، اعطا^۸ میشود. بطور خلاصه، واژه بازیلیا^۸ که نویسندگان یونانی آنرا برای باصطلاح پادشاهی هومر (زیرا همری نظامی علامت مشخصه آن است) همراه با شورا و مجلس خلقتی، بکار میبرند - صرفاً بمعنای مکراسی نظامی است. "مارکس"^۹.

بازیلئوس علاوه بر عطکرد های نظامی، عطکرد های کشیشی و قضائی نیز داشت؛ این عطکرد اخیر [کشیشی و قضائی] کاملاً مشخص نبود، ولی عطکرد اولی را در ظرفیت خود - بخانه عالیترین نماینده قبیله، یا کفندراسیون

I-Troy 2-Zeus 3-Bondsmen 4-Eumaeus 5-Odyssey

6-Mulios 7-Demodocus 8-Basileia

قبائل — انجام میداد . در هیچ جا اشاره‌ای به عملکرد های مدنی و اداری
 بچشم نمی خورد ؛ ولی بنظر میرسد که او از لحاظ سمت يك عضو شورا بود .
 از نظر واژه شناسی کاملاً درست است که بازیلئوس را پادشاه ترجمه کنیم ،
 زیرا پادشاه (King-Kuning) از Künne, Kuni مشتق شده و معنای
 رئیس يك تیره است ولی واژه یونانی قدیمی بازیلئوس basileus
 بهیچ وجه منطبق بر معنای جدید واژه پادشاه (King) نیست . توسی —
 دیدن و صراحتاً بازیلیا قدیمی را Patrikê میدانند — یعنی مشتق از
 تیره — و اظهار میدارد که آن عملکرد های شخص ، و بنا بر این ، محدود
 داشت . و ارسطو میگوید که بازیلیای عصر نیم خدایان ، رهبر آزاد مردان بود ،
 و اینکه بازیلئوس ، يك رئیس نظامی ، قاضی و کشیش عالی مقام بود . از اینرو
بازیلئوس هیچ قدرت حکومتی ، بمعنای اخیر آن ، نداشت .^۲
 بدین طریق ، در ساخت [اجتماعی] یونانی عصر نیم خدایان ، ما هنوز

I-Thucydides

۲ — رئیس نظامی آزتک Aztec — مانند بازیلئوس یونانی — به اشتباه
 بصورت يك شاهزاده ، بمعنای جدید آن ، معرفی شده است مورگان اولین
 کسی بود که گزارش های اسپانیایی ها — که در ابتدا چیزها را بد فهمید و مبالغه
 آمیز میکردند ، و سپس صد آنها را تحریف میکردند — را مورد نقد تاریخی قرار
 داد ؛ او نشان داد که مکزیکي ها در مرحله میانی بربریت بودند — ولی در سطح
 بالاتری از سرخ پوستان پهلوی نیکومکزیک — و ساخت آنها ، تا جایی که
 توصیف های درهم و برهم اجازه قضاوت میدهند ، چنین بودندیک کنگد راسیون از
 سه قبیله ، که تعدادی از قبائل دیگر را خراج گذار خود کرده بودند ، و
 توسط يك شورای ندرال و يك رئیس نظامی فدرال — که اسپانیایی ها آنرا
 يك " امپراطور " جلوه میدادند — اداره میشد .

(انگلس)

سیستم تیره ای قدیمی راه زنده و در کمال قدرت موبینیم؛ ولی ما همچنین آغاز زوال آنها نیز مشاهده میکنیم: حق پدري و توارث مايطك توسط فرزندان، که به تراکم ثروت در خانواده منجر شد، و به خانواده در مقابل تیره قدرت داد؛ اختلاف در ثروت، بنوبه خود، با بوجود آوردن اولین جوانه‌های يك نجیب زادگی و يك سلطنت مورشی، بر ساخت اجتماعی تاثیر گذاشت؛ برده داری - در ابتدا محدود به اسرای جنگ - اکنون راه را برای برده کردن هم قبیله‌ای‌ها و حتی هم تیره‌ای‌ها، هموار میکرد؛ جنگهای بین قبیله‌ای قدیمی، به هجوم‌های سیستماتیک از زمین و دریا - بمنظور تصرف گله، برده، و گنچ - بمشابه يك وسیله معمولی برای تامین معاش، انحطاط یافت. خلاصه اینکه، ثروت بمشابه نفیس‌ترین چیزها مورد ستایش و احترام قرار میگيرد، و نهاد‌های قبیله‌ای قدیمی - برای توجیه بزور دزدیدن ثروت‌ها - تحریف می‌شوند. فقط جای يك چیز کم بود: نهادی که نه تنها مايطك تازه بدست آمده افراد خصوصی را در مقابل سنت‌های کمونیستی نظام تیره، حفظ کند، نه تنها مالکیت خصوصی را، که در گذشته آنقدر بی اهمیت بود، تقدیس کند، و این تقدیس را عالیترین هدف جامعه بشری اعلام دارد، بلکه به شکل‌های جدید تدریجاً تکامل یابنده برای کسب مالکیت - و بالتجیه افزایش دائمی متزاید شونده ثروت - مهر شناسائی کل اجتماع را بزند؛ نهادی که نه تنها تقسیم طبقاتی جدید التاسیس جامعه، بلکه حق طبقه متعول بسنه استثمار طبقات بی چیز، و حکمروائی اولی بر دومی را جاودانی کند.

و این نهاد، فرا رسید. دولت اختراع شد.

پیدایش دولت آتن

چگونگی تکامل دولت، تبدیل پاره‌ای از ارگانهای ساخت تیم‌رهای آن، جا نشین شدن پاره‌ای دیگر بوسیله دخالت ارگانهای جدید، و بالاخره جایگزینی همه آنها توسط قدرت‌های حکومتی واقعی — در حالیکه جای "خلق مسلح" واقعی که از طریق تیره‌هایش، فراتری‌هایش و قبائلش از خود دفاع میکرد را يك "نیروی عمومی" مسلح در خدمت این مقامات گرفت، که در نتیجه میتواند طبع خود این مردم هم بکار گرفته شود — تمام اینها را، لا اقل مرحله اولیه‌شان، در هیچ جا بهتر از آتن کهن نمیتوان مشاهده کرد. شکل‌های تغییر را عمدتاً مورگان شرح داده است؛ در مورد محتوی اقتصاد — که باعث پیدایش آنها شد — من مجبورم قسمت عمده آنرا اضافه کنم.

در عصر نیم خدایان، چهار قبیله آتنی هنوز در قسمتهای مجزای آتیکا سکونت داشتند. حتی بنظر میرسد که دوازده فراتری تشکیل دهندگان آنها، مقرهای جداگانه‌ای در دوازده شهر سرسرویس داشتند. ساخت اجتماعی، متعلق به عصر نیم خدایان بود: يك مجلس خلقی، يك شورای خلقی، يك بازیلئوس. تا جائیکه تاریخ مکتوب وجود دارد، مشاهده می‌کنیم که زمین دیگر تقسیم شده و تبدیل به ملك خصوصی شده بود؛ این امر با مرحله نسبتاً تکامل یافته تولید کالائی و تجارت کالائی متناسب با آن در اواخر مرحله بالائی بربریت، منطبق است. علاوه بر غلات، شراب و روغن نیز تولید میشدند. تجارت دریائی در دریای اژه، بیش از پیش، از فنیقی‌ها به آتیکائی‌ها میرسید. در نتیجه، خرید و فروش زمین و ادامه تقسیم کار میان کشاورزی و صنایع دستی، تجارت و دریانوردی، اعضاء تیره‌ها، فراتری‌ها و قبائل، خیلی زود با هم

آمیخته شدند. در منطقه فراتری و قبیله، کسانی ساکن شدند که گرچه هموطن بودند، باین همکرها تعلق نداشتند، و بنا براین در محل سکونت خود، بیگانه بشمار میرفتند. زیرا در زمان صلح، هر فراتری و هر قبیله امر خود را به تنهایی، و بدون مشورت با شورای خلقی یا بازلیئوس درآتن، اداره میکرد. ولی آن ساکنینی از منطقه فراتری یا قبیله که به آنها تعلق نداشتند، طبعا نمیتوانستند در اداره امر سهیم شوند.

این وضع چنان کارکرد تنظیم یافته ارگانهای نهاد تیره‌ای را مغشوش کرد که از همان عصر نیم خدایان هم درمانی برای آن جستجو میشد. اساسنامه ای که منتسب به تزئوس است، بوجود آمد. ویژگی عمده این تغییر، برقراری يك اداره مرکزی در آتن بود، یعنی، بعضی از امور که تا کنون بطور مستقل توسط خود قبائل انجام می یافتند، بعنوان امور عمومی اعلام شده و به يك شورای عمومی — که در آتن تشکیل جلسه میداد — محول گردیدند. بنابراین آتنی‌ها گامی فراتر به پیش گذاشتند که هیچیک از خلق‌های بومی امریکا هرگز بر نداشته بودند: فدراسیون ساده تمام قبائل همسایه، اکنون توسط الحاق تمام قبائل در يك ملت تکمیل شد. این امر باعث پیدایش يك سیستم از قانون عمومی خلقی آتنی شد، که بالاتر از رسوم قانونی قبائل و تیره‌ها قرار میگرفت. شهروند آتنی، حقوق معین و حمایت قانونی بیشتری — حتی در منطقه‌ای که متعلق به قبیله خود او نبود — بدست می آورد. اما این اولین گام، گامی بود در جهت تحلیل بردن ساخت تیره‌ای؛ زیرا که این اولین گام در راه پذیرش بعدی شهروندانی شد که نسبت به تمام قبائل آتیکا بیگانه بودند، و کاملاً خارج از محدوده ساخت تیره‌ای آتن بوده و باقی ماندند. نهاد دومی که به تزئوس منسوب است تقسیم تمام خلق — بدون در نظر گرفتن تیره‌ها، فراتری‌ها و قبائل — به سه طبقه بود: پویاتریدها، یا نجبا؛

ژئومورویا یا زارمین زمین ؛ و دمی بوجی^۲ ، یا صنعتگران ؛ و حق انحصاری انتصاب به مناسک عمومی به نجبا تفویض شده است. البته درست است که این تقسیم بندی بجز در مورد اختصاص دادن حق انحصاری مناصب عمومی به نجبا - غیر عطفی باقی ماند، چون هیچ تمایز قانونی دیگری، بین طبقات بوجود نمی آورد. اما این [نهاد] با اهمیت است، زیرا عناصر اجتماعی نوینی را که به آرامی تکامل یافته بودند، بر ما آشکار میکند. نشان میدهد که رسم مبتنی بر اعطاء مناصب تیره به بعضی از خانواده های معین، به يك امتیاز این خانواده ها تبدیل شده، که بندرت مورد اعتراض قرار میگیرد ؛ (نشان میدهد) که این خانواده ها که بخاطر ثروتشان قدرتمند بودند، شروع به متحد شدن - در خارج از تیره ها یشان - بصورت يك طبقه ممتاز کردند ؛ و (نشان میدهد) که دولت جدید الولاده، این غصب را تقدیس میکرد. بعلاوه نشان میدهد که تقسیم کار بین کشاورزان و صنعتگران، بقدر کافی نیرو گرفته بود که بتواند تفوق اجتماعی تقسیم بندی قدیمی به تیره ها و قبائل را بهارزه بطلاند. و بالاخره (این نهاد) تناقض آشتی ناپذیر بین جامعه تیره ای و دولت را اعلام میداشت.

اولین کوشش برای تشکیل دولت شامل شکستن تیره ها، بوسیله تقسیم اعضا هر يك به يك طبقه ممتاز و يك طبقه زیر دست، بود، که این طبقه اخیر الذکر، بنهه خود، از نظر حرفه ای به دو طبقه تقسیم میشد، و بدین طریق یکی در مقابل دیگری قرار میگرفت.

تاریخ سیاسی بعدی آتن، تا زمان سولون، بطور نا کامل شناخته شده است. منصب بازیلئوس بلا استفاده افتاد ؛ آرکون ها، که از میان نجبا انتخاب میشدند، تبدیل به رئیس دولت شدند. حکمرانی نجبا همچنان دایما افزایش یافت تا اینکه در حوالی سال ۶۰۰ قبل از میلاد، بصورت غیر قابل تحلیلی در آمد. وسیله عمده برای سرکوب آزاد های اجتماع - بول زبیا

خواری بودند . نجباء عمدتا در آتن و اطراف آن زندگی میکردند ؛ جایشکه در آن تجارت دریائی — و گهگاهی دزدی دریائی در کنار آن — آنها را فضی تر میساخت و ثروت پولی را در دست آنها متراکم میکرد . از این نقطه بود که سیستم پولی تکامل یافت و مانند يك اسید تحلیل برنده بجان زندگی سنتی اجتماعات روستائی — که بر پایه اقتصاد طبیعی قرار داشتند — افتاد . ساخت تیره‌ای مطلقا با سیستم پولی ناسازگار است . تباهی وضع دهقانان خردمهای آنیکا ، همزمان با سست شدن پیوندهای قدیمی تیره‌ای بود که از آنها محافظت میکرد . ورقه سفته و اقساط قرضه — زیرا در آن وقت آتنی ها خریدن به اقساط را نیز اختراع کرده بودند — نه برای تیره و نه برای فراتری حرمتی قائل نبود . ولی ساخت تیره‌ای کهن از پول ، اعتبار و قرض پولی چیز ی نمیدانست . از اینرو حکمرانی پولی دائما توسعه یابنده نجباء ، باعث پیدایش قانون — رسم — جدیدی شد مبنی بر حفاظت از وام دهنده در مقابل وام گیرنده ، و مجاز دانستن استثمار دهقان خرده پا توسط صاحب پول . تمام مناطق روستائی آنیکا مطلوب بود از ستون هائی که بروی آن نوشته‌ای بچشم میخورد مبنی بر اینکه ، این قطعه زمینی که ستون مربوطه در آن قرار داشت ، به اقساط به فلان و بهمان شخص و به فلان و بهمان مقدار ، واگذار شده است . مزارعی که چنین علامت گذاری هائی را نداشتند ، مزارعی بودند که بعلت نیرداختن قسط یا نیرداختن بهره در سر موعد ، فروخته شده و بصورت طسك نجبای ربا خوار در آمده بودند ؛ دهقان می بایست شکر گزار بود که بساوا اجازه داده میشد که بصورت مستاجر روی زمین بماند و با يك ششم محصول کارش زندگی کند ، و پنج ششم آنرا بعنوان اجاره به ارباب جدیدش بپردازد . بدتر اینکه ؛ اگر مبلغ حاصله از فروش زمین ، باندازه مبلغ قرض نبود ، بسا اینکه اگر چنین قرضی پشتوانه تضمین شده‌ای نداشت ، شخص مقروض مجبور بود که فرزندان خود را بعنوان برده در خارج بفروشد ، تا اینکه قرض به اعتبار دهنده را بپردازد . فروش فرزندان توسط پدر — این بود اولین

شمره حق پدری و یکتا همسری! و اگر خون آشام هنوز سیر نشده باشد، میتوانست شخص مقروض را به بردگی بفروشد. این بود سحرگاه دل‌انگیز تمدن، در میان مردم آتن.

در گذشته، هنگامی که شرایط زندگی مردم هنوز با ساخت تیره‌های پسا-گاری داشت، يك چنین انقلابی غیر ممکن بود؛ و اینک در اینجا بوجود آمده بود، بی آنکه کسی بدانند بچه نحو. يك لحظه به ایروکوئی‌ها بر گردیم. در میان آنها، قضایا به نحوی که خود را به آتنی‌ها تحمیل کرد- و باصطلاح تقصیر خودشان هم نبود، و قطعا طیرغم خواست آنها بود- غیر قابل تصور است. در آنجا شیوه تولید و وسائل معیشت، که در طول تمام سالها بلا تغییر باقی ماند، ابد امکان نبود باعث چنین برخورد ها می‌شود، که گوئی از خارج بآنها تحمیل شده بود- به آنتاگونیسم بین غنی و فقیر، بین استثمار کننده و استثمار شونده. ایروکوئی‌ها هنوز از تسلط بر نیروهای طبیعت، بسیار بدور بودند؛ ولی در محدوده‌ای که طبیعت برای آنها معین کرده بود، ارباب تولید خود بودند. صرفنظر از بدی برداشت محصول در باغهای کوچک خودشان، ته کشیدن منابع ماهی در رود ها و دریاچه‌هایشان، یا شکار در جنگ‌هایشان، آنها میدانستند که محصول شیوه کسب معیشت آنها چه خواهد بود. محصول عبارت بود از: وسائل امرار معاش- کم یا زیاد؛ ولی این محصول، هرگز قیام‌های اجتماعاتی بلامقدمه، قطع طلاقی تیره‌ای، یا تقسیم اعضا تیره‌ها و قبائل به طبقات آنتاگونیستی که با یکدیگر بجنگند، نمیتوانست باشد. تولید در محدوده‌های بسیار تنگی در جریان بود، ولی تولید کنندگان، محاکم بر محصول خودشان بودند. این مزیت عظیم تولید بربری بود که با آغاز تمدن از دست رفت؛ بدست آوردن مجدد آن، بر مبنای تسلط فوق‌العاده‌ای که اکنون انسان بر نیروهای طبیعت دارد، و معاشرت آزادی که اکنون میسر است، کسار نسل‌های آینده است.

در میان یونانیان چنین نبود . پیدایش مالکیت خصوصی، در گله احشام و اجناس لوکس منجر به مبادله بین افراد ، تبدیل محصولات به کالاها شد . در اینجاست ریشه کل انقلابی که بعداً بوجود آمد . از هنگامیکه تولید کنندگان محصول خود را دیگر بطور مستقیم مصرف نمیکردند ، بلکه آنها را در جریان مبادله از دست میدادند ، دیگر کنترلی بر آن نداشتند . آنها دیگر نمدانستند که بر سر آن چه میآید ، و این امکان بوجود آمد، که محصول روزی طیه تولید کننده ، بعنوان وسیله‌ای برای استثمار و سرکوب او ، بکار گرفته شود . از اینرو ، هیچ جامعه‌ای، در هیچ مدتی نمیتواند بر تولید خود سیادت کند و به کنترل اثرات اجتماعی روند تولید آن ادامه دهد ، مگر اینکه مبادله بین افراد را ملغی کند .

ولی آنتی‌ها بزودی آموختند ، که بعد از اینکه مبادله فردی برقرار شده و محصولات تبدیل به کالاها میشوند ، با چه سرختی محصول تسلط خود را بر تولید کننده آشکار میکند . همراه با تولید کالا ، زراعت زمین توسط افراد کشتکار ، برای خود ، بوجود آمد، و بلافاصله پس از آن مالکیت فردی زمین . سپس پول ظاهر شد ، آن کالای جهانی که تمام کالاها را دیگر با آن قابل مبادله‌اند . ولی هنگامیکه انسان پول را اختراع کرد، ابدگمان نمیکرد که دارد یک نیروی اجتماعی جدید - نیروی جهانی منحصر بفردی که کل جامعه باید در مقابل آن تعظیم کند - را می‌آفریند . این نیروی نوین ، که بدون خواست یا آگاهی خالقین خود ، بهستی در آمده بود را ، آنتی‌ها، در تمام خشونت دوران جوانیش احساس میکردند .

چه میبایست کرد ؟ سازمان تیره‌ای کهن ، نه تنها در مقابل حرکت بسه پیش‌پیروزمندان پول ناتوان از آب در آمده بود ، بلکه مطلقاً قادر نبود که در چهار چوب خود جایی برای چیزهایی مانند پول ، وام دهنده ، وام گیرنده و استرداد اجباری وام را بگنجاند . با اینحال نیروی اجتماعی جدید وجود داشت ، و نه خواستهای زاهدانه، و نه آرزوهای مشتاقانه برای بازگشت

به روزگاران خوش گذشته ، میتوانست موجودیت پول و رباخواری را از میان بر دارد . از این گذشته ، شکافهای جزئی دیگری هم در ساخت تیره‌های بوجود آمده بود . اختلاط بدون تمایز اعضا تیره‌ها و فراتری‌ها در سراسر آتیکا — و بخصوص در شهر آتن — از نسلی به نسل دیگر افزایش یافت ؛ طبرغم اینکه يك آتنی ، در حالیکه مجاز بود که قطعه زمینی را به خارج از تیره‌اش بفروشد ، معینا نمیتوانست خانه سکونیش را بفروش رساند . با پیشرفت صنعت بازرگانی ، تقسیم کار بین شاخه‌های مختلف تولید — کشاورزی ، صنایع دستی ، حرفه‌ها^ی به‌شمار در صنایع مختلف ، تجارت ، دریانوردی و غیره — تکامل بیشتری یافته بود . اکنون نفوس بر مبنای اشتغالات خود به گروه‌هایی که نسبتاً خوب مشخص شده بودند ، تقسیم میگشتند ، گروه‌هایی که هر يك از آنها منافع جدید و مشترکی داشتند که در تیره و فراتری جایی برای آنها نبود ، و در نتیجه ضرورت بوجود آوردن مناصب جدیدی را برای رسیدگی به امور آنها ایجاب میکرد . تعداد بردگان بحد قابل توجهی افزایش یافته بود ، و حتی در این مرحله ابتدائی ، باید تعدادشان از آتنی‌های آزاد بسیار بیشتر بود . ساخت تیره‌ای ، در اصل ، بردگی را نمی شناخت ، و بنا بر این هیچ وسیله‌ای برای در انقیاد نگاه داشتن این توده فلامان در اختیار نداشت . و بالاخره بازرگانی ، عده بسیار زیادی از بیگانگان را به سکونت در آتن جلب کرده بود زیرا در آنجا آسانتر میشد پول ساخت ، و بر مبنای اساننامه قدیمی ایسن بیگانگان نه از حقوق و نه از تامين قانونی برخوردار بودند ، و طبرغم مدارای سنتی ، همچنان بصورت يك عنصر مزاحم و بیگانه در میان مردم باقی میماندند . خلاصه اینکه ، ساخت تیره‌ای ، به پایان خود نزدیک میشد . رشد جامعه هر روز از حدود آن فراتر میرفت ؛ این ساخت قادر نبود که حتی پریشان کننده ترین مصائبی را که در مقابل چشمانش میگذاشت ، جلب‌گیر کرده — تخفیف دهد . ولی در همین حال ، دولت ، بی سروصدا بوجود آمده بود . گروه‌های جدیدی که بر اثر تقسیم کار — نخست میان شهر و روستا ، سپس

میان شاخه‌های مختلف صنایع شهری — بوجود آمده بودند ، ارگانهای جدیدی برای حراست از منافعشان آفریده بودند . مناصب عمومی ، به انواع مختلف ، بوجود آمدند . و سپس دولت جوانسال بیش از همه به نیروی جنگنده‌های برای خود احتیاج داشت ، که در میان آنتی‌های دریا نبود ، در آغاز ، تنها میتوانست بصورت نیروی دریائی و بمنظور جنگهای کوچک گهگاهی و حراست از کشتی‌های تجارتی تجلی کند . در يك زمان نا معلوم — قبل از سولون — نوکرای^۱ ها تشکیل شدند که بخش‌های زمینی کوچکی بتعداد دوازده عدد در هر قبیله بودند . هر نوکرای مجبور بود که يك کشتی جنگی با تجهیزات و نفقات و بعلاوه دو اسب سوار ، را آماده کند . این ترتیب ، حمله‌ای دو جانبه به ساخت تیره‌ای بود . اولاً يك نیروی عمومی بوجود آورد که دیگر صرفاً با خلیق مسلح در تمامیتش ، یکی نبود ؛ ثانیاً ، برای اولین بار مردم را بمنظور اهدا عمومی تقسیم کرد — نه بر مبنای گروه‌های خویشاوندی ، بلکه بر مبنای سرزمین ، بر مبنای مواطن مشترك . ما بعداً اهمیت این امر را خواهیم دید .

از آنجا که ساخت تیره‌ای نمیتوانست به کمک مردم استثمار شونده بیاید ، لذا آنها فقط میتوانستند به دولت در حال پیدایش چشم بدوزند . و دولت ، کمک را بصورت اساننامه سولون ارائه داد ، در حالیکه ، در همین حال خود را مجدداً ، بقیمت از بین رفتن اساننامه قدیمی ، مستحکم میکرد . سولون — شیوه‌ای که اصلاحات او در سال ۵۹۴ قبل از میلاد بوجود آمد ، اکنون مورد توجه مانیست — يك سلسله انقلابهای باصطلاح سیاسی را ، با تجاوز به مالکیت ، آغاز کرد . تمام انقلابها ، تاکنون ، انقلابهایی بوده‌اند برای حراست از يك نوع مالکیت در مقابل نوعی دیگر از مالکیت . اینها نمیتوانند بدون تجاوز به یکی از دیگری حراست کنند . در انقلاب کبیر فرانسه ، مالکیت فتوای قربانی شد تا مالکیت بورژوازی نجات یابد ؛ در انقلاب سولون ، مالکیت وام دهندگان باید فدای مالکیت وام گیرندگان میشد . قرض‌های مطلق شدند . ما با جزئیات دقیق امر آشنا نیستیم ، ولی سولون در شعرهای

خود مباحات میکند که ستونهای افساط را از زمین های مقروضی برداشت و رجعت همه کسانی که فرار کرده بودند ، یا به خارج فروخته شده بودند ، را به خانه هایشان میسر ساخت . این کار فقط با نقض طنی حقوق مالکیت امکان پذیر بود . و در حقیقت ، مسئله تمام انقلاب های بااصلاح سیاسی ، از اولین آنها تا آخرین شان ، حراست از یک نوع مالکیت ، بوسیله مصادره — که دزدی هم گفته میشود — نوع دیگری از مالکیت است . بنابراین ، این — مطلقا درست است که بمدت ۲۵ سال ، مالکیت خصوصی ، فقط با نقض حقوق مالکیت ، خود را حفظ کرده است .

ولی اکنون باید راهی یافته میشد که از بردگی مجدد آتنی های آزاد جلوگیری بعمل آید . این امر در ابتدا توسط تدابیر عمومی انجام گرفت — فی الحال منصوصیت قرار دادهائی که شامل گروه گزاشتن شخص وام گیرنده میشد . بعلاوه برای مقدار زمینی که یک نفر میتواند داشته باشد حدی مقرر شد ، تا لااقل برای اشتباهی نجبا برای زمین دهقانان ، مهاباری بوجود آید . سپس متم های اساسنامه های بوجود آمدند که مهمترین آنها برای ما بقرار زمیند : شورا به چهارصد نفر افزایش یافت ، که هر صد نفر از یک قبیله بودند . پس در اینجا قبیله هنوز به پایه پایه بود . ولی این تنها جنبه اساسنامه است قدیمی بود که در بدنه سیاسی جدید راه یافته بود . از سایر لحاظ ، سولون شهروندان را سه بر حسب میزان زمینی که داشتند و محمول آن سه طبقه تقسیم کرد . پانصد ، سیصد ، و صد و پنجاهد یعنی سه غله (هر مد یعنی سه قریب مساوی) (یعنی ^{سه}) حد اقلی محمول برای سه طبقه اول بود ؛ هر کس که زمین کمتری داشت مسا اصلا زمین نداشت متعلق به طبقه چهارم بود . فقط اعضاء سه طبقه اول میتوانند میتوانند منصب داشته باشند : مناصب عالی در اختیار طبقه اول میشوند . طبقه چهارم فقط حق صحبت و رای دادن در مجمع خلقی را داشت ؛ ولی

در اینجا تمام منصب داران انتخاب می‌شدند، در اینجا بود که اینها می‌بایست حساب پس‌بدهند، در اینجا بود که تمام مرانین تهیه می‌شد، و طبقه چهارم، در اینجا اکثریت داشت. امتیازات اشرافی قسماً بصورت امتیازات ثروت تجدید می‌شدند، ولی مردم قدرت تعیین کننده را در دست داشتند. طبقه چهارم همچنین پایه یک سازماندهی جدید نیروهای جنگند را تشکیل می‌داد. دو طبقه اول سواره نظام را فراهم می‌دیدند؛ طبقه سوم در پیاده نظام سنگین خدمت میکرد؛ طبقه چهارم در پیاده نظام سبک - بدون سلاح - و پیادان نیروی دریائی خدمت میکرد، و احتمالاً مزد دریافت می‌داشت.

بدین طریق عنصر کاملاً نوینی در اساسنامه داخل شده بود: داریائی خصوصی. حقوق و تکالیف شهروندان بر مبنای وسعت زمینی که داشتند درجه بندی می‌شد؛ و بهمان اندازه که طبقات متعلق نفوذ پیدا میکردند، گروه‌های همخون قدیمی به قهقرا می‌رفتند. ساخت تیره‌ای شکست دیگری متحمل شد. ولی درجه بندی حقوق، سیاسی بر مبنای مالکیت، یک نهاد غیر قابل جایگزینی برای وجود دولت نبود. گرچه این امر، در تاریخ قانون اساسی دولت‌ها میتواند نقش مهمی ایفاء کرده باشد، معیناً دول متعددی - و تکامل یافته‌ترین آنها - فاقد آن بودند. حتی در آن این فقط یک نقش‌گذرا داشت. از زمان اریستیدس، تمام مناصب بروی کلیه شهروندان باز بود. طی هشتاد سال بعد، جامعه آتنی بتدریج راهی را پیش‌گرفت که در قرنهای بعد، در آن راه تکامل بیشتری یافت. به رهاخواری روی زمین، که در زمان ماقبل سولون زنجیر گسسته بود، مهار زده شد، و به همین نحو تمرکز مالکیت بی حد و حصر زمین کنترل گشت. بازرگانی و صنایع دستی و هنری که بیمن کار بردگی، بیش از پیش رونق می‌یافت، بصورت رشته‌های اشتغال صده در آمد. روشننگری پیشرفت یافت. بجای استعمار هم شهری‌های خود

به شیوه خشن گذشته، آنتی‌ها اکنون عمدتاً برده‌ها و کلیات‌های غیر آنتی را استثمار می‌کردند. مایملک منقول، ثروت پولی، و ثروت بصورت برده‌ها و کشتی‌ها، همچنان افزایش می‌یافت؛ ولی بجای اینکه - مانند دوران پدو با محدودیت‌هایش - صرفاً یک وسیله برای خرید زمین باشد، برای خود بصورت هدفی در آمد. این از جانب دیگر باعث پیدایش رقابت موفقیت‌آمیز طبقه ثروتمند صنعتی و بازرگانی جدید با قدرت قدیمی نجباء شد، ولی از جانب دیگر اساسنامه تیره‌های قدیمی را از آخرین جا پای خود محروم کرد. تیره‌ها، فراتری‌ها و قبائل، که اعضاء آنها اکنون در سراسر آنتیکا پراکنده شده بودند و کاملاً با هم مخلوط شده بودند، بدین طریق - بعنوان بیکرهای سیاسی - کاملاً بلااستفاده شدند. تعداد کثیری از شهروندان آنتی، متعلق به هیچ تیره‌ای نبودند؛ آنها مهاجرینی بودند که به شهروندی پذیرفته شده بودند ولی نه در هیچیک از بیکرهای همخون قدیمی. علاوه بر یک تعداد روز افزون از مهاجرین خارجی وجود داشتند که فقط از حفاظت برخوردار بودند.

در این فاصله، مبارزه دسته‌های مهاجرین خود را طی می‌کرد. نجباء میکوشید که امتیازات سابق خود را مجدداً بدست آورند و برای مدت کوتاهی تفوق خود را مجدداً کسب کردند، تا اینکه انقلاب کلاسیک تنس (۹۰۰ قبل از میلاد) سقوط نهائی آنها را سبب شد؛ و همراه با آنها آخرین بقایای ساخت تیره‌های نیز سقوط کرد.

کلاسیک تنس در اساسنامه جدیدش، چهار قبیله قدیمی را، که بر منای تیره‌ها و فراتری‌ها بود، بحساب نیاورد. جای آنها را سازمان کاملاً جدیدی گرفت که محصور بر منای تقسیم شهروندان برحسب محل سکونتشان قرار داشت، و در

گذشته نیز با تشکیل نوکراری ها کوششی در آن جهت شده بود تا اکنون دیگر نه عضویت بیکر همغون ، بلکه محل سکونت ، عامل تعیین کننده شده بود . اکنون دیگر نه مردم ، بلکه سر زمین تقسیم شده بود ؛ سکنه ، از نظر سیاسی ، فقط بصورت زائده های زمین در آمدند .

سراسر آتیكا به صد شهرستان یا دیم تقسیم شد که اداره امور خود را راساً بر عهده داشتند . شهروندان (باد موت های) يك دیم ، برای خود ، رئیس رسمی (دمارش)^۳ ، يك خزانه دار ، و سنی قاضی با حق قضاوت در امور جزئی را انتخاب میکردند . آنها همچنین معبد خاص خود و يك خدای محافظ ، یا هروس^۴ خود را داشتند ، که کشیش های آنها ، خودشان انتخاب میکردند . قدرت عالیه در دها ، مجمع د موت ها بود . این ، همانطور که مورگان بدرستی میگوید ، نخستین نمونه بخش های (شهرستانهای امریکائی)- که امور خود را راساً اداره میکنند- میباشد . دولت نوین ، در عالیترین حد تکاملش به آن واحدی منتهی میشود ، که نقطه عزیمت دولت در حال تولد ، در آتن بود .

ده عدد از این واحدها (دیمها) يك قبیله را تشکیل میدادند ؛ ولی بعنوان تمایز با قبیله تیره ای قدیمی^۵ اکنون قبیله محلی^۶ نامیده میشد . قبیله محلی نه تنها يك بیکر سیاسی بود که امور خود را راساً اداره میکرد ، بلکه يك بیکر نظامی نیز بشمار میرفت . آن (قبیله محلی) يك فیلارش^۷ یا رئیس قبیله انتخاب میکرد که فرمانده سوار نظام بود ، و يك تاکسی آرش^۸ که فرمانده پیاده نظام بود ، و يك استراتگوس^۹ که فرمانده تمام

1- Deme 2- Demot 3- demarch 4- Heros

5- Geschlechtstamm 6- Ortsetamm 7- Phylarch

8- Taxiarch 9- Strategos

نیروهای نظامی بود که در سرزمین قبیله‌ای تشکیل میشد. بعلاوه (قبیله محلی) پنج کشتی جنگی، با جاشویان و فرمانده تهیه میکرد؛ و یک هروس آتیکی را (بعنوان رب النوع) می پذیرفت که نام او بروی قبیله می ماند، و قدیس محافظش بود. و بالاخره پنجاه عضو شورا برای شورای آتن انتخاب میکرد. در راس دولت آتن قرار داشت که بوسیله یک شورای مرکب از پانصد نفر که توسط ده قبیله انتخاب میشدند - اداره میگشت، و در آخرین مرحله بوسیله مجمع خلقی که هر شهروند آتنی میتوانست در آن شرکت کند و رای دهد. آرکین ها و دیگر کارمندان به بخش‌های مختلف اداری و قضائی منصوب میشدند. در آتن هیچیک از کارمندان، قدرت اجرائی عالی نداشت. بوسیله این قانون اساسی جدید، و بوسیله وارد کردن تعداد کثیری از وابستگان - که قسمتی از مهاجرین و قسمتی از بردگان آزاد شده بودند - ارگانهای ساخت تیره‌ای از امور عمومی حذف شدند. آنها تا حد مجامع خصوصی و جوامع مذهبی واپس رفتند. ولی اثرات معنوی آنها، مفاهیم سنتی و دید دوران تیره‌ای قدیمی، تا مدت‌های طولانی باقی ماند و فقط بتدریج از میان رفت. ما شواهدی از این راه در نهاد دولتی دیگری که بعداً بوجود آمد، مشاهده میکنیم:

ما دیده‌ایم که یک ویژگی اساسی دولت، یک قدرت عمومی مجزا از توله‌ای مردم است. در آن زمان آتن فقط دارای یک ارتش خلقی و یک نیروی دریایی بود که تجهیزات و نفقات آن مستقیماً توسط مردم تامین میشد. اینهمه حفاظت در مقابل دشمنان خارجی را برعهده داشتند، و برده‌ها را - که در آن زمان اکثریت عظیم مردم را تشکیل میدادند - به اطاعت وامیداشتند. برای شهروندان، این نیروی عمومی در ابتدا فقط بصورت نیروی پلیس وجود داشت، که خدمت آن بابت اداره عدالت دولت است، و از اینروست که

فراستوی های ساده لوح قرن هجدهم از ملل تحت کنترل پلیس ———
 (Nations Policées) صحبت میکردند و نه از ملل متعصبان
 بد بنظر طریق آتنی ها همزمان با دولت خود ، يك نیروی پلیس ، يك ژاندارمری
 واقعی مرکب از کماند اران پهباد موسواره — که در جنوب آلمان و سوئیس
 لاند زاکر^۱ گفته میشود — درست کردند . ولی این ژاندارمری از بردگان
 ترکیب یافته بود . آتنی آزاد ، این وظیفه پلیسی را چنان خفت آور میدانست
 که ترجیح میداد توسط يك برده مسلح توقیف شود ، تا اینکه به چنین حرفه
 کثیفی تن در دهد . این هنوز ، يك بیان طرز تفکر تیره ای کهن بود . دولت
 بدون نیروی پلیس نمیتوانست وجود داشته باشد ، ولی هنوز جوان نبود و
 احترام معنوی کافی برای حیثیت دادن به شغلی — که لزوماً برای تیره ای های
 قدیمی بد نام بود — را نداشت .

اینکه این دولت که اکنون از لحاظ خطوط کلی کامل شده بود — چقدر
 مناسب شرایط اجتماعی آتنی ها بود را ، از رشد سریع ثروت ، بازرگانی
 و صنایع ، میتوان فهمید . تناقض های طبقاتی که نهاد های اجتماعی و سیاسی
 بر مبنای آن قرار داشتند ، دیگر تناقض های بین نجباء و عامه مردم نبود ،
 بلکه تناقض بین بردگان و مردان آزاد ، بین وابستگان و شهروندان بود .
 هنگامی که آتن در اوج خجستگی بود ، تعداد کل شهروندان آزاد آتنی ،
 منجمله زنان و کودکان ، حدود ۹۰ هزار نفر بود ؛ برده ها ، از هر دو
 جنس ، مجموعاً ۳۶۵ هزار نفر بودند ، و وابستگان — مهاجرین و بردگان
 آزاد شده — ۴۵ هزار نفر . بنا بر این در مقابل هر شهروند مذکر بالغ
 حداقل ۱۸ برده و بیش از دو وابسته وجود داشت . تعداد زیاد بردگان
 از طریق این امر قابل توضیح است که بسیاری از آنان ، همراه با هم در
 مانوفاکتور هائی با اطافهای بزرگ ، زیر نظارت مراقبین ، کار میکردند .

تکامل بازرگانی و صنایع، انباشت و تمرکز ثروت در دست طده معدودی بوجود آمد؛ و توده شهروندان آزاد فقیر شد و مجبور گشت که بین رقابت با کار بردگی - از طریق رفتن بطرف صنایع دستی که بی آبرو کننده و پست تلقی میشد و بعلاوه موفقیت چندانی نداشت - و فقر کامل، یکی را انتخاب کند. آنها بحکم شرایط موجود، راه دوم را انتخاب کردند و نظر باینکه اکثریت توده را تشکیل میدادند، تمامی دولت آتن را با خود به سقوط کشاندند. بر خلاف آنچه که مورخین ارضائی کاسه لبیس شاهزادگان بما میگویند، این مکراسی نبود که باعث سقوط آتن شد. بلکه برده داری بود که کار شهروندان آزاد را خفت آور جلوه میداد.

پیدایش دولت در میان آتنی ها، يك نمونه بسیار تیبیک از ساختن دولت بطور عام، را نشان میدهد؛ زیرا از يك طرف، بشکل خالص انجام گرفت، بدون دخالت قهر خارجی یا داخلی (دوران کوتاه فصب توسط پیسیس تراتوس^۱ آثاری از خود بجا گذاشت)؛ از جانب دیگر، آن نمایشگر پیدایش يك شکل بسیار تکامل یافته دولت، يك جمهوری دمکراتیک است که مستقیماً از جامعه تیره ای بیرون می آید؛ و بالاخره، ما باندازه کافی با تمام جزئیات اساسی آشنا هستیم.

۱ - در ۵۶۰ قبل از میلاد، پیسیس تراتوس Pisistratus که از يك خانواده اشرافی بی خاتمان شده بر خاسته بود، قدرت را در دست گرفت و يك دیکتاتوری بر پا داشت. هر چند که سیاست پیسیس تراتوس مواضع نجبای تیره ای را بران کرد، ولی ساختمان سیاسی دولت آتنی را بطور جدی تغییر نداد.

فصل ششم

تیره و دولت در روم

بنا بر افسانه پایه گذاری روم ، اولین اسکان توسط تعدادی (صد تیره ، بروایت افسانه) از تیره های لاتین انجام گرفت که در يك قبیله متحد بودند . يك قبیله سابلینائی^۱ — که گفته میشود آن نیز مرکب از یکصد تیره بود — بزودی به آنها پیوست ، و بالاخره قبیله سوم از عناصر مختلف — که باز هم یکصد تیره داشت — به آنها ملحق شد . کل داستان در اولین نظر نشان میدهد که در اینجا چیزی ، بجز تیره ، يك محصول طبیعی نبود ؛ و اینکه خود تیره ، در بسیاری از موارد ، صرفا يك مشتق از تیره مادری بود که هنوز در موطن اصلیش بحیات خود ادامه میداد . این قبائل ، نشانه ساخت تصنعی را بر جبین دارند ، گرچه عمدتا از عناصر خویشاوند تشکیل میشوند و بر مبنای يك مدل قدیمی بطور طبیعی پیدا شده قبیله — و نه تصنعا ساخته شده — شکل گرفته بودند ؛ با اینحال غیر محتمل نیست که يك قبیله قدیمی اصیل ، هسته هر يك از این قبائل را تشکیل میداده است . حلقه اتصال ، فراتری ، شامل ده تیره بود و کوریا نامیده میشد . بنا بر این سی کوریا وجود داشت .

سلسله هاست که تیره رومی نهادی بود همانند با تیره یونانی ؛ اگر تیره یونانی ، ادامه واحد اجتماعی شکل بدوی بود که سرخ پوستان امریکائسی نشان میدهند ، پس طبیعتا همین امر در مورد تیره رومی نیز صادق است . از اینرو ، میتوانیم ، با رعایت اختصار بیشتری به آن بپردازیم .

ساخت تیره رومی ، لااقل در زمانهای اولیه شهر ، بشرح زیر بود :

(— حق مقابل وراثت مایطک عضو متوفی تیره ؛ مایطک ، در تیره باقی

I- Sabellian

2- Curia

میعاند . از آنجا که حق پدری در تیره رومی ، مانند تیره یونانی ، وجود داشت ، نوزادان تبار مونث از آن [حق وراثت] محروم بودند . بنا بر قانون دوازده جدول^۲ — قدیمترین قانون مکتوبی که از روم می شناسیم — فرزندان طبیعی ، حق تقدم را نسبت به مایطك داشتند ؛ در مواردی که فرزند طبیعی وجود نداشت ، خویشاوندان پدری^۳ (خویشاوند تبار مذکر) جای آنها را می گرفتند ، و در غیاب اینها ، هم تیره های ها . در تمام موارد ، مایطك در تیره باقی می ماند . در اینجا ما نفوذ تدریجی مقررات قانونی جدید را بداخل عمل تیره های مشاهده می کنیم که در اثر ازدیاد ثروت و یکتا هصری بوجود آمده است : حق توارث تیره های در اصل مساوی ، در ابتدا — احتمالاً همانطور که گفته شد در زمانهای دور — در عمل محدود — خویشاوندان پدری شد ، و بعدها به فرزندان و اخلاف آنها در تبار مذکر محدود گشت . البته در دوازده جدول ، این امر ترتیب معکوس آمده است .

۲ — داشتن يك گورستان مشترك — تیره پاتریسین کلودیا ، در مهاجرت از رگیلی^۵ به روم ، يك قطعه زمین و يك گورستان عمومی ، در خود شه — در یافت کرد . حتی در زمان آگوستوس^۶ ، سِرِ واروس^۷ — که در جنگل توتهورک^۸ کشته شده بود — به روم آورده شد و در حصار تیره^۹ دفن گشت ؛ بنا بر این ، تیره او (کلك تیلیا) هنوز گورستان خود را داشت .

تبار زن یا نسب از زن در بخش خانواده تشریح شده است . 1- female Lineage

۲- قانون "دوازده جدول" Twelve Tables ، در اواسط قرن پنجم قبل از میلاد ، بدنیال مبارزات عوام و اشراف بوجود آمد .

3- Agnates

4- Claudia 5- Regilli 6- Augustus 7- Varus

8- Teutoburg 9- Gentilitius Tumulus 10- Quinctilia

۳ - مناسك مذهبی مشترك . این اصناد بنام ساکرا زانتی لیتا شهرت

دارند .

۴ - اجبار به ازدواج نکردن در درون تیره . در روم بنظر نمرسد که این هرگز بصورت قانون مکتوب در آمده باشد ، بلکه بصورت رسم باقی مانده بود . از میان نامهای بیشمار زوج های متهل رومی که تا روزگار ما هم باقی مانده است ، حتی يك مورد واحد هم وجود ندارد که شوهر و زن يك نام تیره ای داشته باشند . قانون توارث نیز این قاعده را ثابت میکند . يك زن با ازدواج ، حقوق خویشاوندی پدری خود را از دست میداد ، تیره خود را ترك میکرد ، و نه او و نه فرزندانش میتوانند مایك پدر او و یا برادران پدرش را به ارث ببرند ، زیرا در غیر اینصورت ، تیره پدر مایك را از دست میداد . این قاعده فقط زمانی معنی دارد که فرض شود زن نمیتوانست با يك عضو تیره خودش ازدواج کند .

۵ - تصاحب اشتراکی زمین - در اصناد اولیه از هنگامی که سرزمین قبیله در آغاز تقسیم بود ، این امر همیشه وجود داشت . در میان قبائل لاتینی مشاهده میکنیم که قسمتی از زمین در تصاحب قبیله ، قسمتی در تصاحب تیره ، و قسمتی در تصاحب خانوارهایی است که در آنزمان بسختی میتوانند خانوادہهای واحدی باشند . این اعتبار به رومولوس^۲ داده میشود که او اولین کسی بود که زمین را بین افراد واحد - حدود يك هکتار (دو ژوگر^۳) به هر فرد - تقسیم کرد . معینا بعدها هنوز مشاهده می کنیم که زمین در دست تیرههاست ، زمین های دولتی که کل تاریخ داخلی جمهوری حول آنها میچرخید ، که جای خود دارند .

۶ - الزام متقابل اعضا تیره به مساعدت و کمک در تر میم جراحات تاریخ

1- Sacra gentilitia

2- Romulus 3- Jugera

مکتوب ، فقط بقایای نا چیزی از اینرا بما نشان میدهد ؛ دولت روم از همان آغاز ، چنان برتری خود را بنمایش گذاشت که بزودی وظیفه ترمیم جراحات بعهدده او محول شد . هنگامی که آپوس کلودیوس دستگیر شد ، تمام تیره‌ها منجمده دشمنان شخصی اش ، مزاداری کردند . هنگام جنگ دوم پونیک تیره‌ها متحد شدند تا هم تیره‌های خود را که اسیر شده بودند با دادن فدییه آزاد کنند ؛ سنا انجام این کار را ممنوع کرد .

۷- حق بر خود داشتن نام تیره‌ای - این حق تا زمان امپراطوری وجود داشت . بردگان آزاد شده اجازه داشتند که نام اربابان پیشین خود را بر خویشتن نهند ، هر چند که حقوق تیره‌ای نداشتند .

۸- حق پذیرفتن بیگانگان بداخل تیره . این کار بسوسپله پذیرفتن بداخل يك خانواده انجام میشد (مانند سرخ بوستان) ، که در همین حال ، شامل پذیرش بداخل تیره هم بود .

۹- حق انتخاب و عزل روسا در هیچ جا اظهار نشده است . ولی از آنجا که - در مرحله اول وجود روم - تمام مناصب ، از پادشاه منتخب تا پائین از طریق انتخاب یا انتصاب اشغال میشدند ، و از آنجائی که کوپرها نیز کشیش‌های خود را انتخاب میکردند ، موجه خواهد بود که تصور کنیم که همین امر در مورد روسای تیره (پرینسیپ‌ها) نیز صادق بود - صرفنظر از اینکه ، قاعده انتخاب نامزد ها از يك خانواده واحد ، چقدر استوار بود .

اینها حقوق يك تیره رومی بودند ؛ به استثناء گذار کامل به حق پدری ، اینها تصویر اصلی از حقوق و وظائف يك تیره ایرکوئی بشمار میروند . در اینجا نیز " ایروکوئی بوضوح قابل تشخیص است . " (مارکن)

I- Appius Claudius

۲- جنگ دوم Punic بین سالهای ۲۱۸ تا ۲۰۱ قبل از میلاد بین رومی‌ها

و کارتازی‌ها واقع شد و با پیروزی رومی‌ها پایان یافت . 3- Principes

سردرگمی هنوز موجود ، حتی در میان معتبرترین مورخین ما ، در مورد مسئله نظام تیره‌های رومی ، از مثال زیر آشکار است : ماسن^۱ در رساله‌اش در مورد اسمهای خاص رومی در عهد جمهوری و آگوستینی^۲ (بررسی‌های بروم ، برلین ۱۸۶۴ ، جلد اول^۳) چنین مینویسد : " نام تیره‌ای را نه تنها تمام اعضاء مذکر تیره ، منجمله افراد پذیرفته شده و تحت قیومت‌ها^۴ - البته به استثنای برده‌ها - برخوردار داشتند ، بلکه زنان نیز برخوردار داشتند قبیله^۵ (که ماسون در اینجا آنرا تیره ترجمه میکند) مجتمعی است مشتق از يك جد مشترك - واقعی ، فرضی و یا حتی اختراعی - و متحد است بوسیله مناسک ، گورستان و توارث مشترك . تمام افرادی که شخصاً آزاد هستند - و از اینرو زنان نیز - میتوانند و باید عضو آن باشند . ولی تعیین نام تیره‌های يك زن شوهردار ، اشکالاتی دارد . این اشکال در حقیقت ، تا زمانی که زنان از ازدواج با هر کسی بجز با اعضاء تیره خود ممنوع بودند ، وجود نداشت ؛ و ظاهراً زنان برای مدت‌های مدید ، ازدواج خارج از تیره را بسیار مشکل تر از درون تیره می‌یافتند . این حق ، یعنی ازدواج خارج از تیره^۶ ، هنوز در قرن ششم بصورت يك امتیاز شخصی اعطاء میشد ولی در عصرهای اولیه هر جا که چنین ازدواج‌های خارجی صورت میگرفت ، زن مجبور بود که به قبیله شوهرش منتقل گردد . هیچ چیز مسلم تر از این نیست که زن در اثر ازدواج مذهبی قدیمی ، کاملاً به جماعت قانونی و مذهبی شوهرش ملحق میشد و جماعت خودش را ترك میکرد . کیست که نمیداند زن شوهر دار ، حق توارث فعال و منفعل خود را در قبال هم تیره‌های هایش از دست میدهد و وارد گروه توارث شوهرش ، فرزندانش ، هم تیره‌های آنها میشود ؟

1- Mommsen

2- Augustinian

3- Th. Mommsen, Römische Forschungen, Ausg. 2. Bd, I-II ,

Berlin 1864-78

4-Wards 5- Stamm 6-gentis enuptio

و اگر شوهرش او را به فرزند خواندگی بپذیرد و او را بداخل خانواده‌اش بیاورد
آن زن چگونه میتواند از تیره مرد جدا بماند؟ (صفحات ۱۱ - ۹) .

بدین طریق مامسون اظهار میدارد که زنان رومی که متعلق به يك تیره
معین بودند، در ابتدا آزاد بودند که فقط در درون تیره خود ازدواج کنند؛
پس بنا بر اظهار او، تیره رومی درون همسر بود، نه برون همسر. این عقیده
که با تجربه تمام خلق‌های دیگر متضاد است، صدقاً - اگر نه مطلقاً - مبتنی
بر صرفاً يك قطعه مورد اختلاف در لیبوی^۱ (کتاب ۳۹ ، فصل ۱۹) است،
که بنا بر آن ، سنا در سال ۵۶۸ بنیادروم ، یعنی سال ۱۸۶ قبل از
میلاد ، چنین مقرر داشت :

uti Peceniae Hispallae datis, deminutio, gentis
enuptie, tutoris optio item eeset quasi ei vir
testamento dedisset; utiqe ei ingenuo nubere
liceret, neu quid ei qui eam duxisset, ob id fraudi
ignominiaeve esset-

بدین معنا که فسنیا هیسپالا حق دارد که مایطک خود را واگذار کند ،
تقلیل دهد ، در خارج از تیره ازدواج کند ، برای خود قیم بباید ، درست
همانطوری که شوهر (متوفی) او این حق را توسط وصیت خود به او داده
بود ؛ اینکه او اجازه خواهد داشت که با يك مرد آزاد ازدواج کند ، بدون
اینکه این امر برای مردی که با او ازدواج میکند يك تقصیر یا تنگ تعلقی شود .
بدون تردید در اینجا فسنیا - يك برده آزاد شده - اجازه ازدواج در
خارج از تیره را بدست آورد . و طبق این متن ، در این امر نیز تردیدی
وجود ندارد که شوهر حق داشت با وصیت حق ازدواج خارج از تیره بحد
از مرگ خودش را ، به زن اعطا کند . ولی در خارج از چه تیره‌ای ؟

اگر آنطور که ماسون تصور میکند ، يك زن مجبور به ازدواج در داخل
 تیره‌اش بود ، بنابراین بعد از ازدواجش در این تیره باقی می‌ماند . ولی او لا
 این ابراز — که تیره درون همسر بود — درست چیزی است که خود احتیاج به
 اثبات دارد . ثانیاً اگر زن مجبور به ازدواج در درون تیره بود ، پس طبیعاً
 در مورد مرد هم همینطور بود ، وگرنه او هرگز نمیتوانست زنی پیدا کند . باین
 ترتیب ، ما به وضعی میرسیم که يك مرد میتواند بر اثر وصیت به زنش حق بدهد
 که خود او از آن برخوردار نبود ؛ و این از نظر حقوقی چرنداست . ماسون
 متوجه این مسئله میشود و از این نظر است که حدس میزند که : " برای ازدواج
 خارج از تیره با احتمال زیاد میبایست از نظر قانونی ، نه تنها رضایت شخصی
 که باو این اجازه داده شده بود ، بلکه مهتر از آن رضایت تمام اعضاء تیره
 جلب شود . " (حاشیه صفحه ۱۰۰) . اولاً ، این يك حدس بسیار جسورانه
 است ؛ و ثانیاً ، بانص صریح عارت در تضاد میباشد . سناً ، این حق را
 بخانه وکیل و نماینده شوهرش به او (فسنیا) میدهد ؛ به او ، مشخصاً چیز
 نه بیشتر و نه کمتر از آن میدهد که شوهرش میتواند داده باشد ؛ ولی
 چیزی که او به زنش میدهد يك حق مطلق است ، آزاد از هرگونه محدودیتها ،
 بطوریکه اگر او بخواهد از آن استفاده کند ، شوهر جدیدش دچار عواقب ناگوار
 آن نشود . سناً حتی به کنسولها و حکام^۱ کنونی و آینده دستور میدهد که
 متوجه باشند که برای او (فسنیا) در اثر استفاده از این حق ، مزاحمتی
 ایجاد نشود . بنابراین فرض ماسون بکلی غیر مجاز است .

و یا اینکه فرض کنید يك زن با يك مرد از تیره ای دیگر ازدواج میکرد
 ولی در تیره خود باقی میماند . برهنای عارتی که در فوق نقل شد ، در این
 صورت ، شوهر او حق میداشت که به زنش اجازه دهد که در خارج از تیره‌اش
 ازدواج کند . یعنی او (مرد) حق میداشت در مورد امور يك تیره — که

ابدا متعلق به او نبود - مقرراتی وضع کند . این امر چنان مطلقا بی پایه است ، که لازم نیست چیز بیشتری راجع به آن بگوئیم .

پس چیزی جز این فرض باقی نمی ماند که زن در ازدواج اولش با مردی از تیره های دیگر ازدواج میکرد و بنا بر این فورا به عضویت تیره شوهرش در می آمد؛ که خود ماسون این امر را در چنین مواردی می پذیرد . در این هنگام کل مسئله فورا روشن میشود . زن که توسط ازدواج از تیره خودش جدا شده ، و به گروه تیره های شوهرش پذیرفته شده است ، موضع خاصی را در تیره جدید اشغال میکند . او اکنون يك هم تیره است ولی نه خوبشاوند خونی ؛ روش پذیرفته شدن او از همان ابتدا ، تمام منوحت های ازدواج در درون تیره های را که وی در اثر ازدواج بدان وارد شده است ، از میان بر میدارد . بعلاوه او به داخل گروه ازدواجی تیره پذیرفته شده است و هنگام مرگ شوهرش قسمتی از مایطك او را به ارث میرسد ، یعنی مایطك يك هم تیره های را . چه چیزی از این طبیعی تر ، که این مایطك در تیره باقی بماند ، و یا اینکه او مجبور باشد که با يك عضو تیره شوهر اولش ازدواج کند و نه با دیگری ؟ ولی اگر باید استثنائی قائل شد ، برای دادن چنین اجازه های چه کسی صالح تر از مردی است که ثروتش را برای او نهاده است ، یعنی شوهر اولش ؟ هنگامیکه او قسمتی از ثروتش را برای زن بجای گذاشت و همزمان با آن به وی اجازه داد که این مایطك را بوسیله ازدواج - یا در اثر آن - به تیره های دیگر منتقل کند ، او هنوز مالك این مایطك بود ؛ از اینرو او فقط داشت ثروت خود را ، بمعنای واقع گسسه ، واگذار میکرد . در مورد زن و رابطه اش با تیره شوهر ، باید گفت که این شوهر بود که بنا بمیل آزادانه خود - ازدواج - او را به داخل تیره خود آورد . بدین طریق این نیز کاملا طبیعی بنظر میرسد که هم او (مرد) ، شخص صالح برای اطباء اجازه به وی (زن) - در ترك این تیره توسط يك ازدواج دیگر - تلقی گردد . بطور خلاصه ، بمجرد اینکه مفهوم عجیب و غریب يك تیره روسی درون همسر را بدور بپنجم - و همراه با

مورگان آنرا در اصل برون همسر بشماریم - مسئله بصورت ساده و بدیهی در خواهد آمد .

بالاخره ، هنوز نظر دیگری هم وجود دارد که احتمالا مدافعین آن بیش از همه هستند ؛ یعنی این نظر که قطعه فوق در لیبوی فقط چنین معنایی میدهد : " که دختران برده آزاد شده (لیبیرتائه)^۱ ، نمیتوانند بدون کسب اجازه خاص ، در خارج از تیره ازدواج کنند^۲ یا گامی بردارند که با کوچکترین اتلاف حقوق خانوادگی منجر به این شود که لیبیرتا گروه تیره‌ای را ترک کند . " (لانگ ، عتیقه‌های روم ، برلین ۱۸۵۶ ، جلد اول صفحه ۱۹۵^۳ ، که در آن در رابطه با عارتی که از لیبوی آوردیم ، به هوشک^۴ مراجعه داده میشود) . اگر این فرض درست باشد ، پس این قطعه در مورد موقعیت زنان آزاد رومی ، هیچ چیزی را ثابت نمیکند ، و زمینه بسیار کمتری هم برای صحبت در مورد الزام آنها ، صبی بر ازدواج در درون تیره ، وجود دارد .

اصطلاح انوبسیوزانتیس^۵ فقط در این عارت واحد آمده است و در هیچ جای دیگر در سراسر ادبیات روم دیده نشده است . واژه انوبیر^۶ ، ازدواج در خارج ، نیز فقط سه بار ، مجددا در لیبوی ، بچشم میخورد و آنهم نه در اشاره به تیره . این تصور موهوم که زنان رومی فقط اجازه ازدواج در درون تیره خود را داشتند ، موجودیت خود را صرفا مدیون همین عارت واحد است . ولی این تصور بهیچوجه بجا نیست ؛ زیرا ، با این قطعه مربوط است بسه محدودیت های خاص برای زنان برده آزاد شده ، که در اینصورت در مورد آزاد زنان (اینجه نوا)^۷ هیچ چیزی را اثبات نمیکند ؛ و یا اینکه در مورد

1- libertae 2- e gente enubere

3- Capitis deminutio minima

4- L.Lange, Römische Alterthümer, Bd.I-III, Berlin 1856-71

5- Huschke 6- enuptio gentis 7- enubere 8- Ingenuae

آزاد زنان نیز صادقی است، که در این صورت، برعکس اثبات میکند که زنان طی القاعده خارج از تیره ازدواج میکردند، و بر اثر ازدواج، به تیره شوهرانشان منتقل میشدند. بنابراین، این جارت طبه ماسن و له مورگان است.

تقریباً سیصد سال پس از پایه گذاری روم، طلاق تیره‌های هنوز چندان قوی بودند که یک تیره پاتریسین^۱، یعنی تیره فابیان‌ها^۲، با کسب اجازه از سنا توانست راساً به اهزام قوا طبه وی^۳ - شهری که در همسایگی قرار داشت - حادرت ورزد. گفته میشود که سیصد و شش فابیان به جنگ رفتند که در یک کمن بقتل رسیدند. تنها فرد بازمانده - یک پسر - هستی تیره را تداوم بخشید.

همانطور که اشاره کردیم ده تیره یک فراتری را میساختند - که در این جا کوریانامیده میشد - و عملکردهای مبهتری از فراتری یونانی را برهمه ده داشت. هر کوریانامیده مقدس و کشیش‌های خاص خود را داشت. کشیش‌ها در مجموع یکی از انجمن‌های کشیشی روم را تشکیل میدادند. ده کوریانامیده قبیله را میساختند، که محتلاً در ابتدا - همچون سایر قبائل لاتینی - رئیس منتخب - فرمانده جنگ و کشیش اعظم - خود را داشتند. سه قبیله تواما خلق روم - پاپولوس رومانوس^۴ را تشکیل میدادند.

بدین طریق فقط کسانی میتوانستند جز خلق روم بشمار روند که عضو یک تیره - و بنابراین یک کوریانامیده و قبیله - باشند. اولین قانون اساسی این خلق بشرح زیر بود:

امور عمومی بوسیله سنا اداره میشد که - همانطور که نیه بوهر برای اولین بار بدرستی بیان کرد - مرکب از روسای سیصد تیره بود؛ آنها بخانه پیران تیره،

1-Patrician 2- Fabians 3- Veii

4- Populus Romanus

پدران، پاترس^۱، خوانده میشدند، و مجموعه آنها را سنا می نامیدند (شورای پیران، از لغت سنکس^۲، یعنی کهنسال، است). در اینجا نیز از انتخاب مرسوم مردان از یک خانواده واحد در هر تیره، اولین نجبای مورثی را بوجود آورد. این خانواده ها خود را پاتریسین می خواندند و حق انحصاری به کرسی های سنا و تمام مناصب دیگر را برای خود قائل بودند. این امر که در طول زمان مردم به چنین ادعائی مجال دادند تا اینکه بصورت حق بالفعل درآمد، در افسانه ای که منی بر آن، رومولوس مقام پاتریسین و امتیازات آنرا به اولین سناتورها و اخلاف آنها اعطاء کرد، بیان میشود. سنا مانند بوله^۳ آتنی، قدرت تصمیم گیری در مورد امور بسیاری را داشت و میتوانست بحث مقدماتی در زمینه امور مهتر، بخصوص در قوانین جدید را بعهده بگیرد. مجلس خلق که کمیته کورپاتا^۴ (مجمع کورپا) نامیده میشد، در مورد این قوانین جدید تصمیم میگرفت. خلق مجتمع، بوسیله کورپا گروه بندی میشود، و در هر کورپا محتملا بوسیله تیره ها؛ و هنگام تصمیم گیری در مورد مسائل، هر یک از سی کورپا یک رای داشت. مجلس کورپا قوانین را تصویب یارد میکرد، تمام صاحب منصبان عالی منجمله رکس (با اصطلاح پادشاه) را انتخاب میکرد، اعلام جنگ میداد (ولی در مورد صلح کردن، این سنا بود که تصمیم میگرفت)، و بشابه یک دیوان عالی در مورد فرجام خواهی طرفین، و در تمام موارد مجازات اعدام شهروندان رومی، تصمیم گیری میکرد. بالاخره در کنار سنا و مجمع خلقی، رکس قرار داشت، که دقیقاً معادل بازیلئوس یونانی بود، و نه

1- Patres 2- senex

3- Bulé 4- Comitia Curiata

5- rex

آبدا مانند سلطان مطلقى كه ماسن اظهار ميدارد. ركن همچنين فرمانده نظامى، كشيى اعظم و رياست برخى از دادگاه ها را برعهده داشت. او هيچ عسكر مدنى نداشت و نى توانست هيچ قدرتى برزندگى، آزادى و مالكيت هيچ يك از شهروندان اعمال كند، بجز آنچه كه مربوط بود به قدرت انضباطى او بعنوان فرمانده نظامى، يا از قدرت او به صدور حكم بمشابه رئيس دادگاه. منصب ركن موروثى نبود؛ بالعكس او در ابتدا - محتملا پس از نامزد شدن توسط سلف خود - توسط مجمع كور يا انتخاب ميشد و سپس توسط يك مجمع دوم رسماً بر مسند قرار ميگرفت. او قابل عزل بود، سرنوشت تاركينيوس سوبر-يوس^۲، گواهى است بر اين امر.

رومى ها - مانند يونانى هاى عصر نيم خدايان، در زمان باصطلاح پادشاهان، تحت يك دموكراسى نظامى - برصنای تيره ها، فراترى ها و قبائلى كه از آن بوجود آمده بودند - زندگى ميكرند. گرچه كور يا قبيله ممكن است اسماً شكل بند بيهاي تصنعى بوده باشند، ولى آنها برصنای مدلهاي

۱- ركن در لاتين معادل واژه *right* (رئيس قبيله) سلتى - ايرلندى و واژه *reiks* گوتيك است. اين كه اين واژه مانند *Fürst* (*First*) انگليسى و *Fürste* دانماركى، در اصل بمعناى رئيس تيره اى يا قبيله اى بود، از اين حقيقت روشن ميشود كه *Goth* ها در همان قرن چهارم واژه خاصى براى آنچه كه بعد ها پادشاه دورانهاى بعدى، رئيس نظامى كل يك خلق، يعنى *thiudans* ناميده شد، داشتند. در ترجمه *Ulfila* از انجيل، اردشير و *Herod* هيچگاه *reiks* خطاب نشده بلكه *thiudinassus* ناميده ميشوند. تحت نام *Thiudans* گوتيك، يا بصورتى كه ما به معنا "King" ترجمه ميكنيم، *Theodorich, Thiudareiks* يعنى *Dietrich* هر دو واژه با هم متصل ميشوند. (انگلس)

اصل و طبیعی جامعه‌ای که از آن منشاء گرفته بودند. و هنوز از همه جهت آنها را محصور میکرد. قالب گرفته شده بودند. و گرچه نجیبانه پاتریسین، که بطور طبیعی بوجود آمده بودند، هم اکنون پیشرفت کرده بودند، گرچه رگ‌ها بتدریج کوشش میکردند که طیف قدرت خود را وسعت دهند. [با اینحال] این خصلت اولیه و اساسی اساسنامه را تغییر نمیدهد، و تنها چیزی هم که اهمیت دارد، همین است.

در این اثنا جمعیت شهر روم و سرزمین رومی که با کشور گشائی گسترش یافته بود، قسماً بوسیله مهاجرت، و قسماً از طریق ساکنین بخش‌های تحت انقیاد - غالباً لاتینی - ازدیاد یافت. تمام این رهایی‌های جدید (ما فعلاً از مسئله کلیات هاسرفنظر میکنیم) خارج از تیره‌های قدیمی، کوریسا و قبائل قرار داشتند، و بنابراین جز پاپولوس رومانوس - خلق اصلی روم - نبودند. آنها شخصاً آزاد بودند، میتوانستند زمین داشته باشند، بایستد مالیات میپرداختند و مشمول خدمت نظامی بودند، اما برای احراز هیچ منصبی واجد شرایط نبودند، و نه میتوانستند در مجمع کورییا شرکت کنند، و نه در توزیع زمین‌های دولتی فتح شده، سهمین شوند. آنها پلب‌ها را تشکیل میدادند که از تمام حقوق عمومی محروم بودند. بر اثر تعداد روزافزونیشان، تعلیمات نظامی و تسلیحاتشان، در مقابل پاپولوس قدیمی - که اکنون صفوف خود را مطلقاً در مقابل ازدیاد بسته بودند - بصورت عامل تهدید کننده ای درآمدند. بعلاوه بنظر میرسد که زمین بطور نسبتاً متعادلی بین پوپولوس و پلب‌ها تقسیم شده بود، درحالیکه ثروت تجاری و صنعتی - گرچه هنوز خیلی زیاد نبود - احتمالاً عمدتاً در دست پلب‌ها قرار داشت.

با در نظر گرفتن تاریکی سهمگینی که بر مبداء کاملاً افسانه‌ای شروع تاریخ روم سایه افکنده است - تاریکی که در اثر تفسیرها و گزارشات برهانی

— پراگماتیکی مولفین دوران بعد، که طرز تفکر قانون گرا داشتند، و آثار آنها منبع مطالب ماست، تشدید یافته است — ممکن نیست که بتوان در مورد تاریخ، مسیر و طول انقلابی که به اساسنامه تیره‌ای قدیم پایان داد، هیچگونه اظهار نظر قطعی کرد. تنها چیز مسلم اینست که دلائل آن در مبارزه بین پلب‌ها و پوپولوس قرار داشت.

قانون اساسی جدید که منسوب به رکن سر ویوس تولیوس^۱ است و معنی هر نمونه یونانی، و پیش از آن بر قانون اساسی سولون، می‌باشد، یک مجمع خلقی جدید آفرید، که همه را — پوپولوس و پله بین‌ها را مانند هم — برحسب اینکه خدمت نظامی انجام داده بودند یا نه، شامل میشد یا خارج نگاه میداشت. تمام جمعیت مذکور که مشمول خدمت نظامی بود، برحسب ثروت به شش طبقه تقسیم شده بود. حداقل شرایط برای تعلق در پنج طبقه اول بترتیب عبارت بودند از: I — ۱۰۰,۰۰۰ اس^۲؛ II — ۷۵,۰۰۰ اس؛ III — ۵۰,۰۰۰ اس؛ IV — ۲۵,۰۰۰ اس؛ V — ۱۱,۰۰۰ اس؛ که بگفته در رودولا مال^۳، بترتیب معادل حدوداً ۱۴,۰۰۰، ۱۰,۵۰۰، ۷,۰۰۰، ۳,۶۰۰ و ۱,۵۷۰ مارك^۴ است. طبقه ششم، پرولترها، شامل کسانی میشد که کمتر از این داشتند، و از خدمت نظامی و پرداخت مالیات معاف بودند. در مجمع جدید سنتوریا (کمیته سنتوریاتا) شهروندان به شیوه سربازان — در دسته‌های یکصد نفری (سنتوریا) صف می‌بستند، و هر سنتوریا یک رای داشت. طبقه اول ۸۰ سنتوریا در اختیار می‌گذاشت، طبقه دوم ۲۲ عدد، طبقه سوم ۲۰ عدد، طبقه چهارم ۲۲ عدد، طبقه پنجم ۳۰ عدد و طبقه ششم، بخاطر حفظ ظاهر فقط یک عدد. به اینها ۱۸ سنتوریای سوارکاران — که شامل ثروتمندترین افراد بود — اضافه میشد؛ و بهمرفته ۱۹۳ عدد.

I- rex Servius Tullius 2- Asses 3- Dureau de la
Malle 4- Mark 5- Comitia Centuriata

برای داشتن اکثریت آراء ۹۷ رای لازم بود. ولی سوارکاران و طبقه اول به تنهایی ۹۸ رای داشتند، و بدین طریق در اکثریت بودند؛ هنگامی که با هم متحد بودند، تصمیم های معتبر گرفته میشد، بدون اینکه حتی با طبقات دیگر مشورت کنند.

اکنون این مجمع جدید سنتوریا، کلیه حقوق سیاسی مجمع قدیمی کوریا (بجز چند استثناء صوری) را بدست گرفت؛ بنابراین کوریا و تیره های تشکیل دهنده آنها، مانند مورد آنتی ها، به موضع مجامع صرفا خصوصی و مذهبی تنزل یافتند و مدتهای مدید بهمین صورت بطور یکنواخت باقی ماندند، در حالیکه مجمع کوریا بزودی بدست فراموشی سپرده شد. برای حذف سه قبیله تیره های قدیمی، نیزها ز دولت، چهار قبیله سرزمینی ایجاد شدند، که هر قبیله در یک چهارم شهر زندگی میکرد و حقوق سیاسی معینی دریافت میداشت.

بدین طریق در روم نیز، نظام اجتماعی قدیم مبتنی بر علائق خویشی شخصی، حتی قبل از الفاء باصطلاح پادشاهی، از میان رفت، و یک قانون اساسی جدید، مبتنی بر تقسیم سرزمین و تمایز ثروت، یک قانون اساسی دولتی واقعی، جای آنرا گرفت. در اینجا قدرت عمومی شامل شهروندان مشمول خدمت نظامی میشد، و نه تنها علیه بردگان، بلکه همچنین علیه باصطلاح پرولترها بود، که از خدمت نظام و حق حمل سلاح معاف بودند.

قانون اساسی جدید با طرد آخرین رکس، تاریکی نیوس سوپربوس - که قدرت سلطنتی واقعی بهم زده بود - و برگماری دو فرمانده نظامی (کنسول^۲) دارای قدرت مساوی بجای رکس (مانند ایروکوئی ها)، تکامل

۱- از همینرو quarter که بمعنای یک چهارم است، امروزه مجازا بمعنای محله بکار برده میشود.

2- consul

بیشتری یافت . در این قانون اساسی است که کل تاریخ جمهوری روم — با تمام مبارزات بین پاتریسین ها و پبله بین ها برای اشغال مناصب و سهمیم شدن در زمین دولتی — جریان داشت ؛ و ادغام نهائی نجبای پاتریسین در طبقه جدید مالکین بزرگ زمین و پول — که بتدریج تمام زمین دهقانان را که در اثر خدمت نظامی به فلاکت افتاده بودند ، جذب نمود ، املاک جدید وسیعی را که بدین طریق بوجود آمده بود با کمک برده ها کشت کرد — باعث کم شدن جمعیت ایتالیا شد ، و بدین طریق در ها رانه تنها برای امپراطوری ، بلکه همچنین برای جانشینان آن ، یعنی بربرهای ژرمن ، گشود .

فصل پنجم

تیره در میان سلتی ها و ژرمن ها

در اینجا مجال بررسی نهادهای تیره‌ای که هنوز در شکل کم و بیش خالص در میان متنوع‌ترین خلق‌های وحشی و بربر عصر حاضر یافت می‌شود، وجود ندارد؛ همین‌طور نمیتوان به بقایای چنین نهادهایی که در تاریخ کهن ممل متعدن آسیا یافته می‌شود پرداخت. نهادها یا آثار آنها را در همه جا میتوان یافت. ذکر چند نمونه ممکن است کافی باشد: حتی قبل از آنکه تیره شناخته شده باشد، خطوط عمده آن توسط کسی که بیش از همه زحمت کشید تا آنها را نفهمد^۱، یعنی مک لنان - که در مورد این نهاد در نزد کالموک^۲ ها، سیرکاسین^۳ ها، سامویدها^۴ و سه خلق سرخ پوست: وارالی^۵ ها، ماگاریا^۶ و مونی پوری^۷ ها مطالبی نوشت - نشان داده شده و دقیقاً تشریح شده بود. اخیراً ماکسیم کووالوسکی^۸ وجود آنها در میان پشاورها^۹، خورورها^{۱۰}، اسوانه تین^{۱۱} ها، و سایر قبائل هند و اروپائی کشف کرده و تشریح کرده است.

I- Celts 3- Kalmucks 4- Circassians 5- Samoyeds

۲ - منظور انگلس از این جمله ریشخند آمیز این است که مک لنان با وجود یکسره خطوط عمده تیره را مشخص کرد، آنها را نفهمید.

6- Waralis 7- Margars 8- Munniporees

9- Maxim Kovalevsky 10- Pshavs 11- Khevsurs

12-Svanetians

در اینجا ما خود را به یادداشت های کوتاهی در مورد وجود تیره در میان سلتی ها و ژرمن ها محدود میکنیم .

قدیمترین قوانین سلتی که تا امروز حفظ شده اند ، نشان میدهند که تیره هنوز دارای نیروی زندگی کاملی است . در ایرلند - پس از آنکه انگلیسی ها خود آنها بزرگتر متلاشی کردند ، - تا هم امروز در شعور توده های ، لاطل بطور فریزی ، بحیات خود ادامه میدهد . در اسکاتلند تا اواسط قرن گذشته در شکوفائی کامل بود ، و در اینجا نیز فقط در مقابل سلاح ها ، قوانین و دادگاههای انگلیسی تسلیم گشت .

قوانین قدیمی ویلز - که چندین قرن قبل از فتح انگلیس ، و حد اکثر در قرن یازدهم ، نوشته شده است - نشان میدهند که هنوز کشاورزی مزرعه های کمونی کل ده وجود داشته است ، گرچه این فقط بصورت استثنائات و بصورت بقایای يك رسم جهانشمول پیشین بوده است . هر خانواده ای پنج اکر زمین برای زراعت خود داشت ؛ در همین حال قطعه زمین دیگری بصورت اشتراکی کشت میشد و محصول آن تقسیم میگشت . با در نظر گرفتن تشابهات ایرلندی و اسکاتلندی ، ابد آ جای تردید نیست که این جماعت های روستائی ، معرف تیره ها یا تقسیمات کوچکتری از تیره ها می باشند ؛ ولو اینکه بررسی مجدد قوانین ویلز - که من فرصت تقبل آنها ندارم (یادداشت های من از سال ۱۸۶۹ است) - هم نتواند اینها را مستقیماً تأیید کند . ولی چیزی که اسناد مربوط به ویلز و ایرلند مستقیماً ثابت میکنند ، اینست که در نزد سلتی ها خانواده بارگیر هنوز در قرن یازدهم بهیچوجه جای خود را به یکتا همسری نداده بود . در ویلز ازدواج تنها هنگامی غیر قابل فسخ میشد ، یا بهتر بگوئیم ، دیگر با اخطار فسخ ، غیر قابل فسخ میشد که هفت سال از آن گذشته

باشد. حتی اگر سه شب از هفت سال کمتر بود، يك زوج وصلت كـرد هـ
 ميتوانستند از هم جدا بشوند. در اينحال مايملك آنها، بين آنها تقسيم
 ميشد: زن تقسيم ميكرد، مرد انتخاب مينمود. اناثيه برحسب قوانين معين
 و مضحكي تقسيم ميشدند. اگر مرد ازدواج را فسخ كرده بود، او مجبور بود
 كه جهيزه زن و چند قلم جنس ديگر را پس بدهد؛ اگر زن خواستار جدائسي
 بود، سهم او کمتر بود. از فرزندان، دو تن به مرد و يك تن — فرزند وسطی
 — به زن ميرسيد. اگر زن پس از طلاق دهماره ازدواج ميكرد، و شوهر
 اولش او را باز پس ميخواند، زن مجبور بود كه بد نبال او برود، حتی اگر يك
 پايش در رختخواب شوهر جديد بود. ولي اگر دو نفر بمدت هفت سال باهم
 زندگي كرده بودند، — حتی بدون تشریفات يك ازدواج صوری — شوهر و
 زن محسوب ميشدند. بكارت درميان دختران قبل از ازدواج، نه كاملا رهايت
 ميشد، و نه از آنان خواسته ميشد؛ مقررات مربوط به اين موضوع ماهيتا بسيار
 سرسری بوده و برخلاف تمام اخلاقيات بوزواحي هستند. وقتی كه يك زن
 مرتكب زنا ميشد، شوهرش حق داشت كه او را كلك بزند — اين يكي از سه
 موردی بود كه مرد ميتوانست، بدون اينكه مجازات شود، زن خود را كلك بزند —
 ولي غير از كلك زدن، تلافی ديگری را نمیتوانست متوقع باشد، زیرا "از يك
 جرم واحد، يا تساوان خواسته ميشد و يا انتقام گرفته ميشد، ولي نه هر دو."^۱
 دلالی كه زن را قادر ميساختند كه طلاق بخواهد، بدون اينكه حقوقش را
 هنگام تصفيه حساب از دست بدهد، خیلی متنوع بودند: بوی بد دهان مرد،
 يك دليل كافي بود. فديهای كه مرد ميبايست به رئيس قبیله يا پادشاه از
 بابت حق شب اول پرداخت كند (گوبر مرش ^۲)، و بنا بر اين واژه قرون وسطائس
مارشتا ^۳، يا واژه فرانسوی ماركٲ ^۴) نقش برجسته‌ای در قوانين حقوقی پيدا ميكند.

I- Ancient Laws and Institutes of Wales, I, 1841, p. 93

2- gobr merch 3- Marcheta 4- Marquette

زنان حق رای در مجامع خلقی را داشتند. اضافه کنیم که ثابت شده است شرایط مشابهی در ایرلند وجود داشته‌اند؛ ازدواج‌های موقتی در اینجا نیز کاملاً مرسوم بودند؛ زنان هنگام جدائی، امتیازات مساعد و دقیقاً تعیین شده‌ای داشتند که تا حد دریافت پاداش برای امور خانهداری پیش میرفت؛ "هسر اول" در میان دیگر همسران قرار میگرفت، و در هنگام تقسیم مایطک اسلاف، هیچ تمایزی بین اولاد مشروع و نامشروع وجود نداشت - بدینگونه ما تصویری از خانواده یارگیر را در مقابل داریم که در قیاس با آن، شکلی از ازدواج که در امریکای شمالی معتبر بود، خیلی سخت‌گیرانه بنظر می‌رسد؛ ولی این در قرن یازدهم، برای خلقی که در عصر قیصر هنوز در حالت ازدواج گروهی بسر میبرد، عجیب نیست.

تیره ایرلندی (سپت^۱؛ قبیله کلاین^۲، طایفه^۳، نامیده میشد) نه تنها توسط کتب حقوقی قدیمی، بلکه توسط حقوقدانان انگلیسی قرن هفدهم - که بمنظور تبدیل زمین های طایفه به قلمرو پادشاه انگلیس اعزام شده بودند - نیز تأیید و تشریح میشود. تا همین زمان، زمین طک مشترک طایفه با تیره بود، بجز در مواردی که روسا آنرا قبلاً به قلمرو خصوصی خود تبدیل کرده بودند. وقتی که یکی از اعضا تیره می‌مرد و باین ترتیب یک خانوار منحل میشد، رئیس تیره (که حقوقدانان انگلیسی او را کاپوت کوگناسیونین^۴ میخواندند) تمام قلمرو تیره را مجدداً بین خانوارهای دیگر تقسیم میکرد. این تقسیم باید بطور کلی برطبق قوانین معتبر ژرمن، انجام میشد. ما هنوز چند رویه را پیدا میکنیم - که چهل یا پنجاه سال پیش خیلی متعدد بودند - کسه مزارعی دارند که بصورت باصطلاح راندهیل هستند. هر یک از دهقانان -

I- Sept 2- Clainne 3- Clan

۵ - راندهیل Rundale نوعی زمینداری ایرلندی (واسکاتلندی) است که حدود هر قطعه را قطعه دیگر تشکیل میدهد.

با افرادی که قطعه زمینی دارند که زمانی ملك مشترك تیره بوده ولی توسط فاتحین انگلیسی تصرف شد - اجاره‌ای برای قطعه زمین خاص خود میبردند، ولی تمام زمین‌های زراعی و چمنزارها ترکیب شده، و برطبق موقعیت و کیفیت، بصورت باریکه‌ها با گوان^۱ - بطوریکه در موزل^۲ نامیده میشود - تقسیم گشته، و هر دهقان يك قسمت از هر گوان را دریافت میکند. همیشه هاو چراگاهها بطور مشترك مورد استفاده قرار میگیرند. تا پنجاه سال پیش، تجدید تقسیم، گاهگاه - و گاه هر ساله - انجام میگرفت. نقشه چنیین دهکده راند پلی، دقیقاً نمائی از يك جماعت خانوارهای کشاورز زمین در موزل^۳ یا در هوخوالد^۴ را عرضه میدارد. تیره همچنین بصورت "جناح هائی" بحیاط خود ادامه میدهد. دهقانان ایرلندی غالباً بصورت احزابی منقسم میشدند که بنظر میرسد برهنای تمایز هائی کاملاً چرند و بیمعنی بنا شده و برای فرد انگلیسی کاملاً نفهمیدنی است. تنها هدف این جناح ها، ظاهراً بسیج کردن، برای ورزش عامه پسند یکدیگر را تا سرحد مرگ کتک زدن، است. اینها تناسخ‌های تصنیفی، جایگزین‌های بعدی تیره‌های نابود شده، هستند که بطریق خاص خود تدویم غریزه موروثی تیره‌ای را نشان میدهند. ضمناً، در بعضی نقاط، اعضاء يك تیره واحد هنوز با یکدیگر، در محلی که مصلاسرزمین قدیمی آنها است، زندگی میکنند. فی‌الثل در اثنای سالهای دهه سی، اگر بیست هظیم ساکنین بخش موناگان^۵ فقط چهار نام خانوادگی داشتند، یعنی از چهار تیره، یا طایفه، نسب میبردند.^۶

1-Gewann 2-Mosel 3-Gehöferschaft

4-Hoohwald 5-Monaghan

۶- در اقامت چندروزه‌ام در ایرلند، مجدداً متوجه شدم که مردم روستائی آنجا هنوز تاجه حدتحت تاثیر مفاهیم دوران تیره‌ای زندگی میکنند. ارباب - که دهقان مستاجر اوست - هنوز توسط دهقانان بصورت يك نوع رئیس طایفه نگرینسته

در اسکاتلند زوال نظام تیره‌ای، به‌زمان سرکوب شورشی ۱۷۴۵ میرسد. این که در این نظام، طایفه اسکاتلندی دقیقاً معرف کدام حلقه‌است، چیزی است که هنوز به بررسی احتیاج دارد؛ ولی در اینکه حلقه‌ای از آن بشمار می‌رود، تردیدی نیست. رمانهای والتراسکات طایفه کوهستان‌های اسکاتلند را بطور زنده‌ای در مقابل چشمان ما قرار می‌دهد. همانطور که مورگان می‌گوید این "یک نوع عالی تیره - از نظر سازمانی و معنوی - و یک تصویر برجسته از قدرت زندگی تیره‌ای بر اعضایش میباشد. . . . ما در جدال‌ها و انتقام‌گیری‌های خونی آنها، در سکونت گرفتن آنها بر مبنای تیره‌ها، در استفاده اشتراکی آنها از زمین، در وفاداری عضو طایفه نسبت به رئیسش، و وفاداری اعضا طایفه نسبت به یکدیگر، ویژگی‌های معمولی و پیگیر جامعه تیره‌ای را مشاهده می‌کنیم. . . . اصل و نسب از طریق تبار مرد معین میشد، فرزندان

I-Walter Scott

بقیه پاورقی از صفحه قبل - میشود، که بمنظور نفع همگان، بر کشت زمین نظارت میکند و حق گرفتن خراج از دهقانان، بصورت اجاره بها، را دارد؛ ولی همینطور او مجبور است که به دهقانان در صورت احتیاج کمک کند. بهمین نحو، هر فرد مرفهی وظیفه دارد که به همسایگان فقیرتر خود - هر وقت که دچار گرفتاری می‌شوند - مساعدت کند.

این مساعدتی صدقه نیست؛ این حق است که عضو فقیر طایفه بر هم طایفه‌ای شریعتند خود پارتیس طایفه دارد. از همینجا میتوان شکوه‌های اقتصاد سیاسی دانان و حقوق دانان را صحنی بر غیر ممکن بودن القاء مفهوم نوین مالکیت بهر زوایای به مغز دهقانان ایرلندی، درک کرد. مالکیتی که فقط شامل حق - و نه وظیفه - باشد مطلقاً موروتهای شناخت یک ایرلندی است. شگفت آور نیست که اینهمه ایرلندی که، با چنین برداشت بی‌توزیر تیره‌ای، ناگهان بهمان شهرهای بزرگ مدرن انگلستان و آمریکا - در میان جمعیتی که معیارهای اخلاقی و قانونی کاملاً متفاوتی دارد - می‌افتند، طاقشان تمام میشود و غالباً توده‌هایی از آنها روحیه‌اش را از دست میدهد. یاد داشت انگلس به چاپ چهارم

مردها عضو طائفه باقی می ماندند ، در حالیکه فرزندان اعضا^۱ مونث به طایفه پدر تعلق می یافتند . " این حقیقت که حق مادری سابقاً در اسکاتلند حاکم بوده است ، از روی خانواده سلطنتی پیکت ها اثبات میشود که در آن ، بنا بر گفته بید^۲ ، وراثت در تبار زن وجود داشت . ما حتی شواهدی از خانواده پونالوئی را ، در میان اسکاتلندی ها ، و نیز اهالی ویلز ، تا قرون وسطی بصورت حق شب اول مشاهده میکنیم ، که رئیس طایفه یا پادشاه ، آخرین نماینده شوهران مشترک پیشین ، میتواندست از هر عروس بخواهد ، مگر اینکه باز خرید میشد .

* * *

این نکته مسلم است که ژرمن ها تا هنگام مهاجرت بصورت تیره ای سازمان یافته بودند . ظاهراً آنها در سرزمینی بین دانوب^۳ و راین^۴ ، و یستولا^۵ و دریا های شمالی ، فقط چند قرن قبل از عصر ما اسکان یافتند ؛ سیبری^۶ و توتونی^۷ هنوز در مهاجرت مداوم بسر میبردند ، و سواوی^۸ تا زمان قیصر اسکان نیافته بودند . قیصر بصراحت ابراز میدارد که آنها بصورت تیره ها و خویشاوندی ها (ژانتی بوس کوگنا سیونی بوسک^۹) اسکان یافتند ، و واژه ژانتی بوس در دهان یک رومی از قبیله ژولیا^{۱۰} ، ابداع ممکن نیست که بد تعبیر شود . این برای همه ژرمن ها صادق است ؛ حتی بنظر میرسد که اسکان در ایالات رومی فتح شده ،

I-Picts 2-Bede 3-Danube 4-Rhine 5-Vistula

6-Cimbri 7-Teutoni 8-Suevi

9-Gentibus Cognationibus

10-Julia

هنوز بصورت تیره‌ها انجام میگرفته است . قانون آلامانیائی این امر را تأیید میکند که مردم در سرزمین فتح شده جنوب دانونب بصورت تیره (ژنه‌آلوزیا^۱) اسکان می‌یافتند ؛ واژه ژنه‌آلوزیا^۲ درست بهمان معنی بکار میرود که بعدها مارک یا دورفگنوسن شافت بکار میرفتند . اخیراً کووالوسکی این نظر را بیان داشته است که این ژنه‌آلوزیا^۳ جماعت‌های خانواری بزرگی بودند که زمین بین آنها تقسیم میشد و جماعت‌های روستائی بعدها از آنان تکامل یافت . همین ممکن است در مورد واژه فارا^۴ صادق باشد که واژه‌ای است که بورگندی‌ها^۵ و لانگوباروها^۶ که یک قبیله گوتیک و یک قبیله هرمینونیا^۷ یا ژرمن طیبا بودند . در مورد چیز کاملاً مشابه ، اگر نه دقیقاً یگانه‌ای ، که در کتب حقوقی آلامانیائی ، ژنه‌آلوزیا^۸ نامیده میشود ، بکار میبردند . این مسئله که آیا این واژه دقیقاً نمایندۀ تیره یا جماعت خانواری است ، محتاج به بررسی‌های بیشتری است .

یادداشت‌های مربوط به زبان شناسی ، در مورد اینکه آیا همه ژرمن‌ها یک واژه مشترک برای تیره داشتند یا نه ، و اگر داشتند آن واژه چه بوده ، ما را در تردید باقی میگذارد . از نقطه نظر واژه شناسی ، واژه یونانی Genos ، واژه لاتینی Gens منطبق است با واژه گوتیک Kuni ، واژه ژرمن طیبای Künne ، و بیک معنا بکار برده میشوند . ما به عهد حق مادری کشانده می‌شویم با در نظر گرفتن این حقیقت که واژه " زن " از همان ریشه مشتق شده است : یونانی Gynê ، اسلاوی Zena ، گوتیک

1-Allamannian 2-Genealogiae

3-Dorfgenossenschaft جماعت روستائی

4-Fara 5-Burgundians

6-Langobards

7-Herminonian

Quino ، نورس قدیم Kona ، Kuna ، در میان لانگوارد ها
 و پروگوندین ها همانطوریکه قبلا گفته شد ، واژه Fara را می‌بایسم
 که گریم^۱ آنرا از ریشه فرضیه‌ای Fisan ، (بوجود آوردن) میداند ، من
 ترجیح میدهم که آنرا از ریشه بدیهی‌تر Faren ، Fahren ،
 سرگردان بودن ، عقب رفتن ، مشتق بدانم ؛ واژه‌ای که يك بخش ثابت معین
 از چادر نشینان مهاجر - که نگفته پیدا است که از وابستگی تشکیل یافته
 است - را تعریف میکند ؛ واژه‌ای که در طول قرن‌ها سرگردانی - اول بطرف
 غرب - بتدریج به خود جماعت تیره‌ای اطلاق شد . بعلاوه واژه گوتیک Sibja ،
 انگلوساکسون Sib ، ژرمن طیای کهن Sippia ، Sippa ، Sippe^۳
 را در دست داریم . نورس قدیم فقط واژه جمع Sifjar ، خویشاوندان
 را دارد ؛ بصورت مفرد فقط تحت نام یکی از خدایان زن ، Sif ، می‌آید .
 بالاخره در سرود هیلد براند^۴ لفظ دیگری بکاربرد می‌شود ، آنجا که هیلد براندکاز
 هادو براند می‌پرسد " پدر تو از میان این مردان خلق کدام است ما
 خویشاوندی تو چیست ؟ " (eddo huêlfhhes cnuosles du sîs) .
 اگر يك واژه ژرمن مشترك برای تیره وجود داشت بخوبی ممکن است واژه گوتیک
 Kuni بوده باشد ، و این نه تنها از یکی بودن آن با واژه‌های منطبق
 در زبانهای خویشاوند نشان داده میشود ، بلکه از این حقیقت معلوم میشود
 که واژه Kuning ، König ، که در اصل بمعنای رئیس تیره یا
 قبیله است ، از آن مشتق شده است . Sibja ، Sippe
 شایسته توجه بنظر نمی‌رسند ؛ لاقل در نورس قدیم ، واژه Sifjar نه
 تنها بمعنای خویشاوندان نسبی ، بلکه خویشاوندان سببی هم هست ؛ از اینرو
 لاقل شامل اعضا^۵ دو تیره است ؛ بنابراین واژه Sif نمیتواند

۳- قوم و خویش 4 - Hildebrand 2-Grimm 1-Old norse

5- Hadubrand

واژه‌ای برای تیره بوده باشد .

در میان ژرمن‌ها ، همانطور در میان مکزیکی‌ها و یونانی‌ها ، سوارکاران نیز مانند ستونهای سه گوشه‌ای پهاده نظام ، از روی تیره در آرایش نبرد گروه بندی میشدند . هنگامیکه تاسیتوس میگوید : " برصنای خانواده هساو خویشاوندی‌ها " ، این اصطلاح ناروشن او را چنین میتوان فهمید که در زمان او در روم ، مدت‌های مدیدی بود که تیره از صورت يك انجمن زنده خارج شده بود .

این عبارت در تاسیتوس اهمیت تعیین کننده‌ای دارد : برادر مـادر ، خواهر زاده خود را پسر خود میداند ؛ حتی بعضی معتقدند که طلاق خونی بین دایی و خواهرزاده مقدس‌تر و نزدیک‌تر از آنست که بین پدر و پسر وجود دارد ، بطوریکه هنگامی که گروگان خواسته میشود ، پسر خواهر گروگان بهتری از فرزند مذکر طبیعی مردی که میخواهند از او گروگان بگیرند ، تلقی میشود . در اینجا ما با یکی از بقایای زنده حق مادری — و از اینرو اصل تیره ، مواجه هستیم ، و این بصورت مشخصه خاص ژرمن‌ها توصیف شده است . اگر

۱ — یونانیان فقط در اساطیر مصر نیم خدا ایمان ، نزدیکی خاص طلاق بین دایی و خواهرزاده — یکی از بقایای حق مادری در میان بسیاری از خلق‌ها — را می‌شناسند . بگفته دیودوروس (Diodorus جلد چهارم ، صفحه ۳۴) ، طلیگ — (Meleager) ، پسران تستیوس (Thestius) — برادران مادرش آلتیا (Althea) — را میکشد . آلتیا این عمل را چنان جنایت وحشتناکی تلقی مینماید که قاتل ، یعنی پسر خودش ، را نفرین میکند ، و دعا میکند که بمیرد . گفته میشود که " خدا ایمان خواست او را بر آوردند و به حیات طلیگ‌ها ایمان دادند " . بنا بگفته همین مولف (دیودوروس ، جلد چهارم ، ۴۴) آرگوناتها Argonants تحت رهبری هراکلس (Herakles) در تراسیا (Thracia) فرود آمدند و در آنجا مشاهده کردند که فینئوس (Phineus) ←

يك عضو چنین تیره‌ای پسر خود را برای ضمانت تعهدی به گروگان می‌گذاشت، و اگر این پسر قربانی عهد شکنی پدرش میشد، این فقط مربوط به پدر بود. ولی هنگامیکه پسر يك خواهر قربانی این عهد شکنی میشد، در اینحال مقدس‌ترین قانون تیزهای نقی شده بود. نزد بکترین خویشاوند، که بیش از دیگران مجبور بود که از پسر یا مرد جوان حفاظت کند، مسئول این مرگ شناخته میشد؛ او با میبایست از به گرو سپردن پسر خود داری مینمود، با اینکه به تعهد خود عمل میکرد. اگر هیچ اثر دیگری از سازمان تیره‌ای در میان ژرمن‌ها در دست نمی‌داشتیم، همین يك عارت دلیل کافی بر وجود آن بشمار میرفت.

از این هم تعیین کننده تر— چون هشتصد سال بعد از آن رخ میدهد — این عارت در سرود نئوس قدیم، ولوسیا، در سرود غروب خدایان و پایان جهان، است. در این "دید زن پیشگو" — که در آن همانطور که بانگ و بوز^۳ نشان داده‌اند، عناصری از مسیحیت نیز وجود دارد — توصیف دوران تبا^۴هی و فساد جهان قبل از فاجعه بزرگ شامل این قطعه است:

Broedhr munu herjask

munu Systrungar

OK at bönum verdask,

sifjum spilla

بقیه باور قی از صفحه قبل — بتحریر زن و دمش، بشیرمانه با دویسرش از زن اولش کلهواترا (Cleopatra)، که بورآد (Boread) بود ندمد رفتاری میکند. ولی در میان ارگوناتان نیز تعدادی بورآد — برادران کلهواترا، یعنی بنا بر دانی‌های پسرانی که با آنها بد رفتاری شد و وجود دارند. آنها بلافاصله به کمک خواهرزاده خود می‌شتابند، آنها را آزاد کرده و نگهبانان نشان‌رامی‌کشند.

(انگلس)

I- Völuspá 2- Bang 3- Bugge

"برادران با یکدیگر می‌جنگند و قاتلین یکدیگر میشوند، و خواهرزادگان —
علائق خویشاوندی را می‌شکنند". سیستمون‌گار بمعنای پسر خواهر مادر است،
و در چشم شاعر، نفی چنین وابستگی خونی حتی از جنایت برادرکشی بدتر
هم است. اوج درگلمه سیستمون‌گار است، که به خویشاوندی از طریق
مادری اشاره میکند. اگر واژه Syskina-börn، فرزندان،
برادر و فرزندان خواهر، یا Syskina-synir، پسران،
برادر و پسران خواهر بکار میرفت، بیت دوم در مقابل بیت اول، نه بصورت
تشدید آن، بلکه بصورت تخفیف آن میبود. بنابراین حتی در زمان وایکینگ‌ها،
هنگامی که ولوسپاسرود شد، خاطره حق مادری هنوز در اسکاندیناوی از
میان نرفته بود.

بهر حال، در زمان تاسیتوس، لا اقل در میان ژرمن‌ها که او با آنها
آشنا تر بود، حق مادری جای خود را به حق پدری داده بود: فرزندان، ورثه
پدر خود بودند؛ در صورت نبودن فرزند، ارثیه به برادران و عموها و دایی‌ها
میرسید. پذیرش دایی در میان ورثه مربوط است با حفظ رسم فوق‌الذکر، و
همچنین ثابت میکند که چقدر حق پدری در میان ژرمن‌ها در آن زمان
جدید بود. ما آثاری از حق مادری در اواخر قرون وسطی می‌یابیم. در این
دوران ابویت هنوز مسئله‌ای مورد تردید بود، بخصوص در میان سرف‌ها؛
و هنگامی که یک ارباب فتوال برگشت یک سرف‌فراری را از شهر را می‌خواست،
ضروری بود، فی‌الثل در اگسبورگ^۱، بازل^۲ و کایزرسلوترن^۳، که واقعیت سرف
بودن او با سوگند شش نفر از وابستگان مستقیم خونی او — منحصر از طرف
مادری — مسلم شود. (مورر، اساسنامه شهری، جلد ۱، صفحه ۳۸)

1- Systerungar 2- Augsburg 3-Basel 4-Kaiserslautern
5- G.L.Maurer, Geschichte der Städteverfassung in
Deutschland, Bd., I-IV, Erlangen 1869-71

یکی دیگر از بقایای حق مادری ، که داشت زوال می یافت ، احترامی بود که ژرمن ها برای جنس مؤنث داشتند ، که از نقطه نظر رومی اهدا قابل فهم نبود . دختران خانواده های نجبا ، بهترین گروگان برای تضمین اجرای قرار دادها ژرمن ها بشمار می رفتند . هنگام نبرد هیچ چیز بیشتر از امن خیال وحشت انگیز که زنان و دختران آنها به اسارت و بردگی برده شوند ، باعث تحریک شجاعت آنها نمیشد . آنها زنان را مقدس و چیزی مانند پیامبر می شمردند و در مهترین مسائل اندرز آنان را می طلبیدند . ولد^۱ ، راهب^۲ بروکتی^۳ در کنار رود لیمپ^۴ ، روح برانگیزاننده کل قیام با تاوایی^۵ بود که در طی آن سیویلیس^۶ در رام ژرمن ها و بلژیکی ها ، پایه های حکمرانی روم در گل را به لرزه درآفکند . بنظر میرسد که زنها در خانه قدرت بی چون و چرائی داشته اند . تاسیتوس میگوید که آنها ، همراه با پیرمردان و کودکان ، البته مجبور بودند که همه کار را تحمل کنند ، چون مردان به شکار ، شرابخواری و کاهلی تن میدادند ؛ ولی او نمی گوید که چه کسانی مزارع را کشت میکردند ، و بنا بر ابراز صریح او ، بردگان فقط باج میبرد اختند و کار اجباری نمی کردند ؛ بنظر میرسد که آن مقدار کمی کار کشاورزی که لازم بود ، باید توسط مجموع مردان بالغ انجام میگرفت .

همانطور که در فوق گفته شد ، این شکل ازدواج خانواده بارگیر ، کم کم داشت - به یکتا همسری نزدیک میشد . این هنوز یکتا همسری مطلق نبود ، زیرا چند همسری برای نجبا^۷ مجاز بود . رویه گرفته (برخلاف سلتی ها) آنها بروی عفت اکید دختران تاکید میکردند . تاسیتوس با حرارت خاصی

1- Veleda 2- Bructerian 3- lippe 4- Batavian

5- Civilis 6- Gaul

از غیرقابل نقض بودن پیوند ازدواجی بین ژرمن‌ها سخن میگوید. اوزنا از جانب زن را تنها دلیل طلاق میدانند. ولی کمبودهای بسیاری در گزارش او وجود دارد، و بعلاوه، آشکارا آئینه عفت را در مقابل رومی‌های عیاش قرار میدهد. یک چیز مسلم است که: اگر ژرمن‌ها در جنگل‌هایشان چنان نمونه‌های استثنائی از تقوا بودند، فقط تماسی جزئی با دنیای خارج کافی بود که آنها را تا سطح مردمان معمولی دیگر یعنی اروپائیان، پائین بیاورد. در گرداب زندگی رومی، آخرین بقایای تقوای اخلاقی، حتی سریعتر از زبان ژرمنی ناپدید شد. کافی است که گرگوری^۱ تئوری رابخوانیم. نکته پیداست که در جنگل‌های کهن ژرمنی، لذات تلطیف یافته شهوترانی‌های شورانگی^۲ نمیتوانست همانند رم وجود داشته باشد، و بنابراین از این جهت نیز ژرمن‌ها برتر از دنیای روم بودند، بدون اینکه بخواهیم خودداری در لذات جسمانی را، که هیچگاه در میان هیچ خلقی در کل وجود نداشته است، به آنها نسبت دهیم.

ضرورت به ارث بردن جدال‌ها، همانند رفاقت‌های پدران و وابستگی از سیستم تیره‌ای منشاء میگرفت؛ و همچنین است ورگیلد^۲، جریمه‌های کسه بعنوان تاوان برای قتل یا جرح، بجای انتقام خونی اخذ میشد. بک نسل پیش این، ورگیلد یک نهاد بطور اخص ژرمنی محسوب میشد، ولی بعداً ثابت شد که صدها خلق این نوع ملایم‌تر انتقام خونی را، که ریشاش در سیستم تیره‌ای بود، اجرا میکردند. این نهاد (ورگیلد)، مانند اجبار بسه مهمان‌نوازی، فی‌الثل در میان سرخ‌پوستان امریکا، مشاهده شده است. توصیف تاسیتوس در مورد نحوه مهمان‌نوازی (ژرمانیا، فصل ۲۱)^۳ حتی در جزئیات آن، با توصیفی که مورگان از سرخ‌پوستانش ارائه میدهد، یکی است.

جدل بر حرارت و پایان ناپذیر، در مورد اینکه آیا ژرمن ها در عهد تاسیتوس زمین های قابل کشت را تقسیم کرده بودند یا نه، و اینکه آیا عبارات مربوط به آن، چگونه باید تفسیر شوند، اکنون به گذشته تعلق دارد. پس از آنکه ثابت شد که زمین زراعی تمام خلق ها توسط تیره بطور اشتراکی کشت میشد، و بعد از آن توسط جماعت های خانواد های کمونیستی. که قیصر هنوز در میان سوئوی ها مشاهده میکرد. و اینکه بعد ها زمین بین خانواده های مفرد تقسیم، و بطور ادواری تجدید تقسیم میشد؛ و اینکه این تجدید تقسیم ادواری زمین زراعی در قسطنطنیه از آلمان تا همین امروز ادامه دارد، (پس از اثبات این مسائل) ما دیگر احتیاجی نداریم که وقت خود را بر سر این موضوع تلف کنیم. اگر ژرمن ها در عصر تاسیتوس در عرض یکصد و پنجاه سال از زراعت اشتراکی. آنطور که قیصر با صراحت به سوئوی ها نسبت میدهند و میگویند آنها ابدًا هیچ زراعت تقسیم شده یا خصوصی نداشتند. به کشت انفرادی با تجدید تقسیم سالانه زمین رسیدند، این بدون تردید پیشرفتگی محسوب میشود؛ گذار از آن مرحله به مالکیت خصوصی کامل زمین، طی چنان مدتی کوتاه و بدون هیچگونه دخالت خارجی، صرفاً يك امر محال بود. بنابراین من در تاسیتوس تنها آن چیزی را می بینم که خود در این عبارات بیان میکند: آنها زمین زراعی را هر ساله تغییر میدهند (یا تجدید تقسیم میکنند)، و زمین اشتراکی باندازه کافی باقی میماند. این مرحله از کشاورزی و تعلق زمین است که دقیقاً با ساخت تیره های ژرمن ها در آن عصر مطابقت میکند.

من پاراگراف فوق را همانطور که در چاپ های قبلی آمده، بدون تغییر باقی میگذارم. در این فاصله، مسئله جنبه دیگری بخود گرفته است. بعد از اینکه کوالوسکی نشان داده است (منبع فوق، صفحه ۴۴) که جماعت

۱- صفحه های که انگلس ذکر میکند مربوط به چاپ آلمانی است. بصفحه ۵۸ چاپ فوق الذکر مراجعه کنید.

خانواری پدرسالاری، بحسابه حلقه اتصالی بین خانواده کمونیستی حقوق مادری و خانواده منفرد نوین - اگر نه جهانشمول، لا اقل گسترده - بود، دیگر مسئله، مانند بحث بین مورر و هیتز، این نیست که زمین تحت مالکیت اشتراکی یا مالکیت خصوصی قرار داشت، بلکه این مسئله مطرح است که مالکیت اشتراکی چه شکلی داشته است. جای هیچ تردیدی نیست که در زمان قیصر، سوئوی هانه تنها زمین خود را بصورت اشتراکی داشتند، بلکه آنرا بطور اشتراکی و بحساب مشترک زراعت میکردند. مسائلی از این قبیل، که آیا واحد اقتصادی آنها تیره بود یا جماعت خانواری یا یک گروه خویشاوندی کمونیستی یا بین آن دو، یا هر سه شکل این گروه‌ها، در نتیجه شرایط متفاوت محلی زمین وجود داشتند. هنوز برای مدت طولانی بصورت موضوع های مورد بحث وجدل باقی خواهند ماند. کووالوسکی اظهار میدارد که شرایطی که بنوسيله تاسیتوس شرح داده شده‌اند، گویای وجود مارك یا جماعت روستائی نیستند بلکه متضمن وجود جماعت خانواری - که بسیار بعد در اثر رشد جمعیت تبدیل به جماعت روستائی شد - میباشد.

از اینرو ادعا میشود که اقامتگاه‌های ژرمن‌ها، در سرزمینی که در زمان رومی‌ها در اشغال داشتند، و نیز در سرزمینی که بعداً از رومی‌ها گرفتند، نمیتوانسته ده بوده باشد، بلکه جماعت‌های خانواری بزرگ بوده است که چندین نسل را در بر میگرفت، که در تناسب با تعدادشان یک قطعه نسبتاً بزرگ زمین را کشت میکردند و زمینهای وحشی اطراف را بحسابه یک مارك مشترك با همسایگان‌شان مورد استفاده قرار میدادند. در اینحال عبارت تاسیتوس،

در مورد تبدیل زمین زراعی، عملاً نحوه بهره‌برداری از زمین معنی می‌دهد، یعنی اینکه جماعت هر سال يك قطعه متفاوت زمین را کشت میکرد، و زمینی که در اثنای سال قبل کشت میشد، بصورت آیش گذاشته شده یا بکلی ترك میشد. قلت جمعیت، باندازه کافی زمین کشت نشده اضافی باقی می‌گذاشت که هر نوع جدال بر سر زمین را غیر ضروری می‌ساخت. فقط پس از قرن‌ها، هنگامیکه اعضاء خانوار به آن حدی ازدیاد یافته بود که زراعت اشتراکی، تحت شرایط تولید موجود، غیر ممکن شده بود، جماعت‌های خانواری گویا منحل شدند. مزارع و چمنزارهای مشترك گذشته، به شیوه‌ای که میدانیم، در میان خانوارهای انفرادی مختلف - که در ابتدا بطور ادواری و سپس یکبار برای همیشه - تشکیل یافته بودند - تقسیم شدند؛ در حالیکه جنگلها، چراگاه‌ها و آب‌ها بصورت ملك مشترك باقی ماندند.

تا آنجا که بروسیه مربوط می‌شود، بنظر میرسد که این پروسه تکامل از نظر تاریخی کاملاً اثبات شده باشد. در مورد ژرمنی، و بطور ثانوی، برای کشورهای ژرمنی دیگر، نمیتوان منکر شد که از بسیاری جهات این دید، تفسیر بهتری از منابع محل‌های آسانتری بر مشکلات فراهم می‌سازد، تا دید قدیمی که قدمت تجمع روستائی را از عهد تاسیتوس می‌شمارد. قدیمیترین اسناد، فی‌المثل کودکن لورشان سیس^۱، روی مهرفته خیلی بهتر از طریق جماعت خانواری توضیح داده میشود تا از طریق جماعت مارکده که از جانب دیگر، این امر، مشکلات جدید و مسائل نوینی را مطرح میکند که احتیاج به حل شدن دارند. در اینجا فقط بررسی بیشتر میتواند تعیین تکلیف کند. ولی من نمیتوانم منکر شوم که کاملاً محتمل است که جماعت خانواری نیز، مرحله بینابینی در ژرمنی، اسکاندیناوی و انگلستان بوده باشد.

در حالی که در نوشته قبصر، ژرمن‌ها قسمتی پتازگی اسکان یافته بودند، و قسمتی هنوز در جستجوی محل سکونت بودند، در عصر تاسیتوس يك قرن

تعام بود که آسکان یافته بودند؛ پیشرفتی که در نتیجه این امر در تولید وسائل معیشت بوجود آمد، تردید ناپذیر است. آنها در خانه‌هایی که از تنه درختان ساخته میشد زندگی میکردند؛ پوشاک آنها هنوز نوع جنگلی بدوی، شامل خرگه‌های خشن پشمی و پوست حیوانات، و پوشاک زیر کفانی برای زنان و نجبا بود. غذای آنها مرکب از شیر و گوشت و میوجات وحشی و، بگفته پلینی^۱ شوربای بلوط (که هنوز در ایرلند و اسکاتلند غذای طوسی سلتی هاست) بود. ثروت آنها شامل احشام بود که از نژادهای پست بودند، گاوها کوچک و نامتناسب بوده و شاخ نداشتند؛ اسب‌ها کوچک بودند و نه از نوع اسب دهنده. پول، تنها سکه رومی، کم بود و بندرت استعمال میشد. آنها ابزار طلائی و نقره‌ای نداشتند، و اصولاً ارزشی برای این فلزات قائل نبودند. آهن کمیاب بود، و لاقط در میان قبائل رایج و دانون توسط خود آنها استخراج نمیشد و ظاهراً تماماً وارد میشد. رسم الخط رونیک^۲ (تقلیدی از حروف یونانی رومی) فقط بضایه‌های علامت‌سری و منحصر برای جادوی مذهبی بکار میرفت. قربانی کردن انسان هنوز مرسوم بود. بطور خلاصه، آنها خلقی بودند که بتازگی از مرحله میانی بربریت به مرحله بالائی آن رسیده بودند. اما در حالی که در مورد قبائلی که تماس مستقیم با رومی‌ها داشتند وارد کردن محصولات صنعتی رومی تسهیل شده، و بنابراین مانع از تکامل صنایع فلزی و نساجی خودی میگشت، هیچگونه تردیدی وجود ندارد که این صنایع در میان قبائل شمال شرق، در بالتیک، تکامل یافتند و قطعه سلاح‌هایی که در مرداب‌های شلزویگ^۳ یافته شده — يك شمیر آهنی دراز، يك نیم تنه زرهی و يك کلاه خود نقره‌ای و غیره، همراه با سکه‌های رومی از انتهای قرن دوم — و ابزار آهنی ژرمنی که بر اثر

1- Pliny 2- runic

3- Schleswig

مهاجرت خلق‌ها پراکنده میشد، يك نوع خاص صنعتگری را - حتی در مواردی که بتقلید از نمونه‌های اصلی رومی ساخته میشد - نشان میدهند. مهاجرت به امپراطوری روم متدن در همه جا، بجز انگلستان، صنایع بومی را از بسن برد. فی العنل زینت آلات مفروضی نشان میدهند که این صنعت تا چه حد بطور همگون بوجود آمد و تکامل یافت. نمونه‌های پیدا شده در یورگاندی^۱، رومانی^۲ و در کنار دریای آزوف^۳، میتواند در همان کارگاهی درست شده باشد که نمونه‌های انگلستان و سوئد، و بدین ترتیب بدون تردید دارای منشأ ژرمنی میباشند.

قانون اساسی آنها نیز در انطباق با مرحله بالائی بربریت بود. بنا بر گفته تاسیتوس، عموماً شرفائی از روسا (پرنسپها) وجود داشت که به مسائل جزئی رسیدگی میکردند و مسائل مهم را برای تصمیم‌گیری در مجمع خلق آماده مینمودند. مجمع خلق، در مرحله پائینی بربریت - لاقلاً در نقاطی که ما میدانیم، در میان امریکائی‌ها - فقط بصورت تیره‌ای برقرار می‌شد، و هنوز بصورت قبیله‌ای یا کفدراسیون قبیله‌ای (ایلی) نبود. روسای شورا (پرنسپها) هنوز مانند مورد ایروکوئی‌ها کاملاً از روسای جنگ (دوس‌ها) متمایز بودند. دوس‌ها، در آنزمان قسماً از طریق دریافت هدایای افتخاری مانند احشام، غلات و غیره از هم قبیله‌های خود زندگی میکردند. آنها - همچون مورد امریکا - عموماً از يك خانواده واحد انتخاب میشدند. گذار به حق‌پدري، مانند یونان و روم، برفع تبدیل تدریجی منصب انتخابی به منصب موروثی انجام شد، و بدین طریق باعث پیدایش يك خانواده "نجیب" در هر تیره گشت. اکثر این باصطلاح نجیب‌های قبیله‌ای کهن، در طی مهاجرت خلق‌ها یا بلافاصله پس از آن، از بین رفتند. رؤسای نظامی فقط برحسب

1- Burgundy

2- Rumania

3- Azov

4- Duces

قابلیت های خود، بدون در نظر گرفتن نسب، انتخاب میشدند. آنها قدرت کمی داشتند و مجبور بودند که نمونه و سرمشق باشند. همانطور که تاسیتوس به صراحت میگوید، قدرت انضباطی عظمی در ارتش در دست کشیش ها بود. مجمع خلق قدرت واقعی بود. پادشاه یا رئیس قبیله ریاست میکرد، مردم تصمیم میگرفتند؛ زوزه، بمعنای "نه" بود، دست زدن و بصدا در آوردن — سلاح ها بمعنای "آری". مجمع خلق در همین حال دادگاه نیز بود. شکایات به اینجا آورده شده و در مورد آنها تصمیم گیری بعمل می آمد؛ حکم اعدام اعلام میشد، و این یک حکم، فقط در موارد جبن، خیانت یا همسب غیر طبیعی جایز بود. تیره ها و انشعابات دیگر نیز بصورت یک پیکره قضاوت میکردند و رئیس بر آنها ریاست میکرد که، مانند تمام دادگاه های بدوی ژرمنی، فقط کارگردان جریانات و بازپرسی بود. در میان ژرمن ها، همیشه و همه جا، حکم بوسیله کل جماعت اعلام میشد.

کنفدراسیون های قبائل از زمان قیصر بوجود آمدند. پاره ای از آنان در همان هنگام پادشاهانی داشتند. فرمانده عالی نظامی — مانند مورد یونانی ها و رومی ها — شروع به جستجوی قدرت استبدادی کرد، و گاهی موفق به کسب آن میشد. این فاصبین موفق، بهیچوجه حکام مطلقه نبودند؛ مع هذا آنها درهم شکستن قیود ساخت تیره ای را آغاز کرده بودند. در حالیکه بردگان آزاد شده معمولاً یک موضع پست داشتند — زیرا که نمیتوانستند عضو هیچ تیره ای باشند — اینها بخوابه افراد مورد علاقه پادشاهان جدید، غالباً به کسب مقام، ثروت و افتخارات نائل می آمدند. همین امر پس از فتح امپراطور روم، در مورد رهبران نظامی که اکنون پادشاهان کشورهای وسیعی شده بودند، واقع شد. در میان فرانک ها، بردگان پادشاه و بردگان آزاد شده او، نقش مهمی ابتدا در دربار و سپس در دولت داشتند؛ یک قسمت بسزرگ از

اشرافیت نوین از آنها نسب میگیرد .

يك نهاد وجود داشت که بطور خاص خواستار پیدایش سلطنت بسود : ملازمین . ما قیلا دید هابیم که نزد سرخ پوستان امریکا ، چگونه انجمن های خصوصی درکنار تیرهها تشکیل میشدند تا بخاطر اهداف خود بجنگند . در میان ژرمن ها ، این انجمن های خصوصی تبدیل به هیئت های پایداری شده بودند . رهبر نظامی که شهرتی پیدا میکرد ، در اطراف خود عده های ازجنگ جوانان چپاولگر را که نسبت به شخص او عهد وفاداری می بستند ، جمع میکرد . به آنها غذا و هدایائی میداد ، و آنان را برحسب اصول سلسله مراتبی سازمان میداد : يك گارد محافظ و يك نیروی نظامی آماده برای اعزام به عملیات فوری در ماموریت های کوتاه ، يك رسته آموزش یافته از افسران برای اعزام به کارزارهای وسیعتر . گرچه این ملازمین میبایست کم قدرت بود میباشند . در حقیقت این مسئله مثلا در مورد اود و آسر^۲ در ایتالیا به اثبات رسیده است . معین آنها باشابه جرثومه های فساد آزادبهای خلقی کهن درآمدند ، و هم در دوران مهاجرت خلقها ، و هم پس از آن ، این امر را ثابت کردند . زیرا اولاً آنها زمینه مناسب برای پیدایش قدرت سلطنتی را بوجود آوردند . ثانياً ، همانطور که تاسیتوس ملاحظه نمود ، آنها را فقط با جنگ و غارت مدام میشد بهم پیوسته نگاه داشت . غارت هدف عمده شد . اگر سردسته ، کاری در دور و بر نداشت ، افرادش را به کشورهای دیگری اعزام میکرد ، که در آنجا جنگ ، و چشم انداز غارت وجود داشت . مزدورهای ژرمن — که بتعداد زیاد ، تحت پرچم روم حتی با ژرمن ها می جنگیدند — قسماً از چنین ملازمینی تشکیل میشدند . آنها اولین جرثومه های سیستم لندزکنشت^۳ ، مایه لعن و شرمساری ژرمن ها ، بودند . پس از فتح امپراطوری روم ، این ملازمین

1- Gefolgschaften (retinue)

2- Odoacer

3- Landsknecht

سربازان مزدور

پادشاهان، همراه با تحت رقبت ها و خدمتکاران دربار روم، دومین جزء متشکله مهم نجبای دوران بعد را تشکیل دادند.

پس بطور کلی، قبائل ژرمن که در خلقها ترکیب شده بودند، همان اساسنامه ای را داشتند که در میان یونانی های عهد نیم خدایان و در میان رومی های عصر باصطلاح پادشاهان، بوجود آمده بود: مجامع خلقی، شوراهای روسای تیره، و فرماندهان نظامی که از مدتی قبل در تقلاي کسب قدرت پادشاهی واقعی بودند. این تکامل یافته ترین اساسنامه ای بود که نظام تیره ای میتوانست بوجود آورد؛ این اساسنامه نمونه‌واری از مرحله‌های برکده‌داری بود. بمجرد آنکه جامعه به فراسوی محدوددهائی رفت که این اساسنامه برای آنها مکتفی بود، نظام تیره‌ای پایان پذیرفت، تلاشی شد، و دولت جای آنرا گرفت.

فصل ششم

تشکیل دولت در میان ژرمن‌ها

بنا بگفته تاسیتوس، ژرمن‌ها خلقی با تعداد بسیار بودند. قیصر، تصویری تقریبی از تعدادی از خلق‌های مختلف، ژرمن را بدست می‌دهد، ۱ و تعداد یوسیتان‌ها و تنک‌تران‌ها را که در کناره چپ رود راین بودند، با محاسبه زنان و کودکان ۱۸۰,۰۰۰ نفر میدانند. بدین طریق هر خلق در حدود ۱۰۰,۰۰۰ نفر^۲، که خیلی بیشتر از تعدادی است که مثلا ایروکوشی‌ها در شکوفان‌ترین دوران خود - وقتی که حتی کمتر از ۲۰,۰۰۰ نفر بودند و سراسر کشور، از گریت لیکس تا اوهایو و پیتوماک^۳ را بهم دوخته بودند - داشته‌اند.

1- Usipetans 2- Tencterans

3- Rhine

های
۴- تعدادی که در اینجا پذیرفته شده بوسیله عمارتی در رود وروس در مورد سلت گل تائید میشود: "در گل خلق‌های متعددی که تعدادشان مساوی نیست، زندگی میکنند. بزرگترین آنها حدود ۲۰۰,۰۰۰ نفر و کوچکترین آنها ۵۰,۰۰۰ نفر است." (Diodorus Siculus, V, 25) بدین ترتیب حد متوسط حدود ۱۳۵,۰۰۰ نفر بوده است. هر یک از خلق‌های گل، که تکامل یافته‌تر بودند، باید مسلماً تعداد تراژرمن‌ها بود باشند (انگلس)

5- Great Lakes

6- Potomac

اگر بخواهیم که روی يك نقشه هرکدام از خلق‌های سرزمین راین را - که از روی گزارش‌ها برای ما بهتر شناخته شده‌اند - گروهبندی کنیم ، خواهیم دید که چنین خلقی بطور متوسط مساحت يك بخش اداری (ایالتی) پروسی - در حدود ۱۰,۰۰۰ کیلومتر مربع یا ۱۸۲ میل مربع جغرافیائی - را اشغال میکند . ولی ژرمانیکامانای رومی که تا ویستولا^۱ میرسید ، حدود ۵۰۰,۰۰۰ کیلومتر مربع بود . با محسوب کردن بطور متوسط ۱۰,۰۰۰ کیلومتر مربع برای يك خلق واحد ، تعداد کل جمعیت ژرمانیکاماننا به پنج میلیون نفر - تخمین زده میشود - که برای يك گروه از مردم برابر ، رقمی نسبتاً زیاد است ، گرچه ۱۰ نفر ساکن برای هر کیلومتر مربع ، یا ۵۰ نفر برای هر میل مربع جغرافیائی ، در قیاس با شرایط کنونی ، خیلی ناچیز است . ولی این رقم شامل تمام ژرمن‌های موجود در آن زمان نمیشود . میدانیم که خلق‌های ژرمن از منشاء گوتیک ، باستارنین‌ها^۲ ، پوکینیان‌ها^۳ و دیگران در امتداد سلسله جبال کارپاتین^۴ تا دهانه دانوب زندگی میکردند . تعداد آنها آنقدر زیاد بود که پلینی آنها را بعنوان پنجمین قبیله عمده ژرمن‌ها می‌شمارد ؛ در سال ۱۸۰ قبل از میلاد آنها بعنوان مزدوران پرسیوس شاه مقدونیه خدمت میکردند^۵ ، و در اولین سالهای حکمرانی آگوستوس^۶ ، هنوز راه خود را به منطقه‌ای بس - دوری حوالی آدریانوپل^۷ می‌گشودند . اگر تعداد آنها را در آغاز عهد مسیحیت فقط يك میلیون نفر تصور کنیم ، تعداد ژرمن‌ها محتملاً کمتر از شش میلیون نبودند^۸ . پس از اسکان در ژرمنی^۹ ، جمعیت باید با سرعت بیشتری افزایش یافته

1- Prussian 2- Germanica Magna 3- Vistula

4- Bastarnians 5- Peukinians 6- Carpathian

7- Perseus 8- Augustus 9- Adrianople

10- Germanien

باشد. ترقی صنعتی که در بالا به آن اشاره شد، برای اثبات آن کافی است. اشیائی که در مرداب های شلزویگ پیدا شده اند، با در نظر گرفتن سکه های رومی که همراه با آنها بدست آمده است، متعلق به قرن سوم میباشند. از این رو معلوم میشود که در آن زمان صنایع فلزی و نساجی در کناره های بالتیک خیلی تکامل یافته بوده است، و یک تجارت فعال با امپراطوری روم وجود داشته است، و طبقه متولتره از مقداری تجمل برخوردار بوده است — کسه اینها همه شواهدی هستند از تراکم جمعیت. ولی در این زمان ژرمن ها حمله صومی خود را در امتداد تمام خط راين، حصار مرزی روم. و دانوب — خطی که از دریای شمال تا دریای سیاه کشیده میشود — شروع کردند، که دلیل مستقیم یک جمعیت دائما رشد یافته است که به خارج می تازد. در طول سه قرن مبارزه، کل بدنه عمده خلق های گوتیک (به استثناء اسکاندیناوی ها، گوت ها و بهورگوندین ها)، بطرف جنوب شرقی حرکت کرد و جناح چپ خط حمله طولانی را تشکیل داد؛ ژرمن های طیا (هرمینونین ها) در وسط این خط، در دانوب طیا، به پیش میزاندند، و ایستاونین ها، که اکنون فرانک ها نامیده میشوند، در جناح راست در امتداد راين. فتح بریتانیا بمعموده اینگانین ها افتاد. در پایان قرن پنجم، امپراطوری روم، خسته، بیخون و بی رمق، دروازه های خود را بروی ژرمن های مهاجم باز گذاشت.

در فصول پیشین ما بر سرگهواره تمدن باستانی یونان و روم قیام داشتیم. اینک بر سر گوش ایستاده ایم. غلتک قدرت جهانی روم، قرن ها از روی تمام کشورهای مدیترانه میگذشت. جایی که زبان یونانی مقاومتی نشان نداد، تمام زبانهای طی در مقابل یک لاتین فاسد تسلیم شدند. دیگر

1- Herminonians 2- Istaevonians

3- Ingaevonians

تمایزی بین ملیت‌ها نبود، دیگرگ‌ها، ایبرین‌ها^۱، لیگورین‌ها^۲، نوریکان‌ها^۳ وجود نداشتند؛ همه رومی شده بودند. سیستم اداری روم و قانون روم در همه جا بیکراهی همگون^۴ قدیم را تحلیل برده بود، و بدین‌طریق آخرین بقایای تظاهرات محلی و ملی را سرکوب کرده بود. رومی‌گری تازه مرسوم شده نمیتوانست این فقدان را جبران کند؛ همین هیچ طبیعتی نبود، بلکه فقط همین فقدان طبیعت بود. عناصر برای تشکیل ملت‌های جدید، در همه جا وجود داشتند. لهجه‌های لاتینی ایالات مختلف، بیش از پیش از یکدیگر دور میشدند؛ مرزهای طبیعی که زمانی ایتالیا، گل، اسپانیا و افریقا را بصورت سرزمین‌های مستقلی درآورده بودند، هنوز وجود داشتند و هنوز وجود خود را بیشتر نشان میدادند. ولی در هیچ جا نیروئی که قادر به ترکیب این عناصر به ملت‌های جدید باشد، وجود نداشت؛ در هیچ جا حداقل نشانه‌ای از توانایی تکامل یا نیروی مقاومت — نیروی خلاق که از آنها کمتر — وجود نداشت. توده عظیم انسانی آن سرزمین وسیع تنها بوسیله یک پیوند بهم وابسته بود — دولت روم؛ و این بحر زمان بدترین دشمن و ستعمر آنان شده بود. ایالات، روم را تهاه کرده بودند؛ روم خود تبدیل به یک شهر ایالتی، مانند دیگران شده بود. امتیازاتی داشت، ولی دیگر حکومت نمیکرد، دیگر مرکز جهان امپراطوری نبود، دیگر حتی مقر امپراطوران و معاونین آنها، که اکنون در قسطنطنیه، تروس^۴ و میلان اقامت می‌گزیدند، نبود. دولت روم به ماشین پیچیده عظیمی بدل شده بود، که انحصاراً برای استثمار اتباع خود عمل میکرد. مالیات‌ها، خدمات دولتی و انواع و اقسام عوارض، توده مردم را بیش از پیش به کام فقر میرد. اخاذی‌های حکام، مامورین مالیاتی و سربازان باعث شدند که فشار غیرقابل تحمل گردد. دولت روم با سلطه جهانی‌اش به چنین راهی منتهی

1- Iberians 2- Ligurians 3- Noricans

4- Treves

شده بود : حق موجودیت خود را بر مبنای حفظ نظم در داخل ، و حراست در مقابل بربرها در خارج قرارداد بود . ولی نظم ، بدتر از بدترین بی نظمی ها بود ، و شهروندان که دولت ادعا میکرد از آنها در مقابل بربرها حراست میکند، به این بربرها بچشم ناجیان خویش مینگریستند .

شرایط اجتماعی بهتر از این نبود . در آخرین سالهای جمهوری ، حاکمیت روم بر مبنای استثمار بیرحمانه ایالت های فتح شده قرار گرفته بود . امپراطور^{ها} این استثمار را از بین نبرده بودند ، برعکس ، آنها منظم کرده بودند . امپراطور^ی هر چه بیشتر به فساد میگرائید ، مالیات ها و خدمات اجباری بیشتر میشد ، و مقامات اداری بیشزمانه تر مردم را می چابیدند و باج سهیل میگرفتند . بازرگانی و صنعت هیچگاه کار رومی ها ، که بر تمامی خلق های دیگر آقاقتی میکردند ، نبود . فقط در رباخواری بود که آنها از همه دیگران ، از پیشینیان و پس آیندگان ، سبقت گرفتند . بازرگانی که زمانی وجود داشت و توانست خود را برای مدتی نگاه دارد ، در اثر اخازی های مقامات رسمی به تباهی کشانده شد ؛ چیزی که باقی ماند ، در مشرق ، در بخش یونانی امپراطوری بود ، ولی این خارج از حوزه مطالعه ماست . فقر عمومی ؛ انحطاط بازرگانی و صنایع دستی و هنرها ، کاهش جمعیت ؛ افول شهرها ؛ پسروی ، کشاورزی به مرحله ای پایین تر — این بود نتیجه نهائی سیطره جهانی روم .

کشاورزی — شاخه تعیین کننده تولید در سراسر عهد باستان — اکنون بیش از همیشه تعیین کننده شد . در ایتالیا ، تراکم فوق العاده املاک (لاتیفوندا^۱) که تقریباً سراسر سرزمین را از پایان دوران جمهوری در بر گرفته بود ، به دو طریق مورد استفاده قرار میگرفت : یا بصورت چراگاه ، که در آن ، گوسفند و گاو جای جمعیت را گرفته بود ، و برای مواظبت از آنها فقط چند برده کافی بودند ؛ یا بصورت املاک روستائی (ویلا^۲) که در آنها

1- Latifundia

2- Villae

بستانکاری وسیع توسط توده های برده انجام میگرفت که يك قسمت آن برای رفع حوائج تجلی مالکین بود و قسمتی برای فروش در بازارهای شهری. چراگاه های بزرگ حفظ شده و محتلا توسعه یافته بودند؛ ولی املاک روستائی و بستانکاری آنها در اثر فقر مالکین آنها و افول شهرها، به تباهی کشیده شدند. اقتصاد لاتیفوندیائی که بر اساس کار بردگی استوار بود دیگر مقرون به صرفه نبود؛ ولی در آن زمان، تنها شکل ممکن کشاورزی وسیع بشمار میرفت. کشتکاری محدود دوباره بصورت تنها شکل منفعت زا درآمد. ملك بعد از ملك تقسیم میشد و بصورت قطعات كوچك به مستاجرین موروئی واگذار میگشت، که مبلغ ثابتی می پرداختند، یا بجای مستاجرین به پارتیاری ها^۱ — ماسرین مزارع داده میشد که يك ششم یا تنها يك نهم محصول سالانه را به ازارکار خود برمی داشتند. ولی عددا این قطعه های كوچك بین كولون ها^۲ توزیع میشدند که سالیانه مقدار ثابتی می پرداختند، به زمین وابسته بوده و همراه با آن بفروش میرفتند. اینها برده نبودند، ولی آزاد هم بشمار نمی رفتند؛ اینها نمیتوانستند با شهروندان آزاد ازدواج کنند، و ازدواج درونی در میان خود آنها، بـك ازدواج معتبر شناخته نمیشد، بلکه مانند مورد بردگان، فقط صیغه^۳ ار ی (گتوبرنیوم)^۴ تلقی میشد. آنها طلایه داران سرف های قرون وسطی بودند. برده داری عهد حقیق منسوخ شد. نه در کشاورزی بردامنه در روستا، و نه در مانوفاکتورهای شهری، دیگر برده داری هایدی قابل توجهی بدست نمیداد. بازار برای محصولات آن از بین رفته بود. کشاورزی کم دامنه و صنایع دستی كوچك — که تولید فول آسای دوران شکوفائی امپراطوری، اکنون بدان حد تقلیل یافته بود — جایی برای بردگان متعددند داشتند. در جامعه فقط برای بردگان خانگی و بردگان تجلی ثروتمندان جایی وجود داشت.

1- Partiarii 2- coloni مزارعچی

3- concubinage

4- contubernium

ولی برده‌داری در حال احتضار، هنوز بقدر کافی نیرومند بود که هرگونه کار تولیدی را بصورت کار بردگی جلوگر سازد و آنرا درون شان و شخصیت رومی‌ها آزاد بنمایاند. و اکنون هرکس يك رومی آزاد بود. از اینرو، از یکسو، تعداد بردگان زائد افزایش می‌یافت، که بعلمت اینکه میال گردن شده بودند، رها گشته بودند؛ از سوی دیگر تعداد کولون‌ها و آزاد مردان فقیر شده از دیاد می‌یافت (شبهه سفید بوستان فقیر در ایالات سابقا برده دار آمریکا). صحیحیت، در این مرگ تدریجی امپراطوری روم در طی قرن‌ها، بکلی بیگناهِ است، و بعدا کاری نکرد که از تجارت برده بوسیله مسیحیان — چه ژرمن‌های شمال، و چه ونیزی‌های مدیترانه — یا تجارت بردگان سیاه سالهای بعد، جلوگیری کند. برده‌داری دیگر فایده نداشت، و بنابراین مرد؛ اما برده‌داری در حال احتضار، نیش زهر آلود خود را با حقیر شدن کار مولد برای آزادها، باقی گذاشت. این بن‌بستی بود که جهان روم در آن گرفتار گشته بود: برده‌داری از نقطه نظر اقتصادی غیر ممکن شده بود، در حالیکه کار برای آزادها، از نقطه نظر اخلاقی در تحریم افتاده بود. یکی، دیگر نمیتوانست، و دیگری، هنوز نمیتوانست شکل اساسی تولید اجتماعی شود. فقط بک انقلاب کامل میتواندست مدد کار باشد.

در ایالات، وضع از این بهتر نبود. غالب گزارش‌هایی که در دست داریم مربوط به گل هستند. در کنار کلن‌ها، هنوز خرده دهقانان آزاد، در آنجا زندگی میکردند. آنها برای حفظ خود در مقابل اخازی‌های

(۱) — بنا بگفته استف لیوت پیراندماز سرمونا (Bishop Liutprand of Cremona) صنعت اصلی وردان (Verdun) در قرن دهم، یعنی در امپراطوری مقدس ژرمن، ساختن خواجگان بود که بانفع سرشار به اسپانیا، برای حرمهای مورها (Moors) صادر میشدند. (انگلس)

بیرحمانه مامورین، قضات و رباخواران، بکرات خود را تحت حفاظت - سرپرستی - مردانی که صاحب قدرت بودند قرار میدادند؛ و آنها این کار را نه تنها افراد آ، بلکه بصورت کل یک جماعت میکردند، تا آنجا که امپراطورهای قرن چهارم بکرات برای منع این امر فرامینی صادر میکردند. این کار چگونه به کسانی که در جستجوی حمایت بودند کمک میکرد؟ سرپرست (پاترون)^۲ شرایطی تحمل میکرد، که آنها عنوان زمین های خود را به او منتقل کنند، و در عوض او حق بهره برداری آنها را از زمین، درآمدت حیاتشان، تضمین میکرد. حمله های که کلیسای مقدس آنها بخاطر سپرد و آزادانه در طول قرنهای نهم و دهم، برای شکوه عالیتر خدا و توسعه متعلقات خود در زمین، بکار میبرد. و لسی در آن زمان، در حدود سال ۴۷۵، سالویانوس، اسقف ماری^۳ هنوز با حرارت اینچنین دزدی را محکوم میکرد و اظهار میداشت که ستم مامورین روم و مالکین بزرگ چنان غیر قابل تحمل شد که بسیاری از رومی ها^۴ بهیچشهاد فرار کردند که تحت اشغال بربرها قرار داشت، و شهروندان رومی ساکن آن نقاط، از چیزی بیش از این نعترسیدند که دوباره تحت سلطه روم در آیند. اینکه در این دوره والدین فقیر، غالباً فرزندان خود را به بردگی میفروختند از اینجا اثبات میشود که قانونی برای منع این عمل وجود داشت.

بربرهای ژرن، در مقابل آزاد کردن رومی ها از چنگ دولت خودشان، رسوم تمام سرزمین را تصاحب و بین خود تقسیم کردند. تقسیم برهنای سیستم تیره ای صورت گرفت؛ از آنجا که فاتحین تعدادشان نسبتاً کم بود، قطعه زمین های بزرگی تقسیم نشده باقی ماند، و قسماً در تصاحب کل مردم بود و قسماً در تصاحب قبائل و تیره ها. در هر تیره، مزارع و چراگاهها بصورت

1- Patronage 2- Patron

3- Bishop Salvianus of Marseilles

قطعات زمین مساوی در میان هر خانوار، توسط قرعه کشی توزیع شدند. ما نمیدانیم که آیا تجدید تقسیم‌های مکرر در آن زمان وجود داشته است یا نه؛ بهرمنوال، این تجدید تقسیم بزودی در ایالات روم از بین رفت، و هر قطعه زمین واگذار شده، به ملک خصوصی قابل واگذاری، آلودیوم^۱ بدل شد. جنگ‌ها و چراگاه‌ها بصورت تقسیم نشده، برای استفاده عموم، باقی ماندند؛ این استفاده و شیوه کشت زمین‌های تقسیم شده، به وسیله رسوم کهن و خواست کل‌جماعت تنظیم میشد. هر چه تیره بمدت طولانی‌تر در دهکده‌های آن وجود داشت، و هر چه زمین‌ها و رومی‌ها بیشتر در طول زمان درهم ادغام شدند، همان‌قدر هم خصلت همخونی پیوند‌ها، جای خود را بیشتر به پیوند‌های سرزمینی داد. تیره در جماعت مارک، که در آن بهر حال بقایای کافی از خویشاوندی اولیه اعضا^۲ مشهود بود، از بین رفت. بدین طریق ساخت تیره‌ای، لا اقل در کشورهای اولیه اعضا^۳ مشهود بود، از بین رفت. بدین طریق بود - شمال فرانسه، انگلستان، ژرمنی و اسکاندیناوی - بطور غیر محسوس تبدیل به یک ساخت سرزمینی شد، و از اینرو توانست خود را در دولت بگنجاند. معیذا خصلت دموکراتیک طبیعی خود را که وجه تمایز کل نظام تیره‌ای است، حفظ کرد، و بدین ترتیب قسمتی از ساخت تیره‌ای را - حتی در حالت انحطاطی که بعدها بآن تحمیل شد - محفوظ نگاه داشت، و بدین طریق سلاحی در دست ستمکشان باقی گذاشت، که میتوانست حتی در اعصار جدید نیز مورد استفاده قرار گیرد.

نابودی سریع پیوند‌های خونی در تیره، بدین علت بود که ارگان‌های آن در قبیله، و در میان کل مردم نیز، در نتیجه فتوحات، مسخ شده بودند. ما میدانیم که حکومت بر مردم تحت انقیاد با نظام تیره‌ای ناسازگار است. ما

۱- آلودیوم allodium قطعه زمین مستقل شخصی بدون نیاز به پرداخت اجاره و غیره، برخلاف فئود feud، بود.

در اینجا این مسئله را در حد وسیع می بینیم . خلق های ژرمن ، که اکنون اربابان ایالات روم بشمار می رفتند ، مجبور بودند که فتوحات خود را سازمان دهند ؛ اما نه میشد توده های رومی را در نظام تیره ای جذب کرد ، و نه اینکه بکمک این نظام بر آنها حکومت کرد . میبایست جانشینی برای دولت روم بر راس ارگان های اداری محلی روم — که در ابتدا هنوز تا اندازه زیادی بکسار ادامه میدادند — گماشته میشد ، و این جانشین ، تنها میتوانست دولت دیگری باشد . بدین طریق ارگانهای ساخت تیره ای مجبور بودند که به ارگانهای دولت مبدل شوند ، و در اثر فشار شرایط و اوضاع ، این امر میبایست بسرعت انجام میگرفت . اما اولین نماینده خلق فاتح ، فرمانده نظامی بود . امنیت داخلی و خارجی سرزمین فتح شده ، افزایش این قدرت را ایجاب میکرد . زمان برای گذار رهبری نظامی به پادشاهی فرا رسیده بود . و این امر صورت گرفت . پادشاهی فرانک ها را در نظر بگیریم . در اینجا نه تنها قلمرو وسیع دولت روم ، بلکه تمام قطعه های بسیار وسیع زمین که به جماعت های بزرگ و کوچک گاو و مارک داده نشده بودند ، بخصوص تمام جنگل های بزرگ ، در دست خلق فاتح سالیان^۲ ، بخاطره تعلقات نامحدود آنها ، درآمد . اولین کاری که پادشاه فرانک — پس از آنکه از فرمانده نظامی به یک سلطان واقعی مبدل شده بود — کرد ، این بود که این طک مردم را به طک سلطنتی تبدیل کند ، آنرا از مردم بدزد و بصورت فief^۳ به ملازمین خود بدهد یا ببخشد . این ملازمین ، که در اصل مرکب از ملازمین نظامی شخصی و سایر فرماندهان جزه ارتش بودند ، بزودی نه تنها توسط رومی ها ، یعنی گل های رومی شده — که بسرعت به علت دانش خود در نوشتن ، تحصیلات و آشنائی با زبان محساره رومی و لاتین ادین و نیز قوانین کشور ، برای او (شاه) قابل جانشینی شدند — توسعه یافتند ، بلکه همچنین توسط بردگان ، سرف ها و آزاد شدگان که

1- gau

2- Salian

3- Fief

دربار او را تشکیل میدادند و او از میان آنها افراد مورد نظر خود را انتخاب میکرد، نیز افزایش پیدا کردند. به تمام این افراد قطعاتی از زمین عمومی داد میشد که در ابتدا بیشتر بصورت هدیه بود، و بعداً بشکل بنفیس^۱ - دراصله در اکثر موارد تا زمان حیات پادشاه - واگذار میشد، و بدین ترتیب پایه برای تشکیل نجبا جدید، بحساب مردم ریخته شد.

اما این کل قضیه نبود. امپراطوری فریض و طویل نمیتوانست بوسیله اساسنامه تیره‌ای کهن، حکومت شود. شورای روسا - حتی اگر هم مدت‌ها پیش منسوخ نشده بود - نمیتوانست تشکیل شود و بزودی جای خود را به ملازمین دائمی پادشاه داد. مجمع خلقی کهن هنوز بصورت ظاهر وجود داشت، ولی بیش از پیش بصورت مجمع فرماندهان جزء ارتش و نجبای نوخاسته درآمد. دهقانان آزاد صاحب زمین، توده خلق فرانک، در اخر جنگ‌های داخلی مدام و جنگ‌های فتوحاتی - و جنگ اخیر، بویژه در زمان شارلمان^۲ - فرسوده شده و به فقر و مذلت افتادند، درست مانند وضعی که دهقانان رومی در آخرین دوران جمهوری پیدا کرده بودند. این دهقانان - که در ابتدا کل ارتش را تشکیل میدادند، و پس از فتح سرزمین‌های فرانک‌ها هسته مرکزی آن بودند - در آغاز قرن نهم چنان فقیر شده بودند که بندرت حتی يك نفر از پنج نفر آنان میتواندست تجهیزات جنگی فراهم کند. جای ارتش سابق دهقانان آزاد - که مستقیماً توسط پادشاه فرا خوانده میشد - را ارتشی مرکب از خدمتکاران نجباً جدید^۳ گرفت. در میان این خدمتکاران ویلین^۴ -

۱- بنفیس Benefice قطعه زمینی است که پادشاهان فرانک بمناسبه پادشاه به ملازمین خود میپرداختند - این چیزی شبیه اقطاع است، در مراحل بعد بنفیس بصورت فیف موروثی میشود (سیورفال).

2- Charlemagne 3-Servitors 4-magnates 5-Villeins

اخلاف دهقانانی که در گذشته بجز پادشاه اربابی نمی شناختند ، و کمی بعد از آن ابد هیچ اربابی حتی پادشاه نداشتند - نیز وجود داشتند . در زمان جانشینان شارلمانی ، جنگهای داخلی ، ضعف قدرت سلطنت ، و بنا براین غصب نجبا - که اکنون صفوف آنها توسط کنت های گوی که در زمان شارلمانی بوجود آمده و مایل بودند که منصب خود را موروثی کنند ، فشرده تر شده بود - و بالاخره تهاجمات نورمان ها ، فلاکت دهقانان را به نهایت رساند . پنجاه سال پس از مرگ شارلمانی ، امپراطوری فرانک در پیش پای نورمان ها - آنطور درمانده شده بود ، که چهار صد سال پیش ، امپراطوری روم در پیش پای فرانک ها .

و نه تنها بی کفایتی در خارج ، بلکه نظم ، یا در حقیقت بی نظمی داخلی جامعه نیز تقریباً بهمان صورت بود . دهقانان آزاد فرانکی خود را در موقعیتی مشابه با موقعیت پیشینیان شان ، یعنی کولون های رومی یافتند . اینان که در اثر جنگ و غارت ب فلاکت افتاده بودند ، مجبور بودند که خود را تحت حمایت نجبای جدید یا کلیسیا قرار دهند ، زیرا قدرت سلطنتی ضعیف تر از آن بود که بتواند از آنها حمایت کند ؛ آنها مجبور بودند که بهای گرانی برای این حفاظت بپردازند . آنها مانند پیشینیان خود - دهقانان گل - اجباراً ملک زمینی خود را به پاترون های (حامیان) خود منتقل میکردند و سپس بعنوان مستاجر ، آن ملک را به شکل های مختلف و متنوع در اختیار میگرفتند ، اما همیشه یک شرط وجود داشت و آن انجام خدمت یا پرداختن عوارض بود . آنها پس از آنکه باین شکل از وابستگی گرفتار میشدند و بتدریج آزادی شخصی خود را از دست میدادند ؛ بعد از چند نسل ، غالب آنها به سرف بدل شدند . سرمت تنزل این دهقانان آزاد را از دفاتر ثبت اراضی ایرمینون^۲ در مورد صومعه

سن ژمن دیره^۱، که سابقاً نزدیک پاریس بود و اکنون در پاریس است — میتوان فهمید . حتی در زمان حیات شارلمانی در املاک وسیع این صومعه که به سرزمین‌های مجاور ادامه می‌یافت ، ۲۷۸۸ خانوار زندگی میکردند که تقریباً همه فرانک بودند با اسامی ژمن^۲ . ۲۰۸۰ خانوار آنها کولون بودند، ۳۵ خانوار لیتی^۳ ، ۲۲۰ خانوار برده و فقط ۸ خانوار مالک آزاد^۴ ! رسمی که پاترون بر مبنای آن زمین دهقانان را به خود منتقل میکرد ، و فقط حقوق استفاده از آنها در مدت حیاتشان به آنها میداد ، رسمی که سالویانوس آنرا خدانا پسندانهمیخواند ، اکنون بطور عام بوسیله کلیسیا در معاملاتش با دهقانان بکار میرفت . سرواژ فتودالی^۵ ، که اکنون بیشتر و بیشتر مرسوم میشد ، همانقدر بر مبنای نمونه آنگاریای رومی — خدمات اجباری برای دولت — قرار داشت ، که بر مبنای نمونه خدماتی بود که اعضاء مارك آلمانی در راه سازی و پل سازی و سایر کارهای عام المنفعه ، انجام میدادند . بدین طریق چنین مینمود که پس از چهار صد سال ، توده مردم مجدداً به همان نقطه عزیمت خود بازگشته بودند .

اما این فقط دو چیز را به ثبوت میرساند : اول اینکه قشر بندی جامعه و توزیع املاک در امپراطوری روم در حال زوال ، کاملاً منطبق با مرحله موجود تولید در کشاورزی و صنایع بود ، و از اینرو غیر قابل اجتناب بشمار میرفت ؛ دوم اینکه ، این مرحله تولید در طی چهار صد سال ، نه پسرقت و نه پیشرفت قابل توجهی را متحمل شده بود ، و بنابراین ، لزوماً همان توزیع املاک و همان تقسیم طبقاتی نفوس را بوجود می‌آورد . در طول آخرین قرنهای حیوانات

1- Abbey Saint-Germain-des-Prés

۲- Liti دهقانانی دارای شرایط بینابینی ، آنها مجبور به بیگاری و پراخت عوارض بودند ولی میتوانند از میراث پدری برخوردار شوند و به مالک آزاد تبدیل گردند .

3- freeholder 4- angariae

امپراطوری روم، شهر تفوق خود را بر روستا از دست داد، و در طول اولین قرنهای حکمرانی ژرمن، آنرا باز پس نیافت. این مفروض بريك مرحله پائین کشاورزی و نیز صنعت است. يك چنین شرایط عمومی، ضرورتا باعث پیدایش زمینداران بزرگ حاکم و خرده دهقانان وابسته میشود. این امر که تقریباً غیر ممکن بود که اقتصاد لاتیفوندیائی رومی را با کار بردگی، و با کشتکاری وسیع جدیدتر را با کارسرفی، به چنین جامعه‌ای پیوند زد؛ این چیز است که از تجربیات بسیار وسیع شارلمانی با املاک سلطنتی مشهورش — که بدون اینکه اثری برجای بگذارند از میان رفتند — اثبات میشود. این تجارب فقط توسط ضومعه‌ها ادامه یافتند و فقط برای آنها مفید بودند؛ ولی ضومعه‌ها پیکرهای اجتماعی ناهنجار بودند که بر مبنای تجرد اعضا آن تشکیل شده بودند. آنها میتوانند بصورت استثنائی عمل کنند، و درست بهمان دلیل مجبور بودند که بصورت استثناء هائی باقی بمانند.

معهدا در طول این چهارصد سال، پیشرفت هائی حاصل شده بود. حتی اگر در پایان این چهارصد سال ماتریها همان طبقات صدای را کسبه در آغاز وجود داشتند، مشاهده میکنیم، با اینحال مردمی که این طبقات را میساختند تغییر یافته بودند. برده‌داری کهن و نیز آزاد مردان به فقر و مذلت افتاده، که کار را در خور بردگان تلقی میکردند، از بین رفته بودند. ببین کولون رومی و سرف جدید، دهقان آزاد فرانکی بوجود آمده بود. "پادگارهای بیحاصل و جدال‌های بیپوده" رومی‌گری زوال یافته، مرده و بخاک سپرده شده بود، بودند. طبقات اجتماعی قرن نهم، نه درگنداب يك تمدن در حال زوال، بلکه در وضع حمل دردآلود يك تمدن نوین، شکل گرفته بودند. نژاد نو، چه اربابان و چه خد متکاران، در قیاس با پیشینیان رومی خود، يك نژاد انسانی بود. مناسبت اربابان قدرتمند و دهقانان خد متکار — که از نظر جهان کهن، تباهی نهائی و غیر قابل رهایی بود — اکنون از نقطه نظر نژاد نوین نقطه آغاز يك تکامل جدید بود. بعلاوه با آنکه این چهارصد

سال ، سالهایی غیر بارآر بنظر میرسند ، معینا يك محصول بزرگ برجای گذاشتند : طیت های نوین ، تجدید سازمان و تجدید گروه بندی انسانیت اروپای غربی ، برای تاریخی که در شرف آغاز بود . در حقیقت ژرمن ها ، جان تازه ای به اروپا بخشیده بودند ؛ و باین طت است که اضمحلال دولت ها در دوران ژرمن ، به انقیاد نوریس ها و ساراسن ها منجر نشد ، بلکه به تکامل بنفسی های سلطنتی و پاتروناتژ (سرپرستی) به فتود الیسم منجر گشت ، و این همراه بود با چنان ازدیاد فوق العاده ای در جمعیت ، که فصد خونی جنگهای صلیبی در کمتر از دو قرن بعد ، بدون ایجاد ضایعه ای تحمل شد .

پس آن طلسم رموزی که ژرمن ها بهمین آن به اروپای در حال احتضار ، جان دوباره دادند چه بود ؟ آیا ، چنانکه مورخین شوونیست ما میگویند ، این قدرت سحرآمیز ذاتی نژاد ژرمن بود ؟ بهیچوجه . البته ژرمن ها يك قبیله آریایی بسیار با استعداد بودند ، که بخصوص در آن زمان ، در روند کامل تکاملی سریع قرار داشتند ، ولی نه این خصال ملی خاص ، بلکه صرفا بربریت آنها ، ساخت تیره ای آنها بود که به اروپا جوانی بخشید .

کارائی و شهامت شخصی آنها ، عشق به آزادی ، و غریزه دموکراتیک آنها ، که موجب میشد که تمام امور عمومی را بشا به امور خود تلقی کنند ، خلاصه تمام آن خصالی که رومی ها از دست داده بودند - و تنها این خصال بود که میتواندست دولت های جدید تشکیل دهد و برخوابه های دنیای روم ، و طیت های جدید بسازد - همه اینها چه بودند جز خصوصیات ویژه بربرهای مرحله بالائی ، و شره های ساخت تیره ای آنها ؟

اگر آنها شکل کهن یکتا همسری را دگرگون کردند ، حکمرانی مرد را در خانواده تعدیل نمودند و به زن ، موقعیتی برتر از آنچه که دنیای کلاسیک هرگز بخوردیده بود ، اعطاء کردند ، چه چیز آنها را قادر ساخت که چنین کنند ، اگر نه بربریت آنها ، رسوم تیره ای آنها ، ارشیه هنوز زنده همدم حق مادری ؟

اگر آنها قادر شدند که لا اقل در سه کشور از بهترین کشورهای فرانسه، آلمان، فرانسه شمالی و انگلستان - جزئی از اساسنامه اصل را در شکل جماهیرهای مارک به دولت فنووالی منتقل کنند، و بدین طریق به طبقه تحت ستم، به دهقانان - حتی در سخت ترین شرایط سرواژ قرون وسطی - انجام محلی و یک وسیله مقاومتی بدهند که نه برده های عهد باستان در دسترس خود داشت و نه پرولتاریای نوین امروز؛ آیا آنها این را به چه مدیون بودند، اگر نه به بربریت خود، شیوه منحصرأ بربری اسکان بصورت تیره ای؟

و سرانجام اگر آنها قادر شدند که شکل ملایم تری از سرواژ را که در موطن خود داشتند تکامل داده و وارد کنند - که بیش از پیش برده داری را در روم نیز از میان برداشت - شکلی که همانطور که ابتدا فوریه تأکید میکرد، به ستمکشان وسائل رهائی تدریجی خود را بخشاید یک طبقه داد^۲ (fournit aux cultivateurs des moyens d'affranchissement collectif et progressif)

شکلی که بنابراین، بسیار عالیتر از برده داری بود که تنها اجازه رهائی فوری فرد بدون هیچ مرحله انتقالی را میداد (عهد باستان هیچگاه الفبا برده داری توسط یک شهرش موفق را بخود نداد)، در حالیکه سرف های قرون وسطی، قدم به قدم رهائی خود را بخوابه یک طبقه بدست آوردند - آیا اینها در اثر چه هستند، اگر نه در اثر بربریت آنها (ژرمن ها)، که باین وجه آن آنها هنوز به استقرار برده داری کامل، چه در شکل کاربردگی کهن و چه

1- Fourier

۲- جمله فرانسه نقل از فوریه است ولی انگلس در متن خود آنرا ترجمه به معنای میکند و دقیقتر بیان میکند. جمله فارسی فوق ترجمه از متن انگلس است که در آن بجای "کشاورزان"، ستمکشان "آمد هوجای رهائی جمعی"، هارتد قیقتز رهائسی بخشاید یک طبقه را آورد هاست.

در شکل برده داری خانگی شرقی، نرسیده بودند ؟
 تمام آن چیز حیاتی و زندگی بخشی که ژمن ها به جهان روم بخشیدند،
 بربریت بود . در حقیقت ، فقط بربرها قادرند که به جهانی که در حالت
 نزع يك تمدن محتضر است ، جان و جوانی بخشند . و بالاترین مرحله
 بربریت ، که ژمن ها قبل از مهاجرت به آن رسیدند و از طریق آن اعتلاء
 یافتند ، دقیقاً برای این روند مساعدترین مرحله بود . این ، همه چیز را
 توضیح میدهد .

فصل پنجم

بربریت و تمدن

تا کنون انحلال نظام تیره‌ای را در سه نمونه مجزای بزرگ دنبال کرده‌ایم: یونانی، رومی، و ژرمنی. در خاتمه، شرایط اقتصادی عامی، که شالوده سازمان تیره‌ای اجتماع را از همان مرحله بالای بربریت سست کرده بود، و با شروع دوران تمدن آنرا کاملاً از بین برد، را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. برای این منظور سرمایه مارکس بهمان اندازه ضروری است که کتاب مورگان.

تیره که در مرحله میانی توحش بوجود آمد و در مرحله بالایی آن تکامل بیشتری یافت، تا آنجا که منابع فعلی ما را قادر به قضاوت می‌سازند، در مرحله پایینی بربریت به اوج خود رسید. بنابراین، بررسی خود را با این مرحله آغاز می‌کنیم.

در این مرحله — که سرخ‌پوستان امریکا نمونه‌ای برای آن هستند — ما سیستم تیره‌ای را در تکامل تام می‌بینیم. یک قبیله به چند — در غالب موارد به دو — تیره تقسیم می‌شد؛ با ازدیاد جمعیت، این تیره‌های اصلی مجدداً به چند تیره دختر تقسیم شدند، که تیره مادر در رابطه با آنها به صورت فراتری درآمد؛ خود قبیله به چند قبیله تقسیم شد، که در آنها، در غالب موارد، مجدداً تیره‌های قدیمی را بازمی‌یابیم. لا اقل در بعضی موارد، یک کنگد راسیون، قبیله‌های خویشاوند را با هم متحد می‌کرد. این سازمان ساده، برای شرایطی اجتماعی که آنرا بوجود آورده بود، کاملاً مکنی بود. این سازمان چیزی نبود جز یک گروه بندی طبیعی خاص، که قادر بود تمام منازعات داخلی — که می‌توانست در یک جامعه سازمان یافته بر منهای این خطوط بوجود آید — را رفع کند. در عرصه خارجی، منازعات توسط جنگ حل

میشدند، که میتوانست به نابودی يك قبیله منجر شود، ولی هیچگاه به انقیاد آن منجر نمیشد. عظمت، و در همین حال محدودیت، نظام تیره‌ای این بود که در آن هیچ جایی برای حاکم و محکوم وجود نداشت. در عرصه داخلی هنوز تمایزی بین حقوق و وظائف وجود نداشت؛ این سؤال کسه آیا شرکت در امور عمومی، در انتقام جوئی یا گرفتن تاوان برای ضایعات، يك حق و یا يك وظیفه است، هیچگاه برای سرخ پوست مطرح نشد؛ برای او چنین سئوالی همانقدر بیپوده و بیهوده بود که این سؤال که آیا خوردن، خوابیدن یا شکار يك حق است یا يك وظیفه. تقسیم قبیله یا تیره به طبقات مختلف نیز بهمینسان غیر ممکن بود. این امر را به بررسی پایه اقتصادی آن شرایط میکشاند.

جمعیت خیلی پراکنده بود؛ و فقط در موطن قبیله متراکم بود، کسه توسط شکارگاههای وسیع و در مارا آنها جنگل محافظ طبیعی که آنها را از قبائل دیگر جدا میکرد، محصور میشد. تقسیم کار، يك محصول خالص و ساده طبیعت بود، و فقط بین دو جنس وجود داشت. مردان به جنگ میرفتند، شکار میکردند، ماهیگیری میکردند، مواد خام برای غذا، و ابزار لازم برای این کارها را تامین میکردند. زنان به کارهای خانه می پرداختند، و غذا و پوشاک را آماده میکردند؛ می پختند و می بافتند و میدوختند. هر يك از زنان و مردان، کارفرمای عرصه فعالیت خویش بود؛ مردان در جنگل، زنان در خانه. هر يك صاحب ابزاری بود که خود ساخته بود و بکار میرد: مردان، صاحب اسلحه و ابزار شکار و ماهیگیری بودند، زنان صاحب اسباب و اثاثیه خانه. خانوار، کمونستی بود، و شامل چندین - و غالباً بسیار - خانواد ه میشد. هر چیز که بطور اشتراکی تولید میشد و مورد استفاده قرار میگرفت،

بخصوص در ساحل شمال غربی امریکا؛ بمیانگرفت مراجعه شود. در میان هیداهای

(Haidas) جزایر کوین شارلوت (Queen Charlotte) بعضی

ملك مشترك شعده ميشد : خانه ، باغ ، زورق . بنابراین در اینجا و تنهادر اینجاست که ما يك " مالکیت حاصل دسترنج " را مشاهده میکنیم که حقوق آنان و اقتصاد آنان بنادرست آنها به جامعه متمدن منتسب میکنند — و آخر همین دستاویز دورغین قانونی است که مالکیت کاپیتالستی مدرن هنوز بر آن تکیه میکند .

اما انسان، همه جا در این مرحله باقی نماند . در آسیا حیواناتی را یافت که قابل اهلی شدن بودند ، و در اسارت تکثیر می یافتند و میش و وحشی باید شکار میشد ؛ گاو اهلی سالی يك گوساله می زائید و شیر هم میداد . تعدادی از پیشرفته ترین قبائل — آریایی ها ، سامی ها و شاید تورانی ها — اهلی کردن ، و سپس دامداری و دامپروری را حرفه اصلی خود کردند . قبائل شبان ، خود را از توده عام بهره ها جدا نمودند : اولین تقسیم کار اجتماعی بزرگ این قبائل شبان ، نه تنها از سایر بهره ها مقدار بیشتری مواد غذایی تولید میکردند ، بلکه انواع متنوع تری هم تولید مینمودند . آنها نه تنها شیر ، لبنیات و گوشت ، در وفور بیشتری از دیگران داشتند ، بلکه همچنین پوست ، پشم ، موی بز و پارچه های رشته و بافته در اختیار داشتند ، که مقادیر روزافزون مواد خام ، باعث استفاده عمومی تر از آنها شده بود . این امر برای اولین بار ماده منظم را امکان پذیر ساخت . در مراحل قبلی ، ماده فقط میتوانست گاهگاه صورت پذیرد ؛ مهارت استثنائی در ساختن اسلحه و ابزار می توانست به يك تقسیم کار گذرا منجر شده باشد . بدین ترتیب بقایای مسلم کارگاه ها برای ابزار سنگی عهد نوسنگی^۲ ، در بسیاری

بشماری از قبایل از صفحه قبل

از خانوارها بیش از هفتصد عضو زیر يك سقف جمع میکردند . در میان نوتکاها (Nootkas) قبائل کامل زیر يك سقف می زیستند . (انگلس)

۱- Long boat (Pirogue) نوعی وسیله قایق مانند برای ماهیگیری است .

۲- Neolithic

از نقاط بافته شده اند . صنعتکاران که مهارت خود را در این کارگاهها تکامل میدادند با احتمال زیاد برای جماعت کار میکردند ، همانطور که صنعتگران دائمی جماعتهای تیره‌ای سرخ‌پوستان در حال حاضر نیز چنین میکنند . بهر سوال در آن مرحله هیچ ماده دیگری ، بجز ماده در قبیله ، نمیتوانست بوجود آید ، و حتی این نیز يك امر استثنائی بود . ولی بعد از متمایز شدن قبائل شبان ، تمام شرایط مساعد برای ماده بین اعضاء قبائل مختلف ، و تکامل و انسجام بیشتر آنها بصورت يك نهاد منظم ، می‌یابیم . در آغاز ، قبیله با قبیله ، از طریق روسای تیره‌ای مربوطه ، ماده میکرد . ولی هنگامی که شروع شد گله‌ها به ملك‌های مجزاتبدیل شوند ، ماده میان افراد بیش از پیش رواج یافت تا اینکه بالاخره بصورت تنها شکل درآمد . جنس‌های کسه قبائل شبان برای ماده به همسایگان خود میدادند احشام بود ؛ احشام ، کالائی شد که توسط آن تمام کالا‌های دیگر ارزش‌یابی میشدند ، و در همه جا مشتاقانه با کالا‌های دیگر ماده میگشت . بطور خلاصه احشام مظهر پول را برعهده گرفتند و در این مرحله بعنوان پول بکار گرفته میشدند . نیاز برای يك کالای پولی ، در همان ابتدای ماده کالائی با چنین ضرورت و سرعتی گسترش یافت .

بستانکاری ، که محتملاً برای بربرهای آسیائی در مرحله پائینی ناشناخته بود ، حداکثر در مرحله میانی ، بعنوان پیشاهنگ کشاورزی در مزرعه ، بوجود آمد . آب و هوای فلات توران اجازه يك زندگی شبانی بدون داشتن ذخیره‌ای از طوفه برای يك زمستان سخت طولانی را نمیدهد . از اینرو کشت طوفه و غلات در اینجا امری ناگزیر بود . همین امر در مورد استپ‌های شمال دریای سیاه صادق است . وقتی که غلات برای احشام کشت شد ، بزودی به غذای انسان تبدیل شد . زمین قابل کشت هنوز در تملك قبیله باقی بود ، و اول به

تیره واگذار شد - که بعداً تیره بنوبه خود آنرا برای استفاده این جماعت‌های خانواری و بالاخره بین افراد توزیع کرد. این افراد شاید حقوق معینی برای تصاحب داشتند، ولی نه چیزی بیش از این.

از دستاوردهای صنعتی این مرحله، دو دستاورد اهمیت خاصی دارند. اولی چرخ بافندگی، و دومی ذوب سنگ‌های معدنی و کارکردن با فلزات است. مس، قلع - و آلیاژ آنها مفرغ - مهمترین آنها بودند؛ از مفرغ ابزار مفید و اسلحه ساخته میشد ولی اینها نمیتوانستند جانسین ابزارسنگی شود. فقط آهن قادر به این کاربرد، اما تولید آن هنوز ناشناخته بود. استفاده از طلا و نقره برای زینت و تزئین شروع شد و بدون شک و میبایست دارای ارزشی^ش بمراتب بیشتر از مس و مفرغ بوده باشد.

افزایش تولید در تمام رشته‌ها - دامپروری، کشاورزی، صنایع دستی خانگی - نیروی کار انسانی را قادر ساخت که بیش از آنچه که برای گذران خود ضروری بود، تولید کند. در همین حال، مقدار کار روزانه‌ای که بسه عهده هر عضو یک تیره یا جماعت خانواری یا خانواده واحد می افتاد، افزایش یافت. افزایش نیروی کار، بیشتر مورد توجه قرار گرفت. و این از طریق جنگ تامین شد؛ اسیر به برده مبدل شد. اولین تقسیم کار اجتماعی بزرگ، با ازدیاد بارآوری کار - یعنی ازدیاد ثروت - و توسعه مرصه تولید - تحت آن شرایط عام تاریخی معین - لزوماً برده‌داری را بدنهال خود آورد. از اولین تقسیم کار اجتماعی بزرگ، اولین تقسیم بزرگ جامعه به دو طبقه، تولد یافت: اربابان و بردگان، استثمار کنندگان و استثمار شونده‌گان. در مورد اینکه چگونه و در چه زمانی گله و رده، از مالکیت اشتراکی یک قبیله یا تیره به مالکیت افراد روسای خانواده‌ها مبدل شد، تا امروز چیزی نمیدانیم؛ اما این تبدیل باید حدتاً در این مرحله صورت گرفته، باشد. گله و دیگر اشیا^۱ ثروت جدید،

انقلابی در خانواده پدید آوردند. تامین معاش همیشه کار مرد بوده است؛
 اوسائل آنرا تولید میکرد و مالک آنها بود. گله، یک وسیله جدید تامین معاش
 بود، و اهلی کردن اولیه و مواظبت بعدی از آنها، کار مرد بود. از اینسرو،
 او مالک احشام و گالاها و بردگانی بود که در مبادله با آنها بدست می‌آورد.
 تمام اضافهای که اکنون از تولید حاصل میشد، متعلق به او بود؛ زن، در مصر
 آن شریک او بود ولی در مالکیت آن سهمی نداشت. جنگجو و شکارچی
 "وحشی"، راضی بود که در خانه مقام دوم را داشته باشد و تفوق را به زن
 بسپارد. شبان "رام‌تر"، غزه از ثروتش، خود را به مقام اول رساند، و زن را
 به مقام دوم عقب‌راند. و زن نمیتوانست شکوه کند. تقسیم کار در خانواده،
 توزیع مالکیت بین مرد و زن را تنظیم کرده بود. این تقسیم کار بلا تغییر مانده
 بود، با اینهمه، اکنون مناسبات خانگی قلبی دگرگون شده بوده، صرفاً باین
 علت که تقسیم کار، در خارج از خانواده، تغییر یافته بود. همان طتی که
 سابقاً موجب تفوق زن در خانه شده بود، یعنی محدود بودن او به کار خانگی،
 اکنون همان علت تفوق مرد را در خانه تامین میکرد: کار خانگی زن در قیاس
 با کار مرد در تامین معاش، اهمیت خود را از دست داد؛ دومی همه چیز
 بود، اولی یک کمک ناچیز. از همینجا می‌بینیم که رهائی زن و برابری او با
 مرد غیر ممکن است، و تازمانی که زن از کار مولده اجتماعی برکنار بوده و محدود
 به کار خانگی، یعنی خصوصی، باشد، چنین میبایست بماند. رهائی زن فقط
 هنگامی ممکن خواهد شد که زنان قادر شوند که در تولید، در حد وسیع، در
 مقیاس اجتماعی، سهمین شوند، و هنگامیکه تکالیف خانگی فقط جزء کوچکی از
 توجه آنها را لازم داشته باشد. و این فقط در نتیجه صنایع بزرگ مدرن ممکن
 شده است که نه تنها شرکت تعداد زیاد زنان را در تولید میسر میسازد، بلکه
 عملاً آنرا لازم دارد، و بعلاوه میکوشد که کار خانگی خصوصی را نیز به یک
 صنعت عمومی مبدل کند.

کسب تفوق بالفعل مرد در خانه، آخرین سد مقابل استبداد او را درهم

شکست. این استبداد بر اثر الغاء حق مادری، برقراری حق پدری و گذار تدریجی از خانواده یارگیر به یکتا همسری، تأکید و جاودانی شد. این شکافی در نظام تیره‌ای کهن ایجاد کرد: خانواده یکتا همسر قدرتی شد و بنحو تهدید کننده‌ای در مقابل تیره، قدم کرد.

گام دوم ما را به مرحله بالائی بربریت میرساند، به دورانی که تمام خلق‌های متمدن امروز، در عصر نیم خدایان خود، از آن گذشته‌اند: این دوران شمشیر آهنی، و نیز گاو آهن و تبر آهنی است. آهن، که اگر سبب زمینی را مستثنی بشماریم، آخرین و مهمترین ماده خامی است که نقشی انقلابی در تاریخ بازی کرده است، خدمتگزار انسان شد. آهن، کشاورزی در مزرعه را در حدی وسیعتر، و تسطیح جنگل‌های گسترده را برای زراعت، میسر ساخت؛ به صنعتگران ابزاری داد چنان سخت و تیز که هیچ سنگ و هیچ فلز شناخته شده دیگری، نمیتوانست با آن برابری کند. همه اینها بتدریج انجام شد؛ اولین آهنی که تولید شد غالباً نرم تر از مرغ بود. بدین طریق سلاح‌های سنگی از میان رفتند ولی به کندی؛ تبرهای سنگی هنوز در نبردها، نه تنها در سرود هیلد براند، بلکه هنوز تانبرد هستینگر در سال ۱۰۶۶ نیز بکار گرفته میشدند، ولی اکنون پیشرفت، غیر قابل توقف شده بود، و قهقه کمتر، و سرعت بیشتری پیدا کرده بود. شهر با خانه‌های سنگی یا آجری در میان دیوارهای سنگی برج و بارو دار، جایگاه مرکزی قبیله یا کنفدراسیون قبائل شد. این نشانه پیشرفت سریع در هنر خانه سازی بود، ولی همچنین علامت ازدیاد خطر و نیاز به حراست بود. ثروت به سرعت افزایش می‌یافت، اما این ثروت، ثروت فردی اشخاص بود. بافندگی، فلزکاری و سایر حرفه‌ها که پیش از پیش تخصص میشدند، تنوع روز افزون و صیقل هنری در محصولات تششان را نشان میدادند؛ کشاورزی اکنون نه تنها فلات، حیوانات و میوه‌جات

را تامین میکرد، بلکه همچنین روغن و شراب - که تهیه آنها فرا گرفته شده بود - را تامین مینمود. چنین فعالیتهای متنوعی دیگر نمیتوانست توسط يك شخص واحد انجام شود؛ دومین تقسیم کار بزرگ بوقوع پیوست: صنایع دستی از کشاورزی جدا شدند. از یاد مداوم تولید، و همراه با آن، از یاد بارآوری کار، موجب بالا بردن ارزش نیروی کار انسانی شد. برده داری که در دوران پیش يك عامل نوظهور و پراکنده بود، اکنون يك بخش اساسی سیستم اجتماعی شد. بردگان دیگر صرفاً کمک نبودند، بلکه آنها اکنون گروه گروه به کار در مزارع و کارگاه ها کشانده میشدند. تقسیم تولید به دو شاخه بزرگ، کشاورزی و صنایع دستی، باعث پیدایش تولید برای مبادله، تولید کالائی شد؛ و همراه با آن تجارت بوجود آمد، نه تنها تجارت در داخل و در درون مرزهای قبیله، بلکه حتی در مابین بحار. تمام اینها هنوز بسیار تکامل نیافته بودند؛ فلسفات قیمتی بعنوان کالای پولی جهانی، رواج یافتند؛ ولی هنوز مسکوک نموده و صرفاً از روی وزن مبادله میشدند.

تمایز میان غنی و فقیر، به تمایز میان آزاد مردان و بردگان اضافه شد - تقسیم جدید کار، يك تقسیم جدید جامعه به طبقات را بدنیال آورد. اختلاف ثروت روسای مختلف خانوادها باعث شد که جماعتهای خانواری کمونیستی کهن، هر جا که هنوز باقی مانده بودند، متلاشی شوند؛ و این امر به کشت اشتراکی زمین بحساب جماعت پایان بخشید. زمین قابل کشت برای استفاده به چند خانواده واگذار شد، در ابتدا برای يك مدت محدود، و بعد بطور همیشگی؛ گذار به مالکیت خصوصی کامل، بتدریج و همزمان با گذار از خانواده یارگیر به یکتا همسری انجام گرفت. خانواده مفرد، شروع کرد که واحد اقتصادی جامعه شود.

تراکم بیشتر جمعیت، وحدت داخلی و خارجی بیشتر را ضروری میساخت، در همه جا فدراسیون قبائل خویشاوند، و بزودی ادغام آنها، يك ضرورت شد؛ از اینجاست ادغام سرزمین های قبیلهای مجزا در یک سرزمین واحد خلعت.

فرمانده نظامی خلق — رکن، بازیلئوس، تیودانس — يك مقام رسمی غیر قابل چشم پوشی و دائمی شد. مجمع خلق هر جا که وجود نداشت تاسیس گردید. فرمانده نظامی، شورا و مجمع خلق ارگانهای دموکراسی نظامی نئی را تشکیل میدادند که از جامعه تیره‌های تکامل یافته بود. يك دموکراسی نظامی — زیرا جنگ و سازماندهی برای جنگ، اکنون کارروزمه و عادی زندگی مردم شده بود. ثروت همسایگان، طمع مردمی را که تازه شروع کرده بودند کسب ثروت را یکی از هدفهای عمده زندگی بشعارند، برمی انگیخت. آنها بربر بودند: بنظر آنها، غارت سهل تر و حتی شرافتمندانه تر از کار تولیدی بود. جنگ، که سابقاً فقط هنگامی شروع میشد که انتقام يك تجاوز را بگیرد، یا بمشابه يك وسیله برای توسعه قلمروی بکار رود که ناممکنی شده بود، اینک بخاطر غارت صرف شروع میشد و بصورت يك شغل عادی درآمدی بود. بیجهت نبود که آن حصارهای حصین بدور شهرهای برج و بارو دار جدید کشیده میشدند: خندق‌های دهان گشوده آنها، گورستان ساخت تیره‌های بود، و برج و باروها یشان، از قبل در تمدن قدیمی افراشتند. امور داخلی نیز دچار تغییرات مشابهی شدند. جنگ‌های غارتگرانه موجب افزایش قدرت فرمانده عالی نظامی و نیز فرماندهان جزئی شد. انتخابات مرسوم برای تعیین جانشین از يك خانواده، بخصوص پس از ایجاد حق پدری، بتدریج به جانشینی موروثی بدل گشت، که در ابتدا تحمل، سپس مطالبه و بالاخره غصب میشد؛ بنیاد سلطنت موروثی و اشرافیت موروثی نهاده شد. بدینگونه ارگانهای ساخت تیره‌های، از ریشه‌های خود در خلق، در تیره، در فراتری و در قبیله بتدریج بریده شدند و کل نظام تیره‌های به متضاد خود بدل شد: از يك سازمان قبائل برای اداره کردن امور خودشان، بصورت يك سازمان بسراى غارت و سرکوب همسایگانشان بدل شدند؛ و در انطباق با آن، ارگانهای آن، از ابزار اعمال اراده خلق، به ارگانهای مستقل برای حکمرانی و ستم بر خلق خودشان بدل شدند. این امر نمیتوانست اتفاق افتد، اگر طمع

ثروت، اعضاء تیره ها را به غنی و فقیر تقسیم نکرده بود؛ اگر "تفاوتهای مالکیت در يك تیره، بیگانگی منافع را تبدیل به تناقض بین اعضاء يك تیره" (مارکس) نکرده بود؛ اگر توسعه برده داری، کار برای امرار معاش را همچون فعالیتی شایسته بردگان، و پست تر از غارتگری، نخوانده بود.

* * *

اکنون به آستانه تمدن رسیدیم. این مرحله در اثر پیشرفت بیشتر در تقسیم کار، آغاز میشود. در پائین ترین مرحله (بربریت)، انسانها فقط برای رفع حوائج مستقیم خود، تولید میکردند؛ مبادله محدود به موارد پراکنده ای بود که تصادفا اضافه ای بدست می آمد. در مرحله میانی بربریت مشاهده می کنیم که خلق های شبان نوعی مالکیت در احشام خود داشتند، که بعلت بحد کافی بزرگ بودن گله ها و رمه ها، بطور منظم اضافه ای بـ حوائج فوق تولید میکرد؛ و همینطور، يك تقسیم کار میان خلق های شبان و قبائل عقب افتاده فاقد گله را مشاهده می کنیم، بطوریکه دو مرحله تولید مختلف در کنار هم وجود داشتند که شرایط را برای مبادله منظم و دائمی بوجود می آورد. مرحله بالائی بربریت يك تقسیم کار جدید بین کشاورزی و صنایع دستی را بوجود آورد که منجر به تولید روزافزون بخش کالاها، بطور خاص برای مبادله شد، بطوریکه مبادله بین افراد تولیدکننده به نقطه ای رسید که برای جامعه يك ضرورت حیاتی شد. تمدن، تمام تقسیم های کارهای برقرار شده را استحکام بخشید و گسترش داد، بویژه تقابل بین شهر و ده (یا شهر تفوق اقتصادی بر روستا داشت، مانند عهد باستان، یا ده بر شهر، مانند قرون وسطی) را تشدید کرد، و يك تقسیم کار سومی هم که ویژه خود (تمدن) بود و اهمیت تعیین کننده ای داشت بدان افزود: طبقه ای ایجاد کرد که بدون شرکت در تولید، منحصر به مبادله محصولات اشتغال داشت

— تجار . تا این زمان ، هرگاه که طبقات شروع به شکل گرفتن میکردند ، منحصرآ در زمینه تولید بود ؛ کسانی که به تولید اشتغال داشتند به مدیرو مجری ، یا به تولید کننده بزرگ و تولید کننده کوچک ، تقسیم میشدند . در اینجا برای اولین بار طبقاتی پدیدار میشود که بدون هیچ شرکتی در تولید ، اداره تولید را تماما غصب میکند و از نظر اقتصادی ، تولید کنندگان را تحت انقیاد خویش درمی آورد ؛ طبقاتی که خود را بعنوان واسطه غیر قابل چشم پوشی بین دو تولید کننده درمی آورد و هر دو را استثمار مینماید . باین بهانه که تولید کنندگان را از زحمت و خطرات ماده نجات میدهد و برای محصولات آنها بازارهای دور دست پیدا میکند ، و بنابراین مفیدترین طبقه جامعه است ، طبقاتی از انگل ها ، طفیلی های اجتماعی واقعی ، پدیدار میشود ، که بعنوان پاداش برای خدمات واقعی بسیار ناچیز ، سرشیر تولید را در داخل و خارج بخود اختصاص میدهد ، بسرعت ثروتی انبوه ، و همراه با آن نفوذ اجتماعی ، بهم میزند ، و درست بهمین دلیل در دوران تعدن موفق به کسب اختارات هر چه جدیدتر ، و کنترل روز افزون تولید میشود ، تا اینکه سرانجام محصول خاصی خود را بوجود می آورد . بحرانهای تجاری ادواری .

در مرحله تکامل مورد بحث ما ، طبقه جوان تجار هنوز از چیزهای بزرگی که در انتظارش بود ، تصویری نداشت . اما این طبقه شکل گرفت و غیر قابل چشم پوشی شد ، و این خود کافی بود . همراه با آن پول فلزی ، سکه مضروب ، مورد استفاده قرار گرفت ، و بدین ترتیب ، وسیله ای جدید که توسط آن غیر مولد بتواند بر مولد و محصولا تش حکومت کند ، بوجود آمد . کالا ی کالا ها ، که در درون خود تمام کالا های دیگر را پنهان دارد ، کشف شد ؛ طلسمی که میتواند بمحض اراده به هر چه که مطلوب و خواستنی است مبدل شود ؛ هر کسی که آنرا داشت بر جهان تولید حکومت میکرد و چه کسی آنرا همیشه از همه در اختیار داشت ؟ تاجر . در دستهای او کیش پول در امان بود . و او کوشید که برای همه روشن کند که تمام کالا ها ، و از اینرو تمام تولید کنندگان

کالا، باید در برابر او سربرخاک بسایند. او در عمل ثابت کرد که تمام انواع دیگر ثروت، در قیاس با چنین نمونه مجسمی از ثروت، چیزی جز صورت ظاهر نیستند. خشونت و قهری را که پول در دوران جوانیش از خود نشان داد، دیگر هیچگاه آشکار نکرد. بعد از فروش کالاها در برابر پول، وام دادن پول فرا رسید، که بهره رباخواری را به همراه داشت. و قوانین هیچ دورانی بعد از آن، اینچنین مقروض را بی رحمانه و بی دفاع در زیر پای وام دهنده رباخوار نمی اندازد که آتن و روم کهن میکردند. و این هر دو، بطور خودبخودی، بشابه قانون نامکتوب (عرف)، بدون هیچ اجباری بجز اجبار اقتصادی بوجود آمدند.

در کنار ثروت بشکل کالاها و برده‌ها، در کنار ثروت بشکل پول، ثروت بشکل زمین نیز بوجود آمد. عناوین اشخاص بر قطعاتی از زمین، که در ابتدا توسط تیره یا قبیله به آنها واگذار شده بود، اینک چنان مستحکم گشته بودند، که این قطعات، ملك موروثی آنها شدند. چیزی که آنها، درست قبل از آن زمان، بیش از هر چیز بدنبالش بودند، رهائی از ادعای جماعت تیره‌ای به قطعه زمین آنها بود، ادعائی که برای آنها بصورت قیدی درآمده بود. آنها از این قید رهائی یافتند. اما بزودی از قید مالکیت جدید خود در زمین نیز آزاد شدند. مالکیت کامل آزاد زمین، نه فقط بمعنای امکان تملك نامحدود و بی قید و شرط بود، بلکه به معنای امکان از دست دادن آن نیز بود. تا زمانی که زمین متعلق به تیره بود، چنین امکانی وجود نداشت. ولی هنگامی که مالك جدید، زنجیرهای عنوان (مالکیت) برتر تیره و قبیله را بدرافکنند، او در عین حال علائقی را پاره کرد که مدت‌های طولانی او را بطور جدائی ناپذیری به زمین پیوسته بود. معنای آن را، پول، که همزمان با آغاز مالکیت خصوصی بر زمین اختراع شده بود، برایش روشن کرد. اکنون زمین میتواند کالائی شود که بفروش رود یا به وثیقه نهاده شود. هنوز چیزی از پیدایش مالکیت خصوصی نگذشته بود، که گروه‌گذاری کشف شد (به آتن

مراجعه کنید) . درست همانطوری که زناکاری و فحشا به نهای یگنا همسری روان بودند ، همینطور هم از این پس ، گروگذاری به مالکیت زمین چسبید . تو برای مالکیت آزاد کامل قابل واگذاری زمین فریاد میزدی . بسیار خوب ، امین مال تو —
 Tu l'as voulu, Georges Dandin!

بدین ترتیب گسترش تجارت ، پول ، رباخواری ، مالکیت و گروگذاری زمین ، از یکسو با تراکم و تمرکز سریع ثروت در دست یک طبقه کوچک همراه بود ، و از سوی دیگر ، با فقر متزاید توده‌ها ، و توده فزونی باینده فقرا . اشرافیت نوین ثروت ، از آنجا که از ابتدا با نجبای قبیله‌ای کهن منطبق نبود ، باعث شد که این دومی برای همیشه به عقب رانده شود (در آتن ، در روم ، در میان ژرمن‌ها) . و این تقسیم مردان آزاد به طبقات برهمنای ثروشان ، بویژه در یونان همراه بود با افزایش عظیم تعداد بردگان ، که کار اجباری آنها پایه‌های را تشکیل میداد که رونمای تمام جامعه بر آن ساخته میشد .

اما بینیم که در نتیجه این انقلاب اجتماعی ، بر سر ساخت تیره‌های چه آمد . این ساخت در برابر عناصر نوینی که بدون دخالت او رشد کرده بودند ، ناتوان بود . این ساخت وابسته باین شرط بود که اعضا " یک تیره ، یا بگوئیم قبیله ، در یک سرزمین واحد با هم زندگی کنند و تنها ساکنین آن باشند . این شرط مدتها بود که از میان رفته بود . تیره‌ها و قبیله‌ها ، در همه جا در هم آمیخته شده بودند ؛ در همه جا بردگان ، وابستگان و

(استوهمن را خواسته‌ای ، ژرژدان دن !) (نقل قولی است از یک نمایشنامه مولیر بنام ژرژدان دن . انگلس آنرا در متن اصلی به فرانسه نقل میکند .

۲ — برای تعداد بردگان به صفحه ۹۵ مراجعه کنید . در شهر کورنیت Corinth در آج آن ۶۶۰،۰۰۰ ، و در آژینا Aegina ۴۷۰،۰۰۰ نفر بود ؛ در هر دو ، ده برابر تعداد شهروندان آزاد بود . (انگلس) [صفحه ۱۶۶ ترجمه حاضر]

بیگانگان در میان شهروندان زندگی میکردند. ثبات اقامتگاه، که تنها در
 اواخر مرحله مانی بربریت بوجود آمده بود، در اثر تحرك و تغییرات محل
 سکنی - که بازرگانی، تغییر حرفه‌ها و انتقال زمین مشروط به آن بودند - بی
 درسی بهم میخورد. اعضا سازمان تیره‌ای دیگر نمی‌توانستند بمنظور رسیدگی
 به امور مشترکشان بدور هم جمع شوند؛ فقط مسائل جزئی، مانند مراسم
 مذهبی هنوز بطور سرسری رعایت میشدند. علاوه بر خواستها و منافعی که
 ارگانهای تیره‌ای برای آنها بوجود آمده، و برای رسیدگی به آنها مناسب بودند،
 خواستها و منافع جدیدی در اثر انقلاب در شرایط تامین معیشت و تغییرات
 حاصله از این انقلاب در ساختمان اجتماعی، بوجود آمده بود. این خواست
 و منافع جدید، نه تنها با نظام تیره‌ای کهن بیگانه بودند، بلکه از هر جهت
 در برابر آن قرار میگرفتند. منافع گروه‌های صنعتگر که در اثر تقسیم کار
 بوجود آمده بودند، و نیازهای خاص شهر در مقابل روستا، ارگان‌های نوینی
 را لازم داشت؛ اما هر يك از این گروه‌ها، از مردمانی بامشاه تیره‌ای،
 فراتری و قبیله‌ای مختلف ترکیب میشد؛ و - حتی شامل بیگانگان نیز بود. از
 اینرو ارگانهای نوین ضرورتاً در خارج از ساخت تیره‌ای شکل میگرفتند، به
 موازات آن - و این بمعنای طبعی آن، بود. و نیز، در هر سازمان تیره‌ای، تضاد
 منافع خود را نشان میداد، و با ترکیب غنی و فقیر، رباخوار و بدکار، در يك
 تیره و قبیله واحد، به اوج خود میرسید. همینطور، توده ساکنین جدیدی
 وجود داشتند - که نسبت به انجمن‌های تیره‌ای بیگانه محسوب میشدند - و
 فی‌الثل در روم، میتوانستند صاحب قدرتی در کشور شوند، و بیشمارتر از
 آن بودند که بتدریج در تیره‌ها و قبیله‌های همخون جذب شوند. انجمن‌های
 تیره‌ای در مقابل این توده‌ها بصورت ارگانهای انحصاری و ممتاز جلوه میکردند؛
 چیزی که در اصل يك دموکراسی بطور طبیعی بوجود آمده بود، به يك
 اشرافیت نفرت انگیز بدل شده بود. بالاخره اساسنامه تیره‌ای از جامعه‌ای
 برخاسته بود که هیچ نوع تناقض درونی را نمی‌شناخت، و فقط برای چنین

جامعه‌ای پذیرفته شده بود. هیچ نیروی اجباری، بجز افکار عمومی وجود نداشت. ولی اکنون جامعه‌ای بوجود آمده بود که به نیروی تمامی شرایط اقتصادی موجود پیش، میبایست به آزاد مردان و بردگان، به ثروتمندان استغنا و فقرای استعمار شونده، تقسیم شود؛ جامعه‌ای که نه تنها قادر به آشتی دادن این تناقض‌ها نبود، بلکه مجبور بود که آنها را به‌شخصی انقجار براند. چنین جامعه‌ای تنها میتوانست در يك حالت، مبارزه صد اوپو آشکار این طبقات بر طیه یکدیگر، و یا تحت سلطه يك نیروی عمومی وجود داشته باشد، که در عین حال که بصورت ظاهر فوق طبقاتی که در مبارزه با یکدیگر بودند قرار داشت، از برخورد های ظنی آنها مانع میکرد، و تنها به مبارزه طبقاتی — حد اکثر در زمینه اقتصادی، به شکل با اصطلاح قانونی — را مجاز میسر ساخت تیره‌ای از حد سود مندیش بیشتر زیسته بود. و در اثر تقسیم کار و نتیجه آن، یعنی تقسیم جامعه به طبقات، تلاشی و مطرود شد. جای آنرا دولت گرفت.

* * *

مادرفوق بطور جداگانه هر يك از سه شکل عمده‌ای را که دولت، بر خرابه‌های ساخت تیره‌ای بخود گرفت، مورد بحث قرار دادیم. آتن نمیشگر خالص‌ترین و کلاسیک‌ترین شکل ساخت دولت بود. در اینجا دولت مستقیماً و مدتها از تناقض های طبقاتی، که در جامعه تیره‌ای تکامل یافته بود، برخاست. در روم، جامعه تیره‌ای به يك اشرافیت انحصاری در میان پله بین‌های (عوام) بیشمار — که در خارج از آن قرارداد است، و حقوق نداشته و تنها وظائفی برعهده داشت — مبدل گردید. پیروزی پلین‌ها ساخت تیره‌ای قدیمی را تلاشی کرد و بر خرابه‌های آن، دولت را بنا نهاد، که هم اشرافیت تیره‌ای و هم پلینها بزودی کلا جذب آن شدند. بالاخره در میان

زمن‌های فاتح امپراطوری روم، دولت بمشابه نتیجه مستقیم فتح سرزمین‌های وسیع خارجی— که ساخت تیره‌های هیچ وسیله‌ای برای حکومت بر آن‌ند داشتند بوجود آمد. از آنجائیکه این فتح نه يك مبارزه جدی با نفوس قدیمی، و نه يك تقسیم کار به‌شرفته تری را ضروری میکرد، و نظر باینکه فاتحین و مفتوحین تقریباً در يك مرحله از تکامل اقتصادی قرار داشتند و بنابراین این پایه اقتصادی جامعه مانند گذشته باقی ماند، ساخت تیره‌ای توانست برای قرن‌های طولانی، بصورتی تغییر یافته، شکل سرزمینی، در شکل ساخت مارکی، ادامه یابد، و حتی برای مدتی در شکل تضعیف شده، در خانواده‌های نجبا^۱ و پاتریسین‌های سالهای بعد— و حتی در خانواده‌های دهقانی، مانند دیتمارشن— تجد حیات کند.

بنابراین، دولت بهیچوجه نه قدرتی است، که از خارج به جامعه تحمیل شده باشد؛ و نه "واقعیت ایده معنوی"، "تصویرو واقعیت عقل" آنچنان که هگل میگوید. برعکس، دولت يك محصول جامعه در مرحله معینی از تکامل است؛ دولت، پذیرش این امر است که این جامعه در يك تضاد حل‌ناشدنی با خود درگیر شده است، که به تناقض‌های آشتی ناپذیری که خود قادر به رفع آنها نیست، تقسیم گشته است. ولی برای اینکه این تناقضات، طبقات با منافع اقتصادی متضاد، خود و جامعه را در يك مبارزه بی‌شعبه تحلیل نبرند، لازم شد که قدرتی بوجود آید که در ظاهر بر سر جامعه بایستد، تا برخوردها را تخفیف دهد و آنرا در محدوده "نظم" نگاه دارد؛ و این قدرت

۱— اولین مورخی که لا اقل تصور تقریبی از ماهیت تیره داشت، نیه بوهر بود، و این امر مدیون شناخت او از خانواده‌های دیتمارشن Dithmarschen بود— ولی اشتباهات او که به مرت مکانیکی از همانجا کپی شده بود نیز مدیون همانجاست. (انگلس)

که از جامعه برمخیزد، ولی خود را بر سر آن قرار می‌دهد، و خود را پیش از پیش از آن بیگانه میکند، دولت است.

دولت، برخلاف نظام تیره‌های کهن، در ابتدا اتباع خود را برحسب سرزمین تقسیم میکند. همانطوریکه دیده‌ایم، انجمن‌های تیره‌های کهن، گه بر اثر علائق خونی بوجود آمده و بیکدیگر پیوسته بودند، نامکی شدند، عمدتاً باین دلیل که آنها متضمن این بودند که اعضاء به یک سرزمین معین وابسته باشند، قیدی که از مدت‌ها قبل، دیگر وجود نداشت. سرزمین بجای مانده، ولی خلق متحرک شده بود. از اینجا بود که تقسیم بر مبنای سرزمین بمنزله نقطه عزیمت انتخاب شد، و شهروندان مجاز بودند که حقوق و وظائف عمومی خود را هر جا که اسکان می‌یافتند، بدون ملاحظه تیره و قبیله، بمورد اجرا بگذارند. این سازماندهی شهروندان بر مبنای محل و منطقه، یک ویژگی مشترک تمام دولت‌هاست. و بهمین دلیل است که طبیعی بنظر می‌رسد؛ اما دیدیم که چه مبارزه طولانی و سختی لازم بود تا این تقسیم بندی بتواند در آتن و روم، جای سازماندهی قدیمی بر مبنای تیره‌ها را بگیرد.

دومین وجه تمایز، برقراری یک قدرت عمومی است که دیگر مستقیماً با نفوسی که خود را بشابه یک نیروی نظامی سازمان می‌دهد، منطبق نیست. این قدرت عمومی خاص، ضروری بود، زیرا که سازمان مسلح خودکار خلق، به علت تقسیم به طبقات، بصورت غیر ممکن درآمد بود. برده‌ها نیز جزء نفوس بودند؛ ۹۰۰۰۰ شهروندان تنها یک طبقه ممتاز را در مقابل ۳۶۵۰۰۰ برده تشکیل می‌دادند. ارتش خلق دموکراسی آتن، یک قدرت عمومی اشرافی در مقابل بردگان بود که آنها را در خط نگاه می‌داشت؛ ولی وجود یک ژاندارمری نیز ضروری شد تا همانطور که در بالا گفتیم شهروندان را در خط نگاه دارد. این قدرت عمومی در هر دولتی وجود دارد؛ و تنها شامل مردان مسلح، بلکه همچنین متضمن ضامن مادی، یعنی زندانها و انواع نهادهای جبری است که ساخت تیره‌های چیزی از آنها نمیدانست. ممکن است آن قدر

عمومی در جوامعی که تناقضات طبقاتی هنوز تکامل نیافته اند، و در نقاط دور افتاده، خیلی ناچیز و بینهایت کوچک باشد، مانند در بعضی از نقاط، و بعضی از زمانها در ایالات متحده آمریکا. به تناسبی که تناقض های طبقاتی در درون دولت شدیدتر میگردند و دول مجاور بزرگتر و پرجمعیت تر میشوند، این قدرت عمومی نیز مستحکم تر میشود. تنها کافی است که به اروپای کنونی خود نگاه کنیم، به جایی که مبارزه طبقاتی و رقابت در فتوحات، قدرت عمومی را بچنان درجهای رسانده است که برای موجودیت کل جامعه و حتی دولت، تهدید کننده شده است.

برای نگاهداری این قدرت عمومی، کمک از شهروندان ضروری شد. مالیات. اینها مطلقاً در جامعه تیره‌های ناشناخته بودند؛ ولی امروزه بقدر کافی راجع به آنها میدانیم. با پیشرفت تمدن، این مالیات غیر مکتفی میشود؛ دولت بحساب آینده پیش قسط میگیرد، به قرارداد وام متوسل میشود و قرضه عمومی وضع میکند. در این مورد نیز اروپای کهن داستانهای برای گفتن دارد. مقامات اداری، بشابه ارگانهای جامعه، در تملك قدرت عمومی و حسق مالیات بندی، اکنون در فوق جامعه قرار داشتند. احترام آزادهای کسه د اوطلبانه نسبت به ارگانهای ساخت تیره‌های ابراز میشد برای آنها - حتی اگر هم قادر به کسب آن بودند - کافی نبود؛ احترام به آنها - که اربابهای قدرتی را تشکیل میدهند که در حال بیگانه شدن نسبت به جامعه است - باید توسط قوانین استثنائی، که آنها را از حرمت خاص و غیر قابل تجسّاوز برخوردار میکند، تامین شود. لعنتی‌ترین مأمور پلیس در دولت تمدن باز مجموع ارگانهای تیره‌ای "اتورپته" بیشتری دارد؛ ولی قدرتمندترین شاهزاده و بزرگترین سیاستمدار، یا ژنرال دوران تمدن باید غبطه احترام بی حد و حصر و سلمی را بخورد که نثار کوچکترین رئیس تیره میشد. این يك در میان جامعه می‌ایستد، آن دیگر مجبور است که بکوشد که معرف چیزی خارج و فوق جامعه باشد.

از آنجا که دولت از نیاز به کنترل داشتن تناقضات طبقاتی برخاست، ولی از آنجا که در همین حال در میان تنازع این طبقات بوجود آمد، بنابراین طی القاعده دولت طبقه قوی‌تر و از نظر اقتصادی مسلط، است؛ طبقه‌ای که از طریق همین دولت، از نظر سیاسی هم طبقه مسلط می‌شود، و بدین طریق وسیله جدیدی برای مطیع کردن و استثمار طبقه ستمدیده بدست می‌آورد. بدین طریق، دولت عهد باستان، بیش از هر چیز دولت برده داران و بمنظور مطیع داشتن بردگان بود، همانطور که دولت فتوحالی، ارگان نجبا برای مطیع داشتن دهقانان سرف و تحت تقیدها بود، و دولت منتخب کنونی، یک ابزاری است برای استثمار کار مزدوری بوسیله سرمایه. با اینهمه بطور استثنائی در آنهایی وجود داشت که طبقات در حال جنگ، چنان در مقابل هم توازن داشتند که قدرت دولتی، بمشابه یک میانجی ظاهری، در آن لحظه و تا درجه معینی، از طرفین استقلال داشت. چنین بود سلطنت مطلقه قرنهای هفده و هجده، که موازنه بین اشراف و طبقه بورژوازی را حفظ میکرد؛ چنین بود بناپارتیسم اولین امپراطوری فرانسه، و حتی پیش از آن، بناپارتیسم دومین امپراطوری فرانسه، که پرولتاریا را طبقه بورژوازی، و بورژوازی را طبقه پرولتاریا، بکار میگرفت. آخرین عمل از این نوع، که در آن حاکم و محکوم باندازه هم مضحك بنظر میرسند، امپراطوری ژرمن نو ملت بیسمارک است؛ اینجا، سرمایه داران و کارگران، در مقابل یکدیگر در توازن هستند و باندازه هم بفتح یونکرهای دله دزد پروسی فقیر شده، فریب میخورند.

بعلاوه در اکثر دولت های تاریخی، حقوق شهروندان، بر طبق شروط آنها معین میشود، و بدین طریق این حقیقت مسلم را مستقیماً ابراز میدارد،

1- Burghers

۲- یونکرها Junkers ، نجبای مالک در پروس ، اعضا حزب ارتجاعی اشراف.

که دولت، يك سازمان طبقه داراست برای حفاظت خود در مقابل طبقه نداره چنین بود در طبقه بندی برمنای ثروت، در آتن و روم؛ و چنین بود در دولت فتودالی قرون وسطی که در آن میزان قدرت سیاسی در انطباق با مقدار زمین تحت تملك بود. همین امر، در احراز شرایط رای در دولت های منتخب کنونی دیده میشود. معهذا این شناسائی سیاسی تعایزهای مالکیست، بهیچوجه يك امر اساسی نیست. برعکس، این امر نشانه يك مرحله پائینسی تکامل دولت است، هالترین شکل دولت، جمهوری دموکراتیک، که تحت شرایط نوین جامعه بیش از پیش بصورت يك ضرورت غیر قابل اجتناب درمی آید، و شکلی از دولت است که تنها تحت آن، مبارزه نهائی تعیین کننده بین پرولتاریا و بورژوازی میتواند انجام پذیرد، دیگر بطور رسمی از تعایزهای مالکیت چیزی نمی فهمد. ثروت در آن بطور غیر مستقیم، ولی خیلی قطعی تر، قدرت خود را اعمال میکند. از یکسو در شکل فساد مستقیم مامورین رسمی، که امریکا نمونه کلاسیک آنها بدست می دهد؛ از سوی دیگر در شکل اتحاد بین حکومت و مرکز بورس، و این اتحاد، هر اندازه که قرضه عمومی زیادتر شود، و هر قدر که شرکتهای سهامی، با استفاده از مرکز بورس بعنوان مرکز خود، نه تنها حمل و نقل، بلکه خود تولید را بیشتر در دست خود متمرکز کنند، بهمان اندازه آسان تر میشود. آخرین جمهوری فرانسه و همچنین ایالات متحده نمونه بارزی از این است؛ و سویس نیکو صفت نیز سهم خود را در این زمینه اد کرده است. ولی اینکه يك جمهوری دموکراتیک برای این اتحاد برادرانه بین حکومت و مرکز بورس، اساسی نیست، از مورد انگلستان و نیز امپراطوری جدید ژرمن فهمیده میشود، که در آن نمیشود گفت که چه کسی با آراء عمومی مقام بالاتری یافت، بیسمارک یا بلایکرودر^۲. و بالاخره اینکه، طبقه

۱) — Stock exchange یا مرکز مبادله سهام

۲) — بلایکرودر، مدیر بانک بلایکرودر در برلین بود. Bleichröder

دارا مستقیماً، از طریق انتخابات عمومی، حکومت میکند. تا زمانی که طبقه تحت ستم — و بنابراین در مورد ما پرولتاریا — برای رهائی خود کاملاً آماده نیست، در اکثریت خود، نظام موجود جامعه را تنها نظام ممکن تلقی خواهد کرد، و از نظر سیاسی نهال طبقه سرمایه دار را تشکیل خواهد داد، یعنی جناح چپ افراطی آن را. ولی بهمان حدی که این طبقه برای رهائی خود بالغ میشود، خود را بشابه حزب خود متشکل کرده و نمایندگان خود را انتخاب میکند، و نه نمایندگان سرمایه داران را. بدین طریق انتخابات عمومی، میزان اندازگی بلوغ طبقه کارگر است، و در دولت کمونی، چیزی بیش از این نمیتواند باشد و هرگز نخواهد بود؛ ولی همین کافی است روزی که گرماسنج انتخابات عمومی نقطه جوش را در میان کارگران نشان بدهد، هم آنها و هم سرمایه داران خواهند دانست که چه کنند.

بنا بر این، دولت از ازل وجود نداشته است. جوامعی بوده اند که بدون دولت سر کرده اند، و از دولت و قدرت دولتی هیچ تصویری نداشته اند. در یک مرحله معین از تکامل اقتصادی که لزوماً به تقسیم جامعه به طبقات مربوط بود، دولت بعلمت این تقسیم، بصورت یک ضرورت درآمد. اکنون ما با گامهای سریع به مرحله ای در تکامل تولید نزدیک میشویم که در آن، نه تنها وجود این طبقات ضرورت خود را از دست داده است، بلکه یک مانع قطعی در تولید نیز خواهد شد. این طبقات، بهمان ناگزیری که در یک مرحله اولیه تری پدیدار شدند، ناپدید خواهند شد. همراه با آنها، دولت نیز بطور گریز ناپذیری از میان خواهد رفت. جامعه، که تولید را بر مبنای یک مراد و آزاد و برابر تولیدکنندگان، تجدید سازمان خواهد کرد، آنگاه ماشین دولت را به جایی خواهد فرستاد که با آنجا متعلق است: در موزه آثار حقیقه، در کنار وک نخریسی و تبر مفرغی

از آنچه که گفته شد چنین برمی آید که تمدن مرحله‌ای از تکامل جامعه است که در آن تقسیم کار، مبادله بین افراد که ناشی از آنست، و تولید کالائی که آند و را بهم می آمیزد - به شکوفائی کامل خود میرسند و انقلابی در کل جامعه موجود پدید می آورند .

تولید در تمام مراحل پیشین جامعه اساسا جمعی بود ؛ و بهمینسان مصرف نیز بوسیله توزیع مستقیم محصولات در جاهای کمونیستی بزرگ یا کوچک صورت میگرفت . این تولید اشتراکی ، در تنگ ترین محدوده‌ها انجام میشد ، اما در همین حال ، تولید کنندگان بر پرورش تولید و بر محصولشان سیادت داشتند . آنها میدانستند که بر سر محصول چه خواهد آمد ؛ آنرا مصرف میکردند ، از دستشان خارج نمیشد ؛ و تا زمانی که تولید بر این پایه صورت میگرفت ، نمیتوانست از کنترل تولید کنندگان خارج شود ، و نمیتوانست هیچگونه قدرت بیگانه و موهومی را علیه آنها بوجود آورد ؛ چیزی که در دوره تمدن مرتبا و بطور غیر قابل گریزی انجام میشود .

اما تقسیم کار به آرامی در روند تولید رخنه کرد . پایه ماهیت جمعی تولید و تملك را سست کرد ، تملك توسط افراد را بصورت قانون وسیعاً رایج - در آورد ، و بدین طریق موجب پیدایش مبادله میان افراد شد - که چگونگی آنرا در بالا بررسی کردیم . تولید کالائی ، بتدریج بصورت شکل غالب درآمد .

با تولید کالائی - یعنی تولید دیگر نه برای مصرف شخصی ، بلکه برای مبادله - محصولات ضرورتا از دستی بدست دیگر منتقل میشدند . تولید کننده ، در جریان مبادله از محصولش جدا میشود ؛ او دیگر نمیداند که بر سر آن چه خواهد آمد . بمجردی که پول ، و همراه با آن تاجر - بعنوان واسطه تولید کنندگان - بعد از آن قدم میگذارند ، روند مبادله از اینهم پیچیده تر میشود ، و سرنوشت نهائی محصول از اینهم نامعلوم تر . تاجر بیشمارند ، و هیچیک از آنان نمیداند که دیگری چه میکند . کالاها اکنون نه تنها از دستی به دست دیگر ، بلکه از بازاری به بازار دیگر منتقل میگردند . تولید کنندگان

کنترل کل تولید شرایط زندگی خود را از دست داده‌اند، و تجار آنرا بدست نگرفته‌اند. محصولات و تولید، بازچه تصادف میشوند.

اما تصادف، فقط يك قطب رابطه متقابلی است که قطب دیگر آن ضرورت نام دارد. در طبیعت، جایی که بنظر میرسد تصادف در آنجا نیز حکمفرمایی میکند، مدت‌ها پیش، ضرورت ماهوی و نظم که خود را در این تصادف بی‌جان میکند، را در هر زمینه خاص نشان داده‌ایم. آنچه در مورد طبیعت صادق است برای جامعه نیز معتبر است. هر اندازه که يك فعالیت اجتماعی، بمشابه يك سلسله از پروسه‌های اجتماعی، بیشتر از حد کنترل آگاهانه انسان نیرومند میشود، به ماوراء دسترسی انسان رشد میکند، بهمان اندازه هم قوانین خاص و ذاتی آن، خود را در این تصادف بیان میکنند. چنین قوانینی، تصادفها^ی تولید و مبادله کالاها را نیز کنترل میکنند؛ این قوانین در مقابل تولید کننده و مبادله کننده منفرد بصورت قدرتهای بیگانه، و در ابتدا حتی چون قدرتها^ی ناشناخته - که در ابتدا ماهیت آنها باید بدقت مورد بررسی و تعیین قرار گیرد - ظاهر میشوند. این قوانین اقتصادی تولید کالائی، در مراحل مختلف تکامل این شکل تولید، تعدیل مییابند؛ ولی رویبهرفته تعامی دوران تمدن تحت تسلط این قوانین بوده است. تا به امروز، محصول، ارباب تولید کننده است؛ تا به امروز، کل تولید جامعه، نه بوسیله يك برنامه جمعی عاقلانه، بلکه بوسیله قوانین کوری که در نهایت، با نیروئی عنصری، در طوفانهای بحرانیهای تجاری ادواری عمل میکنند، تنظیم میشود.

ما در بالا دیدیم که چگونه نیروی کار انسانی، در مرحله نسبتاً بدوی از تکامل تولید، موفق شد که خیلی بیش از آنچه که برای گذران زندگی تولید کننده لازم بود، تولید کند؛ و نیز دیدیم که چگونه این مرحله عمدتاً منطبق بود با اولین ظهور تقسیم کار و مبادله میان افراد. اینک، از هنگامیکه این

۱- فرض از نیروی عنصری elemental force نیروی غیر آگاه و بدوی است.

"حقیقت" بزرگ کشف شد چیزی نگذشته بود که انسان نیز میتواند بصورت يك کالا درآید؛ که نیروی انسانی میتواند با تبدیل انسان به يك برده، مورد مبادله و استفاده قرار گیرد. هنوز چیزی از زمانی که انسان شروع به مبادله کرد نگذشته بود که خود او، مورد مبادله قرار گرفت. فعال، منفعل شد؛ چه انسان دلش میخواست و چه نمیخواست.

همراه با برده داری، که در دوران تمدن به حد اعلای تکامل خود رسید، اولین تقسیم بزرگ جامعه به طبقه استثمارگر و استثمار شونده بوجود آمد. این شکاف در سراسر دوران تمدن ادامه داشته است. بردگی اولین شکل استثمار خاص جهان باستان بود؛ بعد از آن در قرون وسطی، سرواژ بوجود آمد، و بعد، کارمزدوری در عصر جدید. اینها سه شکل بزرگ بندگی هستند که منطبق اند با سه عصر بزرگ تمدن؛ بردگی آشکار، و سپس با سیمای مبدل، همدمان ثابت قدم آن بشمار میروند.

مرحله تولید کالائی که تمدن با آن شروع شد، از نظر اقتصادی مشخصی میشود با پیدایش: (۱) پول فلزی، و از اینرو سرمایه پولی، بهره و رباخواری؛ (۲) تجار که بعنوان واسطه تولید کنندگان عمل میکنند؛ (۳) مالکیت خصوصی زمین و گروگذاری؛ (۴) کاربردگی بمشابه شکل غالب تولید. شکل خانواده منطبق بر تمدن که در آن بطور مسلم به شکل حاکم درآمد، یکتا همسری است، تفوق مرد بر زن، و خانواده انفرادی بمشابه واحد اقتصادی جامعه. حلقه اتصال جامعه متمدن، دولت است که در تمام دورانهای تیبیک، منحصرأ دولت طبقه حاکم است، و در تمام موارد اساساً يك ماشین برای مطیع داشتن طبقه تحت ستم و استثمار است. دیگر علائم مشخصه تمدن عبارتند از: از یکسو تثبیت تضاد بین شهر و ده بمشابه پایه کل تقسیم کار اجتماعی؛ از سوی دیگر پیدایش وصیت، که بدان وسیله صاحب ملک قادر است که حتی پس از مرگش نیز ملک خود را واگذار کند. این نهاد، که يك ضربه مستقیم به ساخت تیره ای قدیمی بود، در آن تا زمان سولون

ناشناخته بود؛ در روم خیلی زود شروع شد، ولی نمیدانیم در چه زمانی^۱ در میان ژرمن‌ها توسط کشیش‌ها بوجود آمد، تا ژرمن نیک نفس بتواند بدون هیچگونه مانعی ملك خود را برای کلیسیا به ارث بگذارد.

تمدن — بر بنیاد این نظام — کارهایی را انجام داده است که جامعه تیره‌ای بکلی قدرت آنرا نداشت. اما آنها را از طریق برانگیختن پست‌ترین فرائز و شهوات انسان، و رشد آنها بقیمت قربانی کردن تمام قابلیت‌های دیگر او، انجام داده است. حرص‌مویان، روح محرکه تمدن از اولین روز وجودش تا به امروز بوده است؛ ثروت، باز ثروت و باز هم ثروت بیشتر؛ نه ثروت جامعه، بلکه ثروت این فروما به مرد، هدف منحصر بفرد و تعیین‌کننده تمدن بوده است. اگر در این رهگذر، تکامل روز افزون علوم و دورانهای مکرر کالترین شکوفائی هنر، به آغوشش می‌افتاده، فقط باین خاطر بوده

(۱) اثر لاسال بنام سیستم حقوق مکتسبه‌ها (Das system der erworbenen rechte) در قسمت دوم خود عدالتا بر این فرض متکی است که وصیت در روم به قدمت خود روم است، و در تاریخ روم هیچگاه دوره بدون وصیت وجود نداشته است؛ و اینکه وصیت در زمان ماقبل روم، در نتیجه مرده پرستی بوجود آمد. لاسال بخشابه يك هنگی مسلم مکتب قدیم، این مقررات حقوقی روم را، نه از شرایط اجتماعی رومی‌ها، بلکه از "درك گمانی" (Speculative "Conception" وصیت، استنتاج کرد و بدین طریق به این ابراز کاملاً غیر تاریخی رسید. این ابراز در کتابی که با همان ادراک گمانی باین نتیجه میرسد که انتقال ثروت در وراثت رومی، صرفاً يك امر ثانوی بود، تعجب‌آور نیست. لاسال نه تنها توهمات حقوق‌دانان رومی — بخصوص حقوق‌دانان دوران اولیه — را باور دارد، بلکه حتی از حد آنها نیز در می‌گذرد.

(انگلس)

است که بدون آنها ، دستاوردهای فراوان امروزی در تراکم ثروت ، میسر نمی بود .

از آنجا که استثمار يك طبقه بوسیله طبقه دیگر ، بنیاد تمدن است ، کمال تکامل آن ، در يك تضاد مداوم حرکت میکند . هر پیشرفتی در تولید ، در عین حال پیشرفتی است در شرایط طبقه تحت ستم ، یعنی اکثریت عظیم . چیزی که برای یکی نعمت است برای دیگری لعنت است ؛ هر رهائی جدید یک طبقه ، همیشه در حکم يك سرکوب جدید طبقه دیگر است . بارزترین دلیل این امر را ورود ماشین آلات نشان می دهد ، که اثرات آن امروزه بخوبی روشن شده است . و همانطور که دیده ایم در حالیکه در میان بربرها هیچ تمایزی بین حقوق و وظائف ممکن نبود ، تمدن ، با واگذار کردن تقریباً تمام حقوق به يك طبقه ، و تقریباً تمام وظائف به طبقه دیگر ، تمایز و تغایر این دورا ، حتی برای کودکانترین از هان ، روشن می سازد .

ولی این چنانکه میبایست ، نیست . آنچه برای طبقه حاکمه خوب است باید برای کل جامعه که طبقه حاکم خود را با آن کل یکی میدانند ، خوب باشد . بنابراین ، تمدن هرچه بیشتر پیشرفت میکند ، بیشتر مجبور میشود که عیوب را که خود لزوماً بوجود می آورد ، در زیر خرقه عشق بیوشاند ، آنها را بزرگ کند ، یا وجودشان را منکر شود ؛ خلاصه اینکه ریاکاری مرسوم — که در شکلهای پیشین جامعه و حتی در مراحل اولیه تمدن ، ناشناخته بود — در بیان زیر به اوج خود میرسد : طبقه استثمارگر ، صرفاً و انحصاراً بخاطر نفع خود طبقه استثمار شونده ، این طبقه ستمکش را استثمار میکند ؛ و اگر طبقه اخیر نمی تواند اینرا درک کند ، و یا حتی سر به طغیان بر می دارد ، بدین وسیله ناسپاسی رذیلانه خود را نسبت به نیکخواهان خویش ، یعنی — استثمارگران ، نشان می دهد .

و اینک در خاتمه ، فتوای مورگان درباره تمدن : " از هنگام پیدایش تمدن ، افزایش مالکیت چنان عظیم بوده ، شکل های آن چنان متنوع بوده ، موارد استعمال آن چنان در حال گسترش ، و اداره آن چنان بر حسب منافع مالکین آن ، خرد مندانه بوده است ، که در مقابل خلق بصورت ، يك قدرت غیر قابل کنترل درآمده است . دماغ بشر در حضور مخلوق خود متحیر می ماند . معینا زمانی فرا خواهد رسید که خرد انسانی بر مالکیت سیادت خواهد یافت ، و مناسبات دولت و مالکیتی که تحت حراست اوست — و نیز وظائف و حدود حقوق مالکین آن — را معین خواهد کرد . منافع جامعه فوق منافع افراد قرار دارند ، و ایند و باید در يك مناسبت عادلانه و هماهنگ قرار گیرند . اگر قرار است که پیشرفت ، مانند گذشته ، قانون آینده باشد ، صرف زندگی بخاطر مالکیت نمیتواند سرنوشت نهائی بشریت باشد . مدت زمانی که از سپیده دم تمدن گذشته است فقط پاره ای است از مدت زمان گذشته موجودیت بشریت ؛ و تنها پاره ایست از عصرهایی که فرا خواهند رسید . امید است که انحلال جامعه ، خاتمه طریقی باشد که در آن ، مالکیت نهایت و هدف است ، زیرا چنین طریقی ، عناصر ویران سازی خود را در بطن دارد . دموکراسی در حکومت ، برادری در جامعه ، مساوات در حقوق و امتیازها ، تعلیم و تربیت عمومی ، از سطح عالیتر بعدی جامعه ای حکایت میکنند که در آن ، تجربه ، خرد و دانش بطور

بقیه پاورقی از صفحه قبل

وجود دارد در ارتکار نقد مورگان و خودم بیاورم . متأسفانه بعلت تنگی وقت قادر باینکار نیستم . تنها می خواهم که این نکته را اظهار دارم که فوریه ، یکنه همسری و مالکیت در زمین را بعنوان ویژگیهای عمد تمدن میشناخت ، و آنرا بمثابه يك جنگ فنی طبع فقیر توصیف میکرد . ما همچنین در نوشته او درك عمیق این حقیقت — منفرد کدر تمام جوامع نا کامل ، آنهايکه در اثر تنازع منافع از هم گسیخته اند ، خانواد ه های هد (Les Familles incohérentes) ، واحد های اقتصادی بشمار میروند — را مشاهده

میکیم . (انگلس)

مداوم حضور دارند . این تجدید حیات آزادی ، برابری و برادری تیره‌های
 کهن ، در شکلی عالیتر خواهد بود . * (مورگان ، جامعه باستان ، صفحه

انگلز ، فارس - ژوئن ۱۸۸۴

(در اصل در جزوه مستقلی در سال ۱۸۸۴ در

زوربخ منتشر شد .)

ضمیمه

يك مورد جدیداً کشف شده از ازدواج گروهی

نظر باینکه اخیراً در میان برخی از مردم شناسان برهان گرامسوم شده است که وجود ازدواج گروهی را منکر شوند، آشنایی با گزارش زیر جالب است؛ من این گزارش را از روسکی و به دوموستی^۱، مسکو، ۱۴ اکتبر ۱۸۹۲ (بر اساس تقویم قدیمی) ترجمه میکنم. در این گزارش نه تنها به صراحت تأیید شده است که ازدواج گروهی، یعنی حق مقاربت جنسی متقابل بین تعدادی مرد و تعدادی زن، بتمام و کمال وجود دارد، بلکه این شکل از ازدواج گروهی بسیار شبیه با ازدواج پونالوائی اهالی هاوائی است که تکامل یافتهترین، و مرحله کلاسیک، ازدواج گروهی است. در حالیکه خانواده تیپیک پونالوائی شامل تعدادی از برادران (خودی و جانبی) است که به ازدواج تعدادی از خواهران خودی و جانبی درمی آیند، در اینجا، ما در جزیره ساخالین^۲ می بینیم که یک مرد به ازدواج تمام زنان برادرانش و تمام خواهران زنش درمی آید، که اگر از نقطه نظر زن به آن نگاه کنیم، بمعنای این است که زن او اجازه دارد که آزادانه با برادران شوهرش و شوهران خواهرها^۳ مقاربت جنسی کند. بنابراین، این شکل با شکل تیپیک ازدواج پونالوائی فقط از این جهت تفاوت دارد که برادران شوهر و شوهران خواهرها ضرورتاً اشخاص واحدی نیستند.

علاوه بر این باید توجه کرد که این گزارش مجدداً آنچه را که من در منشا^۴ خانواده، چاپ چهارم^۵ گفتم تأیید میکند: ازدواج گروهی ابداً مانند آنچه

۱- این مقاله انگلس اولین بار در سال ۱۸۹۲ در Die Neue Zeit چاپ شد.

۲- صفحه ۶۹ ترجمه حاضر Sakhalin 3- Russkiye Vedomosti

که فیلیستین‌های الهام گرفته از روسی‌خانه‌ها تصور میکنند، نیست؛ طرفهای ازدواج گروهی، همان زندگی شهوانی، نظیر آنچه که او درخفا میکند، رادر ملا^۱ عام مرتکب نمیشوند، بلکه این نوع ازدواج، حداقل در مواردی که میدانیم امروزه هنوز وجود دارد، در عمل از يك ازدواج یارگیری سست یا از چند همسری فقط از این جهت متفاوت است که رسوم، مقاربت جنسی را در مواردی مجاز میدانند، و در غیر این موارد، بسختی قابل مجازات. این امر که استفاده از این حقوق عملاً در حال نابودی است، تنها این مسئله را ثابت میکند که این شکل ازدواج گروهی، خود محکوم به نابودی است، و این خود از نادر بودن آن نیز پیداست.

بعلاوه، کل توصیف، از این جهت جالب توجه است که یکبار دیگر شباهت و حتی یگانگی مشخصات عمده نهادهای اجتماعی خلق‌های بدوی را که تقریباً در يك مرحله تکامل هستند، نشان میدهد. غالب چیزهایی که گزارش در مورد این مغول‌واره‌های جزیره ساخالین اظهار میدارد، در مورد قبائل دراویدیان^۲ هندوستان، ساکنین جزائر دریای جنوب^۳ در زمان کشف شان، و سرخ پوستان امریکا، نیز صادق است. گزارش بقرار زیر است:

"در جلسه ۱۰ اکتبر (تقویم قدیمی؛ تقویم جدید ۲۲ اکتبر) بخش مردم شناسی جامعه دوستداران علوم طبیعی، ن. ا. یانچوک^۴ گزارش جالبی از آقای (ل.و.ج) استرنبرگ^۵ در مورد گیلیاک‌ها^۶ که قبیله کوچکی است در جزیره ساخالین که قبلاً مورد مطالعه قرار نگرفته بود و در سطح طبیعی توحش بسر میرد - را قرائت کرد. گیلیاک‌ها نه با کشاورزی آشنا هستند و نه با سفالگری؛ آنهاغذای خود را عمدتاً بوسیله شکار و ماهیگیری تامین میکنند؛ آب را در-

1 - Mongloïdes 2 - Dravidian 3 - South Sea Islanders

4 - N.A. Yanchuk 5 - Lev.J. Sternberg 6 - Gilyak

ظرفهای چوبی ، از طریق انداختن سنگ داغ بدرون آن ، گرم میکنند و غیره . مسئله مورد توجه خاص ، نهاد های آنها در رابطه با خانواده و تیره است . گیلیکانه تنها پدر طبیعی خود ، بلکه تمام برادران پدرش را پدر خطاب میکند ؛ تمام زنان این برادرها ، و همینطور تمام خواهران مادرش را مادر می خواند ؛ فرزندان تمام این " پدران " و " مادران " را برادر و خواهر می نامد . این سیستم خطاب ، همانطور که میدانیم ، در میان ایروکوئی ها و قبایل سرخ پوست دیگر امریکای شمالی ، و نیز در میان بعضی از قبائل هندوستان وجود دارد . ولی در حالیکه در آن نقاط ، این امر مدتهای طولانی است که دیگر با شرایط بالفعل آنها منطبق نیست ، در میان گیلیک ها معرف وضعی است که هنوز امروزه صادق است . تا امروز ، هر گیلیک ، بحق شوهری در رابطه با زنان برادرانش و خواهران زنش دارد ؛ در هر حال ، استفا از این حقوق غیر مجاز تلقی نمیشود . بقایای ازدواج گروهی برهنای تیره ، یادآور ازدواج پونالوائی مشهور است که هنوز در نیمه اول قرن حاضر در ایالات ساندهویچ وجود داشت . این نوع مناسبات خانوادگی و تیره های ، پایه کل نظام تیره ای و ساخت اجتماعی گیلیک ها را تشکیل میدهد .

" تیره يك گیلیک مرکب است از تمام برادران پدرش — برادران دور یا نزدیک ، واقعی یا اسمی — ، پدران آنها و مادران (؟) آنها ، و فرزندان برادرانش ، و فرزندان خودش . بسهولت میتوان فهمید که تیره ای که چنین تشکیل شده باشد میتواند شامل تعداد کثیری افراد باشد . زندگی در تیره برهنای اصول زیر جریان می یابد . ازدواج در داخل تیره مطلقاً ممنوع است . هنگامیکه يك مرد گیلیک میمیرد ، زن او بنا بر تصمیم تیره به یکی از برادران او — برادر خودی^۱ یا اسمی — تعلق میگیرد . تیره نگهداری تمام اعضای را که قادر به کار نیستند تقبل میکند . يك گیلیک به نویسنده گزارش گفت " ما فقیرند اریم " . هر فرد نیازمندی توسط Khal [تیره] تغذیه می شود .^۲ اعضا^۳ تیره توسط مراسم قربانی مشترك و جشن های مشترك ،

۱- گاه " تنی " گفته میشود ولی در اینجا اشتباه است چون مادر آنها الزاماً بکنفر نیست .

وگورستان مشترك و غيره بهم پیوند بیشتری می یابند .

" تیره ، زندگی و امنیت اعضایش را در مقابل غیر تیره‌ای ها تضمین میکند؛ وسیله سرکوب ، انتقام خونی است ، گرچه از زمان تسلط روسیه این عمل بسیار کمتر انجام میگردد . زنان مطلقاً از انتقام خونی معاف هستند . در مواردی بسیار نادر ، تیره اعضا تیره های دیگر را می پذیرد . این يك قاعده عمومی است که ما پلك عضو متوفی نباید از تیره خارج شود ؛ از این جنبه ، مقررات مشهور جد اول دوازده گانه طابق النعل بالنعل در میان گیلیاک ها وجود دارد : *si suos heredes non habet, gentiles familiam habento*

اگر او خود وارثی ندارد ، اعضا تیره وارث او میشوند . هیچ واقعه مهمی در زندگی گیلیاک بدون شرکت تیره انجام نمی گیرد . در زمانی نه چندان دور ، حد يك یا دو نسل پیش ، بهترین عضو تیره رئیس جماعت بود ، استاروستای تیره؛ امروزه ، عمل رئیس سنی تیره ، تقریباً منحصر است به رهبری مراسم مذهبی . تیره ها غالباً در نقاطی که بسیار از هم دورند ، پراکنده هستند ، ولی اعضا تیره حتی هنگامیکه از هم جدا هستند ، یکدیگر را بیاد دارند و به مهمان نوازی ، کمک و حمایت متقابل و غیره ادامه میدهند . بجز در موارد اضطرار فوق العاده ، گیلیاک هیچگاه هم تیره های ها یا آرامگاه تیره خود را ترک نمیکند . جامعه تیره های اثر بسیار قطعی برکل زندگی دماغی گیلیاک ها ، بر خصلت های آنها ، رسوم و نهاد های شان گذاشته است . عادت به بحث و تصمیمگیری عمومی در همه امور ، ضرورت شرکت فعال مداوم در مورد تمام مسائل اعضا تیره ، همبستگی انتقام خونی ، اجبار و عادت به زندگی با ده نفر یا بیشتر مانند خودشان در چادر های بزرگ (یورتاس^۲) و بطور خلاصه همیشه در میان مردم دیگر بودن — تمام اینها باعث شده است که گیلیاک خصلت اجتماعی و باز داشته باشد .

گیلیاک بطور خارق العاده‌ای مهمان نواز است؛ او عاشق میهمان داشتن و میهمان شدن است. این عادت تحسین انگیز میهمان نوازی، بخصوص در زمان مصیبت برجسته میشود. در يك سال بد، وقتی که يك گیلیاک چینی برای تغذیه خودش و سگهایش ندارد، دست خود را برای گرفتن صدقه دراز نمیکند، ولی با کمال اطمینان به مهمان نوازی دیگران متکی است، و غالباً برای مدت‌های طولانی، مورد پذیرائی قرار میگیرد.

در میان گیلیاک‌های ساخالین، جنایت بخاطر نفع شخصی عملاً هیچگاه صورت نمیگیرد. گیلیاک اشیاء قیمتی خود را در يك انبار میگذارد که هیچوقت قفل نیست. او چنان خجول است که اگر در اثر غلی خفت آور محکوم شود، فورا به جنگل رفته و خود را بدار میزند. قتل بسیار نادر است، و هیچگاه بجز در موارد خشم — و نه بخاطر نفع — انجام نمیگیرد. گیلیاک در مناسباتش با افراد دیگر، شرافتمند، قابل اعتماد و با وجدان است.

گیلیاک‌ها طایفه‌ای اینک مدت‌های طولانی تحت انقیاد منچوری‌های اکنون چینی شده قرار داشتند، و طایفه‌ای فاسد کنند و ساکنین بخش آمور^۱، هنسوز در خصال معنوی خود بسیاری از فضیلت‌های يك قبیله بدوی را حفظ کرده‌اند. ولی سرنوشتی که در انتظار آنهاست را نمیتوان دور کرد. تا یکی دو نسل دیگر، گیلیاک‌های سرزمین اصلی، کاملاً روسی خواهند شد، و همراه با فواید فرهنگ، معایب آنرا نیز کسب خواهند کرد. گیلیاک‌های جزیره ساخالین که کم و بیش از مراکز اسکان روس‌ها بدور هستند، چشم انداز طولانی‌تری برای حفظ زندگی فاسد نشده‌شان دارند. ولی در میان آنان نیز، تأثیر همسایگان روس آنها، دارد خود را بروز میدهد. گیلیاک‌ها برای معامله به دهکده‌ها می‌آیند، به نیکولا یفسک^۲ برای کار کردن میروند؛ و هر گیلیاکی که از چنین کاری برمیگردد همان جوی را با خود به همراه میبرد که کارگر روسی

از شهر به دهکده اش میرد . مضافاً ، کار در شهر ، با شانس ها و بدشانسی
 هایش ، بیش از پیش آن تساوی بدوی که ویژگی چنان برجسته‌ای از زندگی
 اقتصادی ساده بی‌غل و غش این مردم است ، را از بین میبرد .
 " مقاله آقای استرنبرگ ، که همچنین حاوی اطلاعاتی در مورد پدیده‌های
 مذهبی آنها و رسوم و نهاد های حقوقی آنهاست ، بصورت تلخیص‌نشده در
 " انتوگرافی چسکویه اوبوزنی^۱ " (مجله مردم شناسی) چاپ خواهد شد .

فهرست اعلام

الف

- آش شیلوس Aeschylus (۵۲۵-۴۵۶ قبل از میلاد) دراماتیسست یونانی و عولف تراژدی‌های کلاسیک.
- آگاسیز Agassiz, Jean Louis Rodolphe (۱۸۰۷-۱۸۷۳ میلادی) طبیعی‌دان سوئیس، دارای افکار بسیار ارتجاعی و مخالف داروینیسیم.
- اسکندر کبیر Alexander the Great (۳۲۳-۳۵۶ قبل از میلاد) پادشاه مقدونیه.
- آمانوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus (حدود ۳۳۲-۴۰۰ میلادی) مورخ رومی قرون دوم و سوم و چهارم.
- آناکرون Anacreon (نیمه دوم قرن ششم قبل از میلاد) شاعر فزلسرای یونانی.
- آناگزاندردیداس Anaxandridas (قرن ششم قبل از میلاد) پادشاه اسپارت که در سال ۵۶۰ قبل از میلاد همراه با آریستونز Aristones حکمرانی کرد.
- آپوس کلودیوس Appius Claudius (وفات حوالی ۴۴۸ قبل از میلاد) سیاستمدار و کنسول رومی، یکی از مولفین جد اول دوازدهم‌گانه.
- آریستیدس Aristides (حدود ۵۴۰-۶۷۲ میلادی) سیاستمدار و سرباز یونانی، نماینده اشرافیت برده‌دار.
- آریستونز Aristones (قرن ششم قبل از میلاد) پادشاه اسپارت، همراه با آناگزاندردیداس حکمرانی کرد.
- آریستوفان Aristophanes (حدود ۴۴۶-۳۸۵ میلادی) دراماتیسست یونانی.
- ارسطو Aristotle (۳۸۴-۳۲۲ قبل از میلاد) فیلسوف و دانشمند

بزرگ یونانی که بین اید و آلیسم و ماتریالیسم متزلزل بود .

اردشیر Artaxerxe سه پادشاه دودمان هخامنشی - اردشیر اول (از ۴۶۵ تا ۴۲۵ قبل از میلاد سلطنت کرد) ؛ اردشیر دوم (بین ۴۰۵ تا ۳۵۹ قبل از میلاد) ؛ اردشیر سوم (بین ۳۵۹ تا ۳۳۸ قبل از میلاد)

اگوستوس اکتاویانوس Augustus Octavianus (۶۳ قبل از میلاد تا ۱۴ بعد از میلاد) امپراتور روم .

انگلس Engels, Friedrich (۱۸۲۰-۱۸۹۵) آموزگار پرولتاریای جهان، همکار بزرگ مارکس.

اسپیناس Espinas Alfred Victor (۱۸۴۴-۱۹۲۲) فیلسوف و جامعه شناس فرانسوی ، طرفدار تئوری تحول .

ایرپید Euripides (۴۸۰-۴۰۶ قبل از میلاد) دراماتیسست یونانی و مولف تراژدی های کلاسیک .

ایرمینون Irminon (وفات در سال ۸۲۶) رئیس صومعه سن ژرمن دپره Saint_Germain_des-Près

اولفیلا Ulfila (حدود ۳۱۱ - ۳۸۳) رهبر کلیسای گوتی غربی و رهبر سیاسی ، گوت ها را مسیحی کرد ، الفبای گوتیک را اختراع کرد .

اسکات Scott Walter (۱۷۷۱-۱۸۳۲) نویسنده اسکاتلندی ، بوجود آورنده رمان تاریخی در ادبیات اروپای غربی .

اودوآسر Odoacer (حدود ۴۳۴-۴۹۳ میلادی) رهبر نظامی ژرمن در خدمت امپراتوران روم ، امپراتور رومولوس را خلع کرد و خود پادشاه اوستروگوت شد .

ب

بانکروفت Bancroft, Hubert Home (۱۸۳۲-۱۹۱۸) مورخ امریکائی و مولف آثاری درباره تاریخ مردم شناسی امریکای شمالی و مرکزی .

- باکوفن Bachofen, Jahann Jakob (۱۸۱۵-۱۸۸۷) حقوقدان و مورخ سویسی، مولف کتاب حق مادری.
- بانگ Bang, Anton Christian (۱۸۴۰-۱۹۱۳) تشولوژیست نروژی مولف آثاری در مورد اساطیر اسکاندیناوی و تاریخ مسیحیت در نروژ.
- بکر Becker, Wilhelm Adolf (۱۷۹۶-۱۸۴۶) مورخ آلمانی مولف آثاری در مورد عهد باستان.
- بید Bede, The Venerable (۶۷۳-۷۳۵) دانشمند انگلیسی، مولف و تشولوژیست.
- بیسمارک Bismark, otto von (۱۸۱۵-۱۸۹۸) -سیا- ستعدار پروسی سلطنت خواه. آلمان را تحت رهبری پروسی به زور متحد کرد.
- بلایکرودر Bleichröder, Gerson (۱۸۲۲-۱۸۹۳) بانکدار بزرگ برلینی، مشاور و بانکدار شخصی بیسمارک.
- بوژ Bugge, Sophus (۱۸۳۳-۱۹۰۷) زبان شناس نروژی، استاد دانشگاه و مولف آثاری در مورد ادبیات و اساطیر اسکاندیناوی.

پ

- پرسئوس Perseus (۲۱۲-۱۶۶ قبل از میلاد) آخرین پادشاه مقدونیه.
- پیزستراتوس Pisistratus (حدود ۶۰۰-۵۲۷ قبل از میلاد) دیکتاتور آتن.
- پلینی Pliny, Gaius (۲۳-۷۹ میلادی) طبیعی دان رومی، مولف تاریخ طبیعی.
- پلوتارک Plutarch (حدود ۴۶-۱۲۵ میلادی) نویسنده و فیلسوف ایدئالیست یونانی.
- پروکوپوس Procopius (اواخر قرن پنجم تا ۵۶۲ میلادی) مورخ

همزاتمنی، در لشکرکشی‌ها شرکت کرد و در اثر خودبنام تواریخ (اسران،
واندال و گوتیک) آنها را شرح می‌دهد.

ت

تاسیتوس Tacitus Publius Cornelius (حدود ۵۵-۱۲۰ میلادی)

مورخ رومی.

تارکیناس Tarquinas Superbus (حدود ۵۳۴-۵۰۹ قبل از میلاد)

هفتمین پادشاه روم، در اثر قیام مردم، از روم اخراج شد و سیستم جمهوری
بوجود آمد.

تئوکریت Theocritus (قرن سوم قبل از میلاد) شاعر یونان کهن.

توسیدید Thucydides (حدود ۴۶۰-۳۹۵ قبل از میلاد) مورخ

و مولف یونانی.

تیمبریوس Tiberius Claudius Nero (۲) قبل از میلاد تا ۳۷ بعد از میلاد)

امپراطور روم.

تیلور Tylor Edward Burnett (۱۸۳۲-۱۹۱۷) مردم شناس و

مورخ فرهنگ بدوی.

د

داروین Darwin Charles Robert (۱۸۰۹-۱۸۸۲) بیولوژیست و

ماتریالیست انگلیسی، پایه گذار تئوری علمی تحول.

دموستنز Demosthenes (حدود ۳۸۴-۳۲۲ قبل از میلاد) خطیب

و سیاستمدار یونانی، مدافع اشرافیت برده‌دار.

دیوکارکوس Dioaearchus (قرن چهارم قبل از میلاد) دانشمند

یونانی، شاگرد ارسطو مولف آثار بی‌شمار.

دیودوروس Diodorus Siculus (حدود ۸۰-۲۹ قبل از میلاد)

مورخ و مولف تاریخ شرق، یونان و روم.

- دیونیسیوس Dionysius of Halicarnassus (قرن اول قبل از میلاد) مورخ و نطق یونانی، مولف حقیقه‌های رومی.
- درو دولا مال Durea de la Malle, Adolph (۱۷۷۷-۱۸۵۷) مورخ و شاعر فرانسوی.

ز

- زوریتا Zurita Alonso (اواسط قرن ۱۶) مامور مستعمراتی اسپانیا در امریکای مرکزی.

ژ

- ژیروتولون Giraud-Teulon, Alexis (متولد ۱۸۳۹) استاد تاریخ ژنو.

س

- سالویان Salvian (حدود ۳۹۰-۴۸۴ میلادی) مبلغ مسیحی و نویسنده.
- سوسور Saussure, Henri de (۱۸۲۹-۱۹۰۵) حیوان شناس سوئسی.
- سروئوس Servius Tullius (۵۷۸-۵۳۴ قبل از میلاد) ششمین پادشاه روم.
- سوکنهایم Sugenheim, Samuel (۱۸۱۱-۱۸۷۷) مورخ آلمانی.
- سولون Solon (حدود ۶۳۸-۵۵۸ قبل از میلاد) قانونگذار آتنی که در اثر فشار مردم مجبور به وضع اصلاحاتی طایفه اشرافیت شد.
- سیویلین Civilie, Julius (قرن اول) رهبر بتاوی Betavi ژرمن رهبر شورش قبائل ژرمن و گل طایفه روم.

ش

- شومان Schömann Georg Friedrich (۱۷۹۳-۱۸۷۹) زی‌ان شناس و مورخ آلمانی، مولف آثاری در مورد یونان باستان.

شارلمان Charlemagne (حدود ۷۲۴-۸۱۴ میلادی) پادشاه
و امپراتور فرانک.

ف

- فسنیا Fecenia Hiepalla يك برده آزاد شده بدوی.
- فردیناند پنجم Ferdinand V (۱۴۵۲-۱۵۱۶) پادشاه
کاستیل Castile ، پادشاه آراگون Aragon تحت
نام فردیناند دوم.
- فیسون Fison Lormir (۱۸۳۲-۱۹۰۷) مردم شناس انگلیسی
و مبلغ مذهبی در جزائر فیجی Fiji و استرالیا.
- فوریه Fourier, Charles (۱۷۷۲-۱۸۳۷) سوسیالیست
تخیلی فرانسوی.
- فریمن Freeman, Edward August (۱۸۲۳-۱۸۹۲) مورخ
لیبرال انگلیسی.
- فوستل دوکولانژ Fustel de Coulanges (۱۸۳۰-۱۸۸۹) مورخ
فرانسوی.

ق

قیصر Caesar, Gaius Julius (حدود ۱۰۰-۴۴ قبل از میلاد)
زنگنه و سیاستمدار و مولف مشهور رومی.

ک

- کونو Cunow, Heinrich (۱۸۶۲-۱۹۳۶) سوسیال دموکرات
مورخ ، مردم شناس آلمانی.
- کی Kaye, John William (۱۸۱۴-۱۸۷۶) مورخ انگلیسی،
مامردولت ، مولف آثار تاریخی و مردم شناسی و تاریخ هندوستان و جنگهای

ستعمراتی در هند و افغانستان .

کویور Cuvier Georges (۱۷۶۹-۱۸۳۲) طبیعی‌دان

فرانسوی .

کواولوسکی Kovalevsky, Maxim Maximovich (۱۸۵۱-۱۹۱۶)

جامعه‌شناس ، مورخ ، مردم‌شناس و حقوق‌دان روسی .

کلايستنس Cleisthenes (قرن ششم قبل از میلاد) سیاستمدار آتنی ،

بانی اصلاحاتی برای از بین بردن بقایای سیستم قبیله‌ای و ایجاد دموکراسی
برده داری در آتن .

گ

گایوس Gaius (قرن دوم) حقوق‌دان روسی .

گلاستون Gladstone, William Ewart (۱۸۰۹-۱۸۹۸)

سیاستمدار انگلیسی ، رهبر حزب لیبرال ، نخست‌وزیر .

گوته Goethe, Johann Wolfgang (۱۷۴۹-۱۸۳۲) شاعر بزرگ آلمان ،

محقق علوم طبیعی .

گرگوری تور Gregory of Tours (حدود ۵۴۰-۵۹۴ میلادی) کشیش

مسیحی ، تثلوژیست و مورخ و مولف .

گریم Grimm; Jakob (۱۷۸۵-۱۸۶۳) زبان‌شناس و مورخ

فرهنگ و زبان و اساطیر و ادبیات آلمان .

گروت Grote, George (۱۷۹۴-۱۸۷۱) مورخ انگلیسی .

ل

لانگ Lange, Christian Konrad Ludwing (۱۸۲۵-۱۸۸۵)

زبان‌شناس آلمانی ، مولف آثار تاری در مورد روم باستان .

لاسال Lassalle, Ferdinand (۱۸۲۵-۱۸۶۴) سوسیالیست

خرده‌بهره‌خوا و فرصت‌طلب آلمانی .

- لاتم Latham Robert Gordon (۱۸۱۲-۱۸۸۸) طبیب و زبان شناس و مردم شناس انگلیسی .
- لتورنو Letourneau, Charles Jean Mari (۱۸۳۱-۱۹۰۲) جامعه شناس و مردم شناس فرانسوی .
- لیوتپرانند Luitprand (حدود ۹۲۲-۹۷۲ میلادی) مورخ لومباردی کشیش ، مولف .
- لیوی Livy, Titus (۵۹ قبل از میلاد - ۱۷ بعد از میلاد) مورخ رومی ، مولف تاریخ روم .
- لونگوس Longus (اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم) نویسنده یونانی .
- لوبوک Lubbock, John (۱۸۳۴-۱۹۱۳) زیست شناس انگلیسی ، مورف شناس ، باستان شناس .
- لوسیان Lucian (حدود ۱۲۰-۱۸۰ میلادی) طنز نویس مس یونانی خدانا پرست .

م

- ماین Maine, Henri James Sumner (۱۸۲۲-۱۸۸۸) حقوقدان و مورخ انگلیسی .
- مارکس Marx, Karl (۱۸۱۸-۱۸۸۳) آموزگار پرولتاریای جهان ، بنای سوسیالیسم علمی .
- مورر Maurer, Georg Ludwig (۱۷۹۰-۱۸۷۲) مورخ آلمانی ، بررسی های مهمی در تاریخ مارک ، یک جماعت قرون وسطایی ، انجام داد .
- مک لنان Mo Lennan, John Ferguson (۱۸۲۷-۱۸۸۱) مورخ و حقوقدان اسکاتلندی .
- مولییر Molière, Jean Baptiste (اسم حقیقی پوکلن Poquelin) مولییر

(۱۶۲۲-۱۶۷۳) دراماتیست فرانسوی.

مامسن Mommsen, Theodor (۱۸۱۷-۱۹۰۳) مورخ و مولف آلمانی.

مورگان Morgan Lewis Henry (۱۸۱۸-۱۸۸۱) مردم شناس
و مورخ امریکائی، ماتریالیست.

موشوس Moschus (اواسط قرن دوم قبل از میلاد) شاعر روستائیس
یونانی

ن

ناپلئون اول Napoleon I (۱۷۶۹-۱۸۲۱) امپراطور فرانسه.

نه آرکوس Nearchus (حدود ۳۶۰-۳۱۲ قبل از میلاد)
دریاسالار مقدونیه‌ای، از همراهان اسکندر.

نیه بوهر Niebuhr, Barthold Georg (۱۷۷۶-۱۸۳۱) مورخ آلمانی.

و

واروس Varus, Publius Quintilius (حدود ۵۳ قبل از میلاد -

۹ بعد از میلاد) سیاستمدار و ژنرال رومی، در جنگ با قبائل ژرمن کشته شد.

وله دا Veleda (قرن اول میلادی) کشیش زن و پیغمبر قبائل
بروکتریانس ژرمن، در قیام قبائل ژرمن و گل علیه روم شرکت فعال داشت.

واشموت Wachsmuth, Ernst (۱۷۸۴-۱۸۶۶) مورخ آلمانی.

واگنر Wagner, Richard (۱۸۱۳-۱۸۸۳) آهنگساز آلمانی.

وایتز Waitz, Georg (۱۸۱۳-۱۸۸۶) مورخ آلمانی،
استاد گویتیک.

واتسن Watson, John Forbes (۱۸۲۷-۱۸۹۲) طبیب انگلیسی،
مامور دولت در هندوستان، مولف.

وستر مارک Westermarck, Edward Alexander (۱۸۶۲-۱۹۳۹)
مردم شناس و جامعه شناس فنلاندی.

ولفرام Wolfram Von Eschenbach (۱۸۰۳ - ۱۸۷۵) ، مبلغ
مذهبی امریکائی در میان سرخ پوستان ، مولف فرهنگ زبان آنها .

۵

Hegel, Georg Friedrich Wilhelm هگل

(۱۷۷۰ - ۱۸۳۱) نماینده برجسته فلسفه کلاسیک آلمان ، ایده‌الیست
، مدافع دیالکتیک ایده‌الیستی .

هرود Herod (۷۳ - ؟ قبل از میلاد) پادشاه یهودان

هرودت Herodotus (حدود ۴۸۴ - ۴۲۵ قبل از میلاد) مورخ
یونانی .

هوسلر Heusler, Andreas (۱۸۳۴ - ۱۹۲۱) حقوق‌دان
سوئیس ، مولف .

هومر Homer (حدود قرن نهم قبل از میلاد) شاعر نیمه افسانه‌ای
یونان ، مولف منظومه‌های ایلیاد و اوڈیسه .

هوویت Howitt, Alfred William (۱۸۳۰ - ۱۹۰۸) مردم‌شناس
انگلیسی ، مورخ تاریخ استرالیا ، مولف آثاری در مورد قبائل استرالیا .

هوشکه Huschke, Georg Philipp (۱۸۰۱ - ۱۸۸۶) حقوق‌دان
آلمانی ، مولف آثاری در تاریخ قانون روم .

ی

یاروسلاو Yaroslav the Wise (۹۷۸ - ۱۰۵۴) شاهزاده کی‌یف

از انتشارات سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

۱۳۵۴

تکثیر مجدد از : سازمان هواداران چریک فدایی خلق ایران - سوئد

ISFL

Box 100 57

S-- 580 10 Linköping

S W E D E N